

مجلد دوم فی الفقه الاسلامی و فروع الشریعہ

تالیف مولانا محمد رفیع الدین صاحب دارالعلوم دیوبند



در کتابت و تصنیف مولانا محمد رفیع الدین صاحب دارالعلوم دیوبند

مجلد دوم فی الفقه الاسلامی و فروع الشریعہ

اطلاعات

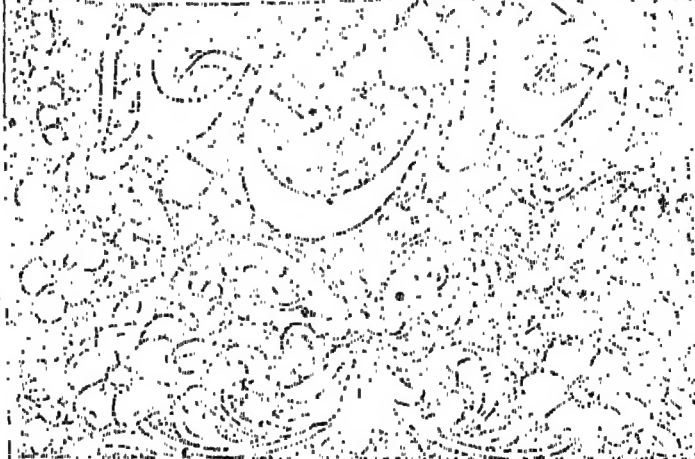
اس طببع میں ہر علم و فن کی کتب موجود ہیں مثلاً یقین کو فہرست مطول سے جو علم و فن موجود ہے اور درخواست کرنے سے مل سکتی ہے معلوم ہو سکتا ہے کہ قیمت اس سال میں نہایت ارزان مقرر ہوئی ہے اور ہم صرف اخلاق و موعظت و تصوف کی کتابیں ذیل میں درج کر رہے ہیں۔

کتاب علم اخلاق و موعظت۔

- احیاء العلوم - تصنیف امام غزالی رح -
 اخلاق محمدی - مصنفہ محمد علی یزدی اخلاق میں -
 خاں رستمان محشی - موعظت و اخلاق میں آیا
 کتاب نظم و نثر گفتار میں بعینہ ہم پہلوئے گلستان
 ہر اور صفات معنوی فصیح و اندرز میں ادبی کے
 ہم پایہ و ہم میزان ہے گلستان کے آٹھ باب
 اسکا سولہ باب پر حساب ہر خار کو بعد گل کا رنگ
 جتنا ہے اسیلو مبتدی کو اسکے بعد گلستان آنا
 یہی ہے فنی و نیدیال صاحب میر فنی ایچ فنی
 جہوپال نے اصل منظر بڑی کوشش سے صحیح کر کے
 بھیجا گو یا از سر نو نام مصنف کا نہ کیا اسکی خوبی
 صوری و معنوی قابل دید ہے۔
 تہذیب التقویں - از خواجہ سید محمد نواز الدین
 صاحب اردو میں ہے۔
 اخلاق ناصری - مشہور علم اخلاق میں -
 اخلاق محشی - از علامہ ابن واعظ -
 می باید شنید - از مولوی رفعت علی رفعت
 نصاب اخلاق میں -
 انوار الرحمن لقتویر الجہان - ملفوظات حضرت
 عبد الرحمن مدنی صاحب عرفان -
 جامع الاخلاق - ترجمہ اردو اخلاق جلالی -
 ذخیرہ سعادت - علم اخلاق میں تصنیف
 لالہ لاجپی صاحب بھاسنی بلاس پشک کی تفصیل
 اول اور آخر کا ترجمہ ہے
 نور عین - اخلاق و تصوف میں ترجمہ کیا ہوا
 فنی گوگل پر شاہ صاحب -
 گلہ نشہ اخلاق - معروف تالیف ہرگز نہ
 سو کفہ بابو ہرگز نہ سما ہی صاحب رئیس گوگل
 علم اخلاق میں اردو زبان -
 اخلاق سروری - اردو زبان شریف و نظم
 آموزش علم تہذیب و اخلاق کی بہت نادر کتاب
 یہ کتاب ایسی ہے کہ اطفال و بستان کو ابتدا
 اس کتاب کو پڑھاویں تا وہ طفولیت و اخلاق
 یکسین ہو وقت شعور کے نتیجہ نیک حاصل کر لیں

غون فون متعالی الانزل می مرفضین عالی بهائی

نشیق جید علی بهائی آری جید برافاق مسیحی لوامع الاشراق معرب



نشیق جید علی بهائی آری جید برافاق مسیحی لوامع الاشراق معرب

نشیق جید علی بهائی آری جید برافاق مسیحی لوامع الاشراق معرب

و در قاف حکمت علمی و جسمی تحصیل نماید و بر معارف و معارف تعلیم و
ملکات سنیة با قدر اهمیت برآید و در درسیه ملکوت بحکم قال یا اوم
از بنا هم آستانیم ب فادۀ منتیان ملا و علی را بسزد و شاید و خود
بر قافلی که بحسب نشا و قبی فاشد کتاب ابداع و اختراع و بصیرت
انسی و با چه بکارم اخلاق و اطاعت و مطاع است مملکتی که بید قی
آداب شعائر شرعی و اسرار انوار و بیستمی مستر شدان مسالک
هدایت را از ممالک غوایت خلاص داد و به منزل بکمان گم شدگان
یوادی ساوگ بپشتشان فیاضی طلب ابطایا می حسن ارشاد
منسل نلال وصال رسانید و بر آل و اصحاب او که حیات ملت میضا
ه راه طریقه زهره او قارسان سیاه وین و عارسان شرح بین باند
و عای دولت حضرت خاقانی صاحب ربانی
خداوند تعالی ظلّال خلافت و رافیه علی العالمین

م

نقلی ایالتی آتشکشت و حمل و نقل
وزن کم و قیمت ارزان

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

پیشوینا

بعد از محمد ملک منعم و صلوات و سلام بر سیدانا محمد علیها و آلهما و سلم
و الکرام تسبیح معاقده کلام بذكر القاب بایون پادشاه لائش
که جهان بین جهانیاں بنو عدل شالش و شن شد و بپشت
عرصه مامون ازین فصل کاش گلشن گشته نسوزی که انجم انجم
بلکی چشم شده صاحبقرانی چون او در هیچ قرن ندیده و افلاک
با آنکه همه تن گوش گشته طنین طنین صاحب دلتی باین مرتب
نشنیده سعادت و اقبال عین سمت علامی آنحضرت بکفت قبول
موصوف شوند ظفر نصرت و غیره ز کمال اربعم زوال بسایه چتر جان
پناه آرزو پیش آفتاب نیست که چون خدا و آفرینست الرا من یمن
وقت زوال خود و اندام نیست که شرار آتش شرارت جنت از بسینه
نفاهمان باز آشناندنی بل تشبیه که چون از حشری زیر کادو
و دشمنان را گیا و صفت تر و خشک بسوزاند آینه روشنی است که

[illegible]

بازمانده از این کتاب است که در این کتابخانه است

مجلسین کے بعد بڑے بڑے
مجلسین کے بعد ہر دور میں ہوتا ہے اور ان کے
مجلسین کے بعد ہر دور میں ہوتا ہے اور ان کے
مجلسین کے بعد ہر دور میں ہوتا ہے اور ان کے

۵
 عروس حسانی ملک همه خود و جود صفای آن تواند دید جوهر
 کاروان که دشمن سودا کی جز بخت جهان جوهری از تو تواند
 پاک گوهریست از خاندان و آنزلنا احمد نیکو پیکری که صفت
 سلطوت او فیه با شش شدیدی گاهی که چون برق لامع از ابر کعبه
 دیرانوش درخشیدن گیرد سیلاب خون اخلا از هر طرف و آن
 گرد و دوقتی که چون ابر بهاری بگریه خویزتری و آید غنچه و لهانی ابر
 بشکر خنده شکر کردار لب بکشايد اگر چه الماس از صاعقه خیزد بغش
 بعکس الماسیست که صاعقه انگیزد تیرش حمایت سریع که اجل نامه
 اعدای دوشش بر پایی بسته یا یکی ست تیز رو که برسم سفارت
 از ملک الموت با حضور خالغان آمده معینی ست باریک از دل باریک
 خشمش سربزده خیالیت رست و مانع صاود و لش جای گرفته
 چرخ عظمیت و مارش بر سر خود آسمانیست که خورشید در سایه آوت

عروس حسانی ملک همه خود و جود صفای آن تواند دید جوهر
 کاروان که دشمن سودا کی جز بخت جهان جوهری از تو تواند
 پاک گوهریست از خاندان و آنزلنا احمد نیکو پیکری که صفت
 سلطوت او فیه با شش شدیدی گاهی که چون برق لامع از ابر کعبه
 دیرانوش درخشیدن گیرد سیلاب خون اخلا از هر طرف و آن
 گرد و دوقتی که چون ابر بهاری بگریه خویزتری و آید غنچه و لهانی ابر
 بشکر خنده شکر کردار لب بکشايد اگر چه الماس از صاعقه خیزد بغش
 بعکس الماسیست که صاعقه انگیزد تیرش حمایت سریع که اجل نامه
 اعدای دوشش بر پایی بسته یا یکی ست تیز رو که برسم سفارت
 از ملک الموت با حضور خالغان آمده معینی ست باریک از دل باریک
 خشمش سربزده خیالیت رست و مانع صاود و لش جای گرفته
 چرخ عظمیت و مارش بر سر خود آسمانیست که خورشید در سایه آوت

عروس حسانی ملک همه خود و جود صفای آن تواند دید جوهر
 کاروان که دشمن سودا کی جز بخت جهان جوهری از تو تواند
 پاک گوهریست از خاندان و آنزلنا احمد نیکو پیکری که صفت
 سلطوت او فیه با شش شدیدی گاهی که چون برق لامع از ابر کعبه
 دیرانوش درخشیدن گیرد سیلاب خون اخلا از هر طرف و آن
 گرد و دوقتی که چون ابر بهاری بگریه خویزتری و آید غنچه و لهانی ابر
 بشکر خنده شکر کردار لب بکشايد اگر چه الماس از صاعقه خیزد بغش
 بعکس الماسیست که صاعقه انگیزد تیرش حمایت سریع که اجل نامه
 اعدای دوشش بر پایی بسته یا یکی ست تیز رو که برسم سفارت
 از ملک الموت با حضور خالغان آمده معینی ست باریک از دل باریک
 خشمش سربزده خیالیت رست و مانع صاود و لش جای گرفته
 چرخ عظمیت و مارش بر سر خود آسمانیست که خورشید در سایه آوت

عروس حسانی ملک همه خود و جود صفای آن تواند دید جوهر
 کاروان که دشمن سودا کی جز بخت جهان جوهری از تو تواند
 پاک گوهریست از خاندان و آنزلنا احمد نیکو پیکری که صفت
 سلطوت او فیه با شش شدیدی گاهی که چون برق لامع از ابر کعبه
 دیرانوش درخشیدن گیرد سیلاب خون اخلا از هر طرف و آن
 گرد و دوقتی که چون ابر بهاری بگریه خویزتری و آید غنچه و لهانی ابر
 بشکر خنده شکر کردار لب بکشايد اگر چه الماس از صاعقه خیزد بغش
 بعکس الماسیست که صاعقه انگیزد تیرش حمایت سریع که اجل نامه
 اعدای دوشش بر پایی بسته یا یکی ست تیز رو که برسم سفارت
 از ملک الموت با حضور خالغان آمده معینی ست باریک از دل باریک
 خشمش سربزده خیالیت رست و مانع صاود و لش جای گرفته
 چرخ عظمیت و مارش بر سر خود آسمانیست که خورشید در سایه آوت

[illegible]

[illegible]

تشریف بجمهور این دولت عالی اقرنما الله بانخلو و مدی الا یام
واللیالی فرموده اند و در مواضع متعدد ذکر اوصاف شامل شخصیت
نموده و چه امارت بر شحکام قوا عداین دولت قاهره اجلی و اعلی از آنکه
صبح ظهورش از زمان انبغ سینین سر برزد و چنانکه عالمیان از او
مشاهده نمودند بر وجهی که هیچ کس را هیچ وجه در آن پری نماندیت
متحدست متفرس داند که احوال بایون فالش بزبان حال و عب
صادقه میدهد که عما قرین در تخوم ربح مسکون و شجون عرصه بایون
وجوه و نایز و روس منابر بشرف نام و القاب نباهت است

این پادشاه عظیم‌الشان را بتایید و ثابته می‌شدید و خیانت و قتل

[illegible][illegible]

۱۲
 این قصیده در روز ولادت حضرت پادشاه و پادشاهزاده سلام نقا و سلاطین ابام جوختی که
 با صداقت سن اگر اعظم سلاطین ماضیه و محضه همایونش بودی
 و قاطع پادشاهی را از راه خنده دانش استفاده نمودندی و شک
 صواب انجامش نسخه است راست مطابق مرت تقدیر مصرعه
 بنیر و جوان و به تدبیر سیر
 آنکه محض در باغ فتح و اقبال
 نهالیت که آب از خون دل مخالف خورد و پیکانش بگشتن ظفر و
 فیروز می خنجه است که انوسیم صبا می نصرت رنگ یا بدین شش
 یک قاطع است بدرجه طالع اندر رسیدن شیر شرم الموتی است که
 بحسب تیسیر نیا که بگفت دشمن انجامیده شناسان عصای موسی صفت
 از رنگ دل حدو چشمهای خون روان سازد شیر شهاب ثاقب و آ
 مروت و بمرده را از اوج بستی بخاک نیستی اندازد و آب تیغ آبدار دل سیاه
 حد و راز که ورت جسد و بداندیشی پاک کند و بصدقه گرگران سر غیر و شبنم
 در روز ولادت پادشاه و پادشاهزاده سلام نقا و سلاطین ابام جوختی که
 با صداقت سن اگر اعظم سلاطین ماضیه و محضه همایونش بودی
 و قاطع پادشاهی را از راه خنده دانش استفاده نمودندی و شک
 صواب انجامش نسخه است راست مطابق مرت تقدیر مصرعه
 بنیر و جوان و به تدبیر سیر
 آنکه محض در باغ فتح و اقبال
 نهالیت که آب از خون دل مخالف خورد و پیکانش بگشتن ظفر و
 فیروز می خنجه است که انوسیم صبا می نصرت رنگ یا بدین شش
 یک قاطع است بدرجه طالع اندر رسیدن شیر شرم الموتی است که
 بحسب تیسیر نیا که بگفت دشمن انجامیده شناسان عصای موسی صفت
 از رنگ دل حدو چشمهای خون روان سازد شیر شهاب ثاقب و آ
 مروت و بمرده را از اوج بستی بخاک نیستی اندازد و آب تیغ آبدار دل سیاه
 حد و راز که ورت جسد و بداندیشی پاک کند و بصدقه گرگران سر غیر و شبنم

این قصیده در روز ولادت حضرت پادشاه و پادشاهزاده سلام نقا و سلاطین ابام جوختی که
 با صداقت سن اگر اعظم سلاطین ماضیه و محضه همایونش بودی
 و قاطع پادشاهی را از راه خنده دانش استفاده نمودندی و شک
 صواب انجامش نسخه است راست مطابق مرت تقدیر مصرعه
 بنیر و جوان و به تدبیر سیر
 آنکه محض در باغ فتح و اقبال
 نهالیت که آب از خون دل مخالف خورد و پیکانش بگشتن ظفر و
 فیروز می خنجه است که انوسیم صبا می نصرت رنگ یا بدین شش
 یک قاطع است بدرجه طالع اندر رسیدن شیر شرم الموتی است که
 بحسب تیسیر نیا که بگفت دشمن انجامیده شناسان عصای موسی صفت
 از رنگ دل حدو چشمهای خون روان سازد شیر شهاب ثاقب و آ
 مروت و بمرده را از اوج بستی بخاک نیستی اندازد و آب تیغ آبدار دل سیاه
 حد و راز که ورت جسد و بداندیشی پاک کند و بصدقه گرگران سر غیر و شبنم

[illegible]

۱۶
مجلس ایالتی سن خیاں
کراچی

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

خطاب از انبیا و اعدائے

ایک نیا شاخ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

تمام اربکان علم اخلاق و سیاست قاصر پس بتمام طبع این
نقش بر لوح خیال کشید که تدوینی رود که بآنکه بر اصول حکمت
عملی مشتمل باشد در شواهد و دلائل مقتضایس از انواریرات کلام
قرآنی و مشکوٰۃ احادیث حضرت نعت نبوت علیه فضل و صلوات
پر اعدان ۱۱
و اکمل الحیات و مصالح سخنان صحابه و تابعین و مشائخ و ائم
دین و لمعات اشارات اساطین حکمای اکتسین برود و در بعض
مناسبه بقدر امکان بر مقاصد آن نسخه محافظت کند و در حفظ آن
لائقه از ذوقیات اهل کشف و شهود و چاشنی نماید تا از سیاه رخ اهل
برکات ۱۲
زمانی بی نصیب نباشد امید آنکه بفرودت سلطانی کتاب
شود که هم طالبان حقائق علیه را و هم ساکنان منایج حکمت علیه
را از ان حظی وافی و نصیبی کافی باشد ان شاء الله تعالی و چون
۱۳
مقاصد این کتاب قواعد حکمت عملی است و آن عبارتست

گوشت و ماهی و حبوبات و میوه
 و نان و روغن و سایر اقلام
 را در این بازار می فروشند
 و این بازار را بازار
 بزرگ می گویند
 و در این بازار
 انواع و اقسام
 کتانی و پنبه ای
 و سایر اقلام
 را می فروشند
 و این بازار را
 بازار کوچک می گویند
 و در این بازار
 انواع و اقسام
 کتانی و پنبه ای
 و سایر اقلام
 را می فروشند
 و این بازار را
 بازار متوسط می گویند
 و در این بازار
 انواع و اقسام
 کتانی و پنبه ای
 و سایر اقلام
 را می فروشند
 و این بازار را
 بازار بزرگ می گویند

[illegible]

عجل مطالب باشد ترتیب آن بر مطلق در بیان امور مذکور و در ملاحظه
مقاصد نشسته فیت و آفصول و معطاط تغییر بلعات و نظائر آن
ناسب نمود و التوفیق من الله لا تعبد ولا یستعین الا ایاه
طلع قال الله تعالی وما خلقنا السموات والارض وما بینهما
عزیزین وقال الله تعالی احسبتم انما خلقناکم عبثا واکم ایتنا
یرجون از پروا شعله این دو سیر قدسی بنیایان منظر تحقیق را
ین معنی مشاهد و معاین شود که ذرات اکوان و حقائق عالم
لکان را که از کمن غیب بمنصبه شود جلوه دادند و گویا صیغه
شده و من احسن من الله صیغه آراسته و معروض عیان در آورد
لکم اعطی کل شیء یخلق ثم یمتی هر یک را غایتی و مصلحتی است
بمنزله ثمره است چه فعل جوا و مطلق و فعال برحق اگر چه معلول
غراض نیست اما خالی از حکم و مصلح و غایات و ثمرات نیست

امور است و در بیان امور مذکور و در ملاحظه مقاصد نشسته فیت و آفصول و معطاط تغییر بلعات و نظائر آن ناسب نمود و التوفیق من الله لا تعبد ولا یستعین الا ایاه طلع قال الله تعالی وما خلقنا السموات والارض وما بینهما عزیزین وقال الله تعالی احسبتم انما خلقناکم عبثا واکم ایتنا یرجون از پروا شعله این دو سیر قدسی بنیایان منظر تحقیق را ین معنی مشاهد و معاین شود که ذرات اکوان و حقائق عالم لکان را که از کمن غیب بمنصبه شود جلوه دادند و گویا صیغه شده و من احسن من الله صیغه آراسته و معروض عیان در آورد لکم اعطی کل شیء یخلق ثم یمتی هر یک را غایتی و مصلحتی است بمنزله ثمره است چه فعل جوا و مطلق و فعال برحق اگر چه معلول غراض نیست اما خالی از حکم و مصلح و غایات و ثمرات نیست

عجل مطالب باشد ترتیب آن بر مطلق در بیان امور مذکور و در ملاحظه مقاصد نشسته فیت و آفصول و معطاط تغییر بلعات و نظائر آن ناسب نمود و التوفیق من الله لا تعبد ولا یستعین الا ایاه طلع قال الله تعالی وما خلقنا السموات والارض وما بینهما عزیزین وقال الله تعالی احسبتم انما خلقناکم عبثا واکم ایتنا یرجون از پروا شعله این دو سیر قدسی بنیایان منظر تحقیق را ین معنی مشاهد و معاین شود که ذرات اکوان و حقائق عالم لکان را که از کمن غیب بمنصبه شود جلوه دادند و گویا صیغه شده و من احسن من الله صیغه آراسته و معروض عیان در آورد لکم اعطی کل شیء یخلق ثم یمتی هر یک را غایتی و مصلحتی است بمنزله ثمره است چه فعل جوا و مطلق و فعال برحق اگر چه معلول غراض نیست اما خالی از حکم و مصلح و غایات و ثمرات نیست

عجل مطالب باشد ترتیب آن بر مطلق در بیان امور مذکور و در ملاحظه مقاصد نشسته فیت و آفصول و معطاط تغییر بلعات و نظائر آن ناسب نمود و التوفیق من الله لا تعبد ولا یستعین الا ایاه طلع قال الله تعالی وما خلقنا السموات والارض وما بینهما عزیزین وقال الله تعالی احسبتم انما خلقناکم عبثا واکم ایتنا یرجون از پروا شعله این دو سیر قدسی بنیایان منظر تحقیق را ین معنی مشاهد و معاین شود که ذرات اکوان و حقائق عالم لکان را که از کمن غیب بمنصبه شود جلوه دادند و گویا صیغه شده و من احسن من الله صیغه آراسته و معروض عیان در آورد لکم اعطی کل شیء یخلق ثم یمتی هر یک را غایتی و مصلحتی است بمنزله ثمره است چه فعل جوا و مطلق و فعال برحق اگر چه معلول غراض نیست اما خالی از حکم و مصلح و غایات و ثمرات نیست

بازگشتن از آن
از آن
از آن
از آن
از آن
از آن
از آن
از آن

الشیخ یحیی الامرکلیه و میانه محمدان هر دو طریق از آن علمای نیست
چنانچه منقولست که شیخ عارف محقق مدق قدس ^ل باب الحیات
صفوة اعیان الانسان شیخ ابوسعید بن ابی الخیر را باقیه و حکما
المتأخرین شیخ ابوعلی بن سینا قدس ^ل الله روحهما اتفاق صحبتی فقام
وبعد از انقضای آن یکی گفت آنچه او میدانم منی نیست و دیگری
گفت آنچه او می بیند ما میدانیم و هیچکس از حکما انکار این طبعیت
نموده بلکه همه اثبات کرده اند چنانچه اسطاطیس ^ل میگوید
ثم قال قال المتداول کما سلم نحو الامر بغير المخلوطة ثم ان اراد
ان يحصلها فليحصل لنفسه نظرة اخرى و افلاطون الهی فرمود
قد تحقق ان الوقت من المسائل ليس ان عليا بزمان و شیخ
ابوعلی در مقامات العارفين میفرماید من احب ان يغير فمنا
فليس تدفع الي ان يصيه من بل المشاهدة دون المشاهدة

این آن مرد را
این گفتارهای بزرگ
از آن طلب پس هر که خواهد حاصل کرد
آن مرتبه پس باید که حاصل کند برای آن
خود نظری دیگر یعنی این اقوال مقصود
بالا آن نیست بلکه وسیله این مقصود
پس هر که تحصیل آن مقصود خواهد کرد باید که این

بهر آنکه خدا را در این مقصود کارهایش

چنانچه از این مقصود است
چنانچه از این مقصود است
چنانچه از این مقصود است
چنانچه از این مقصود است
چنانچه از این مقصود است
چنانچه از این مقصود است
چنانچه از این مقصود است
چنانچه از این مقصود است

از آن
از آن
از آن
از آن
از آن
از آن
از آن
از آن

و شمس از سبیلین الی النعمین و چون استماعین ^{للاثر} و حکیم الی
شیخ شهاب الدین مقتول که محی رسوم و مای حکماست ملوکی
نقل میکند که در حاشیه الطیفه که به مطلق این طائفه از غیبت گویند
استوار دیدم و در تحقیق او را که از عوام مضامین حکمی است از نوشته چند
پرسیدم بعد از آن شروع در مدح استاد خود و منسلان نمود و طرا
عظیم در مدح او کرد و از او سوال کردم که از متاخران کسی بر سر
رسیده باشد گفت نه و نه بخرویش از مفتاد و نه از جبره از کمال او بعد
از آن ذکر بعضی از فلاسفه اسلام میکردم و هیچ که ام التفات نمود
تا بزرگ بعضی از ارباب کشف و شهود مثل شیخ جنید بغدادی و ابویز
سطامی و سهل بن عبد الله تستری رسیدم گفت اولی که بهم
الفلاسفه حقا لیکن دین طریقه اخطار بسیار و ممالک بشمار
چهار خطرات مساوس و ورطات جنوس و تسویلات باطله و تخمیلات

این طاقصه امی علی
شاهنواز و ارباب نبوت
نصرت کو پیغام در امان
در حق انجمن است

مجلس

چند روز بعد از این خطه
از آمدن او علی حده
در این خطه

تتمتعون بالحرية الدينية والاعتقادية
والعلمية والفكرية والسياسية والاقتصادية
والثقافية والاجتماعية والبيئية

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بعض فتاویٰ اولیٰ

کتابخانه عمومی

کتابت و تصدیق و تصحیح

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

و در هر طریق تحصیل این سعادت عظمی باشد ایچم معلوم نشد آن تو اندر
و آن حکمت عملیست که حکما از اطباء روحانی بجا اندازند چه معرفت آن
حفظ اعتدال خلقی نفس کامله توان نمود که بنسبت حفظ اصحه
بدن را و بجهان روح نفوس قبس با اعتدال توان کرد که شاید رفع
مرض است ابدان را چه ناکمالات رویه امراض نفسانی اند و تحصیل
درین مقام است که شرف به علمی یا به نباست موضوع است یا
بجملات غایت و منفعت یا بوثاقت برهان و حجت و این علم از
جهات ثلاثه بزرید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طبقه
انسانی است از ان جهت که فعلان جمیل میگوید یا بیع و نمود
بحسب بیعت و ارادت از وصا و تواند شد و شرف نفس انسانی
از بیایق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین هر
شریفست و چه منفعت زیاده از ان که توسط آن نفس انسانی که در

و در هر طریق تحصیل این سعادت عظمی باشد ایچم معلوم نشد آن تو اندر
و آن حکمت عملیست که حکما از اطباء روحانی بجا اندازند چه معرفت آن
حفظ اعتدال خلقی نفس کامله توان نمود که بنسبت حفظ اصحه
بدن را و بجهان روح نفوس قبس با اعتدال توان کرد که شاید رفع
مرض است ابدان را چه ناکمالات رویه امراض نفسانی اند و تحصیل
درین مقام است که شرف به علمی یا به نباست موضوع است یا
بجملات غایت و منفعت یا بوثاقت برهان و حجت و این علم از
جهات ثلاثه بزرید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طبقه
انسانی است از ان جهت که فعلان جمیل میگوید یا بیع و نمود
بحسب بیعت و ارادت از وصا و تواند شد و شرف نفس انسانی
از بیایق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین هر
شریفست و چه منفعت زیاده از ان که توسط آن نفس انسانی که در

و در هر طریق تحصیل این سعادت عظمی باشد ایچم معلوم نشد آن تو اندر
و آن حکمت عملیست که حکما از اطباء روحانی بجا اندازند چه معرفت آن
حفظ اعتدال خلقی نفس کامله توان نمود که بنسبت حفظ اصحه
بدن را و بجهان روح نفوس قبس با اعتدال توان کرد که شاید رفع
مرض است ابدان را چه ناکمالات رویه امراض نفسانی اند و تحصیل
درین مقام است که شرف به علمی یا به نباست موضوع است یا
بجملات غایت و منفعت یا بوثاقت برهان و حجت و این علم از
جهات ثلاثه بزرید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طبقه
انسانی است از ان جهت که فعلان جمیل میگوید یا بیع و نمود
بحسب بیعت و ارادت از وصا و تواند شد و شرف نفس انسانی
از بیایق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین هر
شریفست و چه منفعت زیاده از ان که توسط آن نفس انسانی که در

این قاصران که عمر بدنام کند که نامی چند - و صعب حال
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمتنا الله و سایر مسلمانین عین
 یطغیان و آنرا بلی فی نعقت و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا
 بالله و ما النصر الا من عند الله کشف خطا شاید که حجاب
 شبته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این حور قدسی شود
 و عروس حمله شادمان شود پس واجب نمود تعرض آن شبهه نمودن
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صفا
 قوی متحقق شود که اخلاق قابل تغییر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
 نیست بلکه خلاف آن بودیم بسا در تسابق بنمایه و از فحوائص نصیحت
 حقائق بودی و ما یطوق عن الموی حیث قال صلی الله علیه و سلم اذ سمعتم
 زججیل زال عن مکانه فصد قوه و اذ اسمعتم زجیل زال عن خلقتهم
 فلا تصد قوه فان سيعود الی ما جیل علیه بطریق مبالفه مستفاد میشود

این قاصران که عمر بدنام کند که نامی چند - و صعب حال
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمتنا الله و سایر مسلمانین عین
 یطغیان و آنرا بلی فی نعقت و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا
 بالله و ما النصر الا من عند الله کشف خطا شاید که حجاب
 شبته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این حور قدسی شود
 و عروس حمله شادمان شود پس واجب نمود تعرض آن شبهه نمودن
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صفا
 قوی متحقق شود که اخلاق قابل تغییر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
 نیست بلکه خلاف آن بودیم بسا در تسابق بنمایه و از فحوائص نصیحت
 حقائق بودی و ما یطوق عن الموی حیث قال صلی الله علیه و سلم اذ سمعتم
 زججیل زال عن مکانه فصد قوه و اذ اسمعتم زجیل زال عن خلقتهم
 فلا تصد قوه فان سيعود الی ما جیل علیه بطریق مبالفه مستفاد میشود

این قاصران که عمر بدنام کند که نامی چند - و صعب حال
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمتنا الله و سایر مسلمانین عین
 یطغیان و آنرا بلی فی نعقت و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا
 بالله و ما النصر الا من عند الله کشف خطا شاید که حجاب
 شبته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این حور قدسی شود
 و عروس حمله شادمان شود پس واجب نمود تعرض آن شبهه نمودن
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صفا
 قوی متحقق شود که اخلاق قابل تغییر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
 نیست بلکه خلاف آن بودیم بسا در تسابق بنمایه و از فحوائص نصیحت
 حقائق بودی و ما یطوق عن الموی حیث قال صلی الله علیه و سلم اذ سمعتم
 زججیل زال عن مکانه فصد قوه و اذ اسمعتم زجیل زال عن خلقتهم
 فلا تصد قوه فان سيعود الی ما جیل علیه بطریق مبالفه مستفاد میشود

نفس فانی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس نباتی
نفس انسانی

تکمیل آن از آن قبیل باشد که گفته خواهد که تجلیه مزاج را بر وجهی و یا تو
رسانند تا بتفصیل آئین ابریه فضا و موجب آید و این خیال محال است و
جوهر جام جم از طینت کان کر
تو توقع ز گل کوزه گران میدار
بیت تقریر شده بروی تفصیل و از برای رفع آن تمهید مقدمه لا ینقضا
و آن بیت که خلق ملکه است نفس را که مقتضی سهولت صدور باشد
از وی احتیاج بقدر و رویت و ملکه کیفیت است و نفس در
حکمت فطری معلوم شده که کیفیت نفسانی اگر سر تلع المذو است از
حال میگویند و اگر بطی الزو است ملکه و سبب و جو خلق نفس اودینه
تواند بود و کی طبیعت چنانچه مزاج شخصی در اصل فطرت بر آن و شد
که استعداد کیفیت خاص در وی بیشتر باشد تا بادی سبب آن متکلیف شود
چنانچه مزاج جاریس غضب او را طیب شمت او بار در طیب
سیا ز او بار دیاس ملاوت را چنانچه تفصیل کتب حکمت طبیین

نفس فانی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس نباتی
نفس انسانی
نفس فانی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس نباتی
نفس انسانی
نفس فانی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس نباتی
نفس انسانی

نفس فانی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس نباتی
نفس انسانی

کودن کچھو، ایٹھان، نوان، توایفسرا، جیٹ، غلام، سل

الحمد لله رب العالمين

مخلوقست نفس در جوهر خود لویست ممتزج بطولت پس در اصل طبیعت او
شرم کورست و قبول خیر توسط تعلیم تا و ب می کند اگر شر در او درجا
نباشد و جوهر ظلمانی بر جوهر نورانی غالب ^{نمی شود} جایز نیست که بعضی
بطبع اهل خیرند بعضی بطبع اهل شرند بعضی قابل ^{در طاعت و در} و طاعت و در
اثبات مذمب و چنین گفت که اگر همه افراد انسان و فطرت خیر باشد
و شرارت عارض لا محاله استفاد ^{نمی شود} و شر را از خود کند یا از غیر و بعد ازل
و ایشان قوی که مقتضی شرمست باشد و حیف ^{نمی شود} بطبع خیر نبوده باشند ^{خلف}
و اگر در ایشان هم قوت خیر باشد و هم قوت شر و قوت شر غالب
باشد هم این محذور لازم آید و بعتد ثانی که استفاد ^{نمی شود} و شر از غیر کند هم این
محذور لازمست چه آن غیر بطبع شر باشد پس ^{نمی شود} خیر نبوده باشند
و همین جهت بعینا اجوبه میکنند در بطلان آنکه همه شر را بطبع شرند و بعد از
ابطال این دود و چه میگوید بعیان و شاید بگویند که طبیعت بعضی مردم

مستشرقین و مستشرقین

این مقام را
فرماندهان این
فرماندهان این

د افغانستان د
دولت د پرمختګ د

مجلس شورای اسلامی

مستقیم

کتاب سب از فیض
چون سمن در آید
کلمه و کلمه

انگریزی میں

انقرضه راجع به حبس
هم به یکدیگر است
استغاثه
یا قضای

انٹرنی

۱. کمالی و عالی
 ۲. شریف و نجیب
 ۳. شایسته و لایق
 ۴. شایسته و لایق
 ۵. شایسته و لایق
 ۶. شایسته و لایق
 ۷. شایسته و لایق
 ۸. شایسته و لایق
 ۹. شایسته و لایق
 ۱۰. شایسته و لایق

ظاهرست و مناقشه را مجال بسیار و حکامی متاخرین خستیا آن
نموده اند که هیچ خلق طبعی نیست و خلایق طبیعت بهم نه اما اولیای
خلفی قابل تغییرست و هیچ قابل تغییر طبعی نیست قبحه و بد که هیچ
خلق طبعی نیست ^{بهری} بیکان صغری آنکه پشاده و حیوان می بینیم که
مردم بمجالست و مصاحبت با شرار و اخیار کسب رذیل و فضایل
میکند چنانچه از ماست احوال کو و کان خصوصاً آنکه بزرگی
ایشان را از جانی بجائی میسرند ظاهر میشود که تأدیب رلوار ایشان
اثری عظیمست بحسب قابلیت باسانی یا دشواری کسب خلایق
میکند و اگر اخلاق قابل زوال بودی قوت تیز و درین پشاده
بودی و تأدیب و سیاست عبت و بطلان شراعی و دیانات
لازم آمدی و حکیم ارسطایلیس گفت که اگر اشرار بتعلیم و تأدیب اخیار
شوند و اما آنکه هیچ قابل زوال طبعی نیست بمنست چه بصورت

[illegible][illegible]

معلومست که طبع آب را تغییر نمیتوان کرد و بر وجهی که بعد از ارتفاع
 مواضع میل بسفل نمکند و طبع آتش را عکس نمیتوان ساخت این بقدر
 چون بدیهست امثله از برای تنبیه ایراد می رود و این دلیل برین وجه
 و اخلاق نامحرمی آورده و مابین صناعت نظر اند که این پس
 اتمام نیست چه قابل را مجال است که گوید چنانکه بشاید پیش بعضی
 خلاق معلوم شده معلومست که بعضی اخلاق در بعضی اشخاص صلا
 متبدل نمیشود و خصوصاً کمالات قوت نظری مثل حدس و تحفظ و
 حسن نقل و نظائر آن که مشاهد میسر و که بعضی مردم هر چندی و
 تحصیل آنها میکنند و شیخ نمی آید و این صورت را اگر طلبه زبان بشا
 ست پس بجز و این دلیل چگونه حکم توان کرد که هیچ خلق طبیعی نیست
 همه اخلاق قابل زوال اند و باجمعه استقراری تمام ممنوع است و
 استقراری تخاصم فیه تعین نیست و دعوی به است حکم و آنکه ذکر این
 امثله

معلومست که طبع آب را تغییر نمیتوان کرد و بر وجهی که بعد از ارتفاع مواضع میل بسفل نمکند و طبع آتش را عکس نمیتوان ساخت این بقدر چون بدیهست امثله از برای تنبیه ایراد می رود و این دلیل برین وجه و اخلاق نامحرمی آورده و مابین صناعت نظر اند که این پس اتمام نیست چه قابل را مجال است که گوید چنانکه بشاید پیش بعضی خلاق معلوم شده معلومست که بعضی اخلاق در بعضی اشخاص صلا متبدل نمیشود و خصوصاً کمالات قوت نظری مثل حدس و تحفظ و حسن نقل و نظائر آن که مشاهد میسر و که بعضی مردم هر چندی و تحصیل آنها میکنند و شیخ نمی آید و این صورت را اگر طلبه زبان بشا ست پس بجز و این دلیل چگونه حکم توان کرد که هیچ خلق طبیعی نیست همه اخلاق قابل زوال اند و باجمعه استقراری تمام ممنوع است و استقراری تخاصم فیه تعین نیست و دعوی به است حکم و آنکه ذکر این امثله

نیکوکار

مجلس دولتی

الانسان قابل زوال

نمودی از دل بدنام

آدمی عقل بی کار بودن

افزون روح کوهش

روانگرادی علی عوالم

روانگرادی علی عوالم

مجلس دولتی

ارشد و سخن منزه

نقد و سنجش

نقد و سنجش

برای تنبیه است محل منع و عطل قوت تمیز و فطن تا دیب سیاست
و بطلان شریعت قوی لازم آید که هیچ خلق قابل و ال نباشد
و نظیرین است که گویند اگر هر مرضی قابل علاج نبودی علم طب باطل
بودی و در بطلان این سخن شک نیست و حاصل آنکه اشرار فی الجمله
بتادیب و سیاست اختیار شوند چنانکه ارسطاطلیس گفته و چند
این حکم علی الاطلاق نیست اما بتکرار تادیب سیاست در ایشان اثری
پیدا شود و اگر انتهای شر در ایشان کلی نشود انتهای آن خود
حاصل شود و از اینجا معلوم شد که در بیان منفعت این علم احتیاج
باین دعوی نیست که تمام اخلاق قابل است بلکه قول اخلاق فی الجمله
در اشخاص کافیست همچنانکه در علم طب با آنکه عدم قبول اگر باشد
و نه در اخلاق و نه در اشخاص تواند بود و در ایشان نیز منفعت این علم
از جهت تنقیص شر ظاهر شود پس هیچ وجه بطلان سیاست

مجلس دولتی

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

مجلس دولتی

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

نقد و سنجش

باعتبار شمس و قمر و کواکب و اجرام
 و در نسبت آنرا و طبع و مزاج
 و در نسبت آنرا و طبع و مزاج
 و در نسبت آنرا و طبع و مزاج
 و در نسبت آنرا و طبع و مزاج

و دیگری قوت شهوی و آن بعد رجب طاعت و قوت اولی قیام
 که مسلط باشد جمیع قوای فی تا اصلا از آن قوی متغیر نشود بلکه همه
 در تحت تصرف او مجبور و مقهور باشند و هر یک بجاری که این قوت
 تعیین نماید اقدام نمایند و بسا ایشانشان و انقار و تحت قهر این
 قوت احوال مملکت نشاء انسانی تنظیم باید و نشاء یکدیگر
 از قوای بدنی بدون مندرمان این قوت بغیر قیام نمایند چه خوب
 اختلال احوال شود و چون هر یک از قوای فعل خاص خود بر وجهی که
 مقتضای عقل باشد اقدام نمایند از تهذیب عقل نظری که شعبه اول
 از قوت ادراک است حکمت حاصل شود و از تهذیب عقل عملی که شعبه است
 از همان قوت عدالت پیدا شود و از تهذیب قوت غضب شجاعت و از
 تهذیب شهوی عفت و برین تقریر که گزارش یافت عدالت کمال
 قوت عملی باشد و طبعی دیگر گفته اند که نفس انسانی را قوت قیام

از قوت اولی قیام
 که مسلط باشد جمیع قوای فی تا اصلا از آن قوی متغیر نشود بلکه همه
 در تحت تصرف او مجبور و مقهور باشند و هر یک بجاری که این قوت
 تعیین نماید اقدام نمایند و بسا ایشانشان و انقار و تحت قهر این
 قوت احوال مملکت نشاء انسانی تنظیم باید و نشاء یکدیگر
 از قوای بدنی بدون مندرمان این قوت بغیر قیام نمایند چه خوب
 اختلال احوال شود و چون هر یک از قوای فعل خاص خود بر وجهی که
 مقتضای عقل باشد اقدام نمایند از تهذیب عقل نظری که شعبه اول
 از قوت ادراک است حکمت حاصل شود و از تهذیب عقل عملی که شعبه است
 از همان قوت عدالت پیدا شود و از تهذیب قوت غضب شجاعت و از
 تهذیب شهوی عفت و برین تقریر که گزارش یافت عدالت کمال
 قوت عملی باشد و طبعی دیگر گفته اند که نفس انسانی را قوت قیام

و در نسبت آنرا و طبع و مزاج

و در نسبت آنرا و طبع و مزاج
 و در نسبت آنرا و طبع و مزاج
 و در نسبت آنرا و طبع و مزاج
 و در نسبت آنرا و طبع و مزاج

[illegible]

که به بحث بسیار آن قوی آثار مختلفه از خود صادر شود بر وفق ازوت چون
یکی از آن قوی بردیکری غالب شود آن دیگر مقهور یا مغلوب و شود و
قوت ناطقه که از آن نفس بلکه نفس مطهره گویند آن مبدی که بر سر
و شوق بنظر درختان امور دوم قوت غضبی که از آن نفس است
نفس نوا میگویند و آن مبدی غضب و ولیری است ام بر آن
و شوق تسلط و ترفع و جاه شود قوت شهوی که از آن نفس صیحی
نفس آماره خوانند و آن مبدی شهوت و طلب غذا و شوق لذت و
ماکل و مشرب و مناج است پس عدد فضائل نفس بعد از این
قوی باشد چه هرگاه که حرکت نفس ناطقه باعتدال باشد شوق او
با کسب معارف یقینیه بود از آن حرکت عدم حاصل شود
تبعیت حکمت و چون حرکت نفس سبعی باعتدال باشد و نقاد
نفس مملی شده و قناعت کند با آنچه ماقده قسط او است و نفس

[illegible]

حکمت چو علم است و حکمت را
 یکبار از علم بگو که جهان است
 ز طبع عقل لا اله الا الله
 و فی حق نظر رسالت
 ز صفت باطنی
 بگو ای طالب که حق تعالی را
 ز نفس
 ز طبع
 ز علم
 ز حق تعالی

درین مقام استشکال کنند که حکمت را اولاً تقسیم نم فرموده اند
و درین تقسیم قسم کرده که یکی از آن علم اخلاست که شکست فضائل
چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این کمال
ظاهر از حکمت چه حکمت که تقسیم است علم باحوال موجود است و چون
این علم خود از موجود است در آن علم بحث از احوال او نیز باشد این
محدود نیست چنانچه در حکمت است مسائل متعلقه بحکمت است از این
که ملکی است محمود و بجه طریق کتساب آن باید کرد و نظائر آن چنین
همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
باشد و درین تیج محدود نیست بلکه نظیر این در علم اخلاص است چه
بروز موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود مجموع
مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
خود باشد زیرا که علم عبارتست از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
است

درین مقام استشکال کنند که حکمت را اولاً تقسیم نم فرموده اند
و درین تقسیم قسم کرده که یکی از آن علم اخلاست که شکست فضائل
چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این کمال
ظاهر از حکمت چه حکمت که تقسیم است علم باحوال موجود است و چون
این علم خود از موجود است در آن علم بحث از احوال او نیز باشد این
محدود نیست چنانچه در حکمت است مسائل متعلقه بحکمت است از این
که ملکی است محمود و بجه طریق کتساب آن باید کرد و نظائر آن چنین
همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
باشد و درین تیج محدود نیست بلکه نظیر این در علم اخلاص است چه
بروز موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود مجموع
مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
خود باشد زیرا که علم عبارتست از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
است

درین مقام استشکال کنند که حکمت را اولاً تقسیم نم فرموده اند
و درین تقسیم قسم کرده که یکی از آن علم اخلاست که شکست فضائل
چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این کمال
ظاهر از حکمت چه حکمت که تقسیم است علم باحوال موجود است و چون
این علم خود از موجود است در آن علم بحث از احوال او نیز باشد این
محدود نیست چنانچه در حکمت است مسائل متعلقه بحکمت است از این
که ملکی است محمود و بجه طریق کتساب آن باید کرد و نظائر آن چنین
همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
باشد و درین تیج محدود نیست بلکه نظیر این در علم اخلاص است چه
بروز موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود مجموع
مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
خود باشد زیرا که علم عبارتست از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
است

درین مقام استشکال کنند که حکمت را اولاً تقسیم نم فرموده اند
و درین تقسیم قسم کرده که یکی از آن علم اخلاست که شکست فضائل
چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این کمال
ظاهر از حکمت چه حکمت که تقسیم است علم باحوال موجود است و چون
این علم خود از موجود است در آن علم بحث از احوال او نیز باشد این
محدود نیست چنانچه در حکمت است مسائل متعلقه بحکمت است از این
که ملکی است محمود و بجه طریق کتساب آن باید کرد و نظائر آن چنین
همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
باشد و درین تیج محدود نیست بلکه نظیر این در علم اخلاص است چه
بروز موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود مجموع
مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
خود باشد زیرا که علم عبارتست از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
است

این رو که متعلق نیست و تصدیقات پیش مسائل این و که متصور اند
 از آن رو که متعلق تصدیق نیست به خصوص سلبیه است و گاهی محذور وجود
 که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه آن بعضی مسائل حکمت علم
 یا تصدیقات متعلقه آن بودی و صلا لازم نیست نیست تحقیق جواب
 و تفتیح آن بروی که در آن مجسمه نماید و جوابی دیگر گفته اند و آن
 که مراد از حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید آن
 نیز حکمت علمی خوانند و بسبب اختلاف معنی انحلال از تقسیم نیست
 و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد بخلاف
 این معنی تصریح نموده اند و انصاف نیست که کلام در حسن و عیوب علمی
 بر ساحت ساخته اند و طالب این فن را تحقیق مقاصد بروی حکمت
 نباشد از یکجه با آنچه علم آن بوضوح عمل میشوند و موجب نجات طالب
 مستر شد از ممالک روان باشد اگر فاعل شود و از چه ایشان مبتدی

این رو که متعلق نیست و تصدیقات پیش مسائل این و که متصور اند
 از آن رو که متعلق تصدیق نیست به خصوص سلبیه است و گاهی محذور وجود
 که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه آن بعضی مسائل حکمت علم
 یا تصدیقات متعلقه آن بودی و صلا لازم نیست نیست تحقیق جواب
 و تفتیح آن بروی که در آن مجسمه نماید و جوابی دیگر گفته اند و آن
 که مراد از حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید آن
 نیز حکمت علمی خوانند و بسبب اختلاف معنی انحلال از تقسیم نیست
 و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد بخلاف
 این معنی تصریح نموده اند و انصاف نیست که کلام در حسن و عیوب علمی
 بر ساحت ساخته اند و طالب این فن را تحقیق مقاصد بروی حکمت
 نباشد از یکجه با آنچه علم آن بوضوح عمل میشوند و موجب نجات طالب
 مستر شد از ممالک روان باشد اگر فاعل شود و از چه ایشان مبتدی

این رو که متعلق نیست و تصدیقات پیش مسائل این و که متصور اند
 از آن رو که متعلق تصدیق نیست به خصوص سلبیه است و گاهی محذور وجود
 که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه آن بعضی مسائل حکمت علم
 یا تصدیقات متعلقه آن بودی و صلا لازم نیست نیست تحقیق جواب
 و تفتیح آن بروی که در آن مجسمه نماید و جوابی دیگر گفته اند و آن
 که مراد از حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید آن
 نیز حکمت علمی خوانند و بسبب اختلاف معنی انحلال از تقسیم نیست
 و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد بخلاف
 این معنی تصریح نموده اند و انصاف نیست که کلام در حسن و عیوب علمی
 بر ساحت ساخته اند و طالب این فن را تحقیق مقاصد بروی حکمت
 نباشد از یکجه با آنچه علم آن بوضوح عمل میشوند و موجب نجات طالب
 مستر شد از ممالک روان باشد اگر فاعل شود و از چه ایشان مبتدی

نفس ناطقه را در دو قسم تقسیم می کنند
 یکی را نفس عاقله و دیگری را نفس نباتیه
 و نفس عاقله را در دو قسم تقسیم می کنند
 یکی را نفس متفلسفه و دیگری را نفس متفلسفه

و اختیار انسان علم متعلق بآن حکمت عملی است و شجاعت ملکه نفسیه
 قوت غصیبست نفس ناطقه را در محالک و مخاوف ثابت نماید بر اول
 بخود راه نهد و مقتضای اسی صحیح عمل کند و عفت آنکه قوت شهوی
 مطیع نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای رای عقلی باشد
 اثر حریت و اطلاق از قید تعب و بوی نفس و خدمت داعی غلبه
 ظاهر شود که گفت اند شعر
 زانکه دنیا ست اینده تو ساطع
 و عدالت نیست اینهمه قوت
 با یکدیگر اتفاق کند و قوت نیز به اشتغال نماید تا اشتاف معنی بخور
 قوی صاحبش را در وسطه حیرت یفتان و اثر اشتاف و تقصیر و غفلت
 شود و سخن و تحقیق عدالت گذشت و گفت اند که بهر یک این
 متعدی بغیر نشود صاحب را اشتاف نباشد لکن صاحب
 ملکه اتفاق و در وجود لایق اما زواری بغیر از اشتاف خوب

نفس ناطقه را در دو قسم تقسیم می کنند
 یکی را نفس عاقله و دیگری را نفس نباتیه
 و نفس عاقله را در دو قسم تقسیم می کنند
 یکی را نفس متفلسفه و دیگری را نفس متفلسفه
 و اختیار انسان علم متعلق بآن حکمت عملی است و شجاعت ملکه نفسیه
 قوت غصیبست نفس ناطقه را در محالک و مخاوف ثابت نماید بر اول
 بخود راه نهد و مقتضای اسی صحیح عمل کند و عفت آنکه قوت شهوی
 مطیع نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای رای عقلی باشد
 اثر حریت و اطلاق از قید تعب و بوی نفس و خدمت داعی غلبه
 ظاهر شود که گفت اند شعر
 زانکه دنیا ست اینده تو ساطع
 و عدالت نیست اینهمه قوت
 با یکدیگر اتفاق کند و قوت نیز به اشتغال نماید تا اشتاف معنی بخور
 قوی صاحبش را در وسطه حیرت یفتان و اثر اشتاف و تقصیر و غفلت
 شود و سخن و تحقیق عدالت گذشت و گفت اند که بهر یک این
 متعدی بغیر نشود صاحب را اشتاف نباشد لکن صاحب
 ملکه اتفاق و در وجود لایق اما زواری بغیر از اشتاف خوب

نفس ناطقه را در دو قسم تقسیم می کنند
 یکی را نفس عاقله و دیگری را نفس نباتیه
 و نفس عاقله را در دو قسم تقسیم می کنند
 یکی را نفس متفلسفه و دیگری را نفس متفلسفه

صاحب ملکه قوت غضبی را در خیال غیور خوانند شیجاع و صاحب قوت
 قوت عقلی است بصیر خوانند نه حکیم اما چون تعدی بغیر کند موجب خوف
 و رعبی غیر شود و آتش شام و اوست او در قلوب اسخ گردد و روح او بر دم
 انجم لازم شود و همانا مراد باحقاق مح درین مقام حکم عقلست خوب
 مح او و ظاهرست که بدون خوف رجا عقل حکم بر لزوم مح او
 و گیران نمیکند چه اگر کسی متعلی باصناف کمالات باشد تا از و ترس
 نفی یاریب ضرری نباشد عقل اقدام مح او بر کسی واجب اند چون
 یکی ازین دو باشد تقرب با و بنزد جمیل از برای جلب نفع یا دفع ضرر
 بل موجب شمر علی اختلاف مراتب الخوف ظاهر جای و محیر مریب و مریخی
 ملعه سوم و تحت هر یک از اجناس چهارگانه انواع بسیار
 و از آنجمله آنچه شمرست مرقوم رستم تدوین و مستطعم فیهین خواست
 اما انواع حکمت غیر محصورست لیکن بحسب مشهورست اول و کا

نوعی است که در قوت غضبی را در خیال غیور خوانند شیجاع و صاحب قوت
 قوت عقلی است بصیر خوانند نه حکیم اما چون تعدی بغیر کند موجب خوف
 و رعبی غیر شود و آتش شام و اوست او در قلوب اسخ گردد و روح او بر دم
 انجم لازم شود و همانا مراد باحقاق مح درین مقام حکم عقلست خوب
 مح او و ظاهرست که بدون خوف رجا عقل حکم بر لزوم مح او
 و گیران نمیکند چه اگر کسی متعلی باصناف کمالات باشد تا از و ترس
 نفی یاریب ضرری نباشد عقل اقدام مح او بر کسی واجب اند چون
 یکی ازین دو باشد تقرب با و بنزد جمیل از برای جلب نفع یا دفع ضرر
 بل موجب شمر علی اختلاف مراتب الخوف ظاهر جای و محیر مریب و مریخی
 ملعه سوم و تحت هر یک از اجناس چهارگانه انواع بسیار
 و از آنجمله آنچه شمرست مرقوم رستم تدوین و مستطعم فیهین خواست
 اما انواع حکمت غیر محصورست لیکن بحسب مشهورست اول و کا

چون غلبه قوت غضبی را در خیال غیور خوانند شیجاع و صاحب قوت

قوت عقلی است بصیر خوانند نه حکیم اما چون تعدی بغیر کند موجب خوف

و رعبی غیر شود و آتش شام و اوست او در قلوب اسخ گردد و روح او بر دم

انجم لازم شود و همانا مراد باحقاق مح درین مقام حکم عقلست خوب

مح او و ظاهرست که بدون خوف رجا عقل حکم بر لزوم مح او

و گیران نمیکند چه اگر کسی متعلی باصناف کمالات باشد تا از و ترس

نفی یاریب ضرری نباشد عقل اقدام مح او بر کسی واجب اند چون

یکی ازین دو باشد تقرب با و بنزد جمیل از برای جلب نفع یا دفع ضرر

بل موجب شمر علی اختلاف مراتب الخوف ظاهر جای و محیر مریب و مریخی

ملعه سوم و تحت هر یک از اجناس چهارگانه انواع بسیار
 و از آنجمله آنچه شمرست مرقوم رستم تدوین و مستطعم فیهین خواست
 اما انواع حکمت غیر محصورست لیکن بحسب مشهورست اول و کا

54

[illegible][illegible]

فصل در بیان فضائل و کمالات
و در بیان احوال و عیال و در بیان
و در بیان احوال و عیال و در بیان
و در بیان احوال و عیال و در بیان

و اما عجب است که نفس را و طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی منافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر است باینکه تا بهر چه در آن نیست آن
تکلیف و شادمان نشود بعد که از مرگ نیز پاک ندارد و چنانکه بعضی از
میدان مکاره اخلاق گفته اند ما آن دیوانگان مرگ آشناییم که الموت
آن مردیم که عجب است که
جانست بعایت مراد و خدا
شهر این نیست که بجای خود
و اما ثبات قوت مقابله با اهرام
و شدت تابزادتی و تاثیر نیک و شکر زیاده از و جان را دنیا
و اما حطمانت است که بسبب آن زود از و بکمال مطلقا مغلوب غلبه
و اما سکون است که در حقیقت و مایه عاربات که بهرست حفظ حرمش
ملت یا شمت نفس و عصبیت خود را نشود و غفلت نماید اما شمت است

و اما عجب است که نفس را و طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی منافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر است باینکه تا بهر چه در آن نیست آن
تکلیف و شادمان نشود بعد که از مرگ نیز پاک ندارد و چنانکه بعضی از
میدان مکاره اخلاق گفته اند ما آن دیوانگان مرگ آشناییم که الموت
آن مردیم که عجب است که
جانست بعایت مراد و خدا
شهر این نیست که بجای خود
و اما ثبات قوت مقابله با اهرام
و شدت تابزادتی و تاثیر نیک و شکر زیاده از و جان را دنیا
و اما حطمانت است که بسبب آن زود از و بکمال مطلقا مغلوب غلبه
و اما سکون است که در حقیقت و مایه عاربات که بهرست حفظ حرمش
ملت یا شمت نفس و عصبیت خود را نشود و غفلت نماید اما شمت است

و اما عجب است که نفس را و طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی منافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر است باینکه تا بهر چه در آن نیست آن
تکلیف و شادمان نشود بعد که از مرگ نیز پاک ندارد و چنانکه بعضی از
میدان مکاره اخلاق گفته اند ما آن دیوانگان مرگ آشناییم که الموت
آن مردیم که عجب است که
جانست بعایت مراد و خدا
شهر این نیست که بجای خود
و اما ثبات قوت مقابله با اهرام
و شدت تابزادتی و تاثیر نیک و شکر زیاده از و جان را دنیا
و اما حطمانت است که بسبب آن زود از و بکمال مطلقا مغلوب غلبه
و اما سکون است که در حقیقت و مایه عاربات که بهرست حفظ حرمش
ملت یا شمت نفس و عصبیت خود را نشود و غفلت نماید اما شمت است

عصر نفس است برافتنای اموعظام از جنت او خازد که جمیل و اجر جلیل
و اما تحمل ملکه تکلف استعال آفات بدنی است و در کتاب فضائل حمیده
و شامل پسندیده و اما تواضع نیست که خود را فرستی بر کسانی که در جاف و تو
از و باشند نداند و ملاک در سب این ملکه تذکر اشتراک پسند و انسانی است
در منظر سری و ممت نقص و افتقار و صفات عجب و خطب و از بار
و حدت اصلی و قربت جبلی که مضمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی
خلقکم من نفس واحدة و کمون ما خلقکم و لا یفیکم الا انفس واحد و فصیح
از ان میناید و حجاب خفا از چهره حقیقت آن میکشاید و اما حمیت نیست که
در خطب حمی ملت و حرمت تهاون جائز ندارد و در ان باب سعی های لغایا
لازم مرد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان سعد الغیور و الاجل غیر
مردم الذی احسن و قال صلی الله علیه و سلم ان سعد الغیور و اما اغیر
فمنه و انما غیر یعنی و اما قوت ملکه تاثر از مشابهه عالم ابنا حمیست خطب

۶۲
تفصیل کارای زرگری را تا آنجا که می تواند
و بیان نماید حاصل شود آتش را اگر کثرت یافت
و بسیار گردد آتش را که سودن کسب کرد
مطلوبه مجرب و درست و خامی نماند و مال
کردن آن جز آنکه برای مجرب و درست
بوی می نماید و می توانی و می تواند
که ای کارکنان آلات بدنی خود را
جهانی را که کسب نماید مستعمل اند
از خود و دشمنان گرانند و موموی خود را می خورند
ای خدا را که در آن شراب نشسته و می خورند
و بدین می خورند و در آن نشسته و می خورند
و بدین می خورند و در آن نشسته و می خورند

نفس من مستطعمه
برای خدا باشد و موجب سرافراز
مکن تو آتش طهر منو که در نور تو گشته ای برای خدا
ارزنده و مولوی محمد باعلی خان فیض و فضل و سعادت
و معصیت که در آنکه آتش از جلال آن حق است که بر او است
و شکر تو نیستند و ما سپیدی آری جهان حق و طاعت نقصان و اعتیاج
و عجب آن آفریده اند چون شکر کی از او طاعت نقصان و اعتیاج
و صفات خود را در امتیاج آن بزرگوار و باریک و گویای
چو باشد اندر و امتیاج آن بزرگوار و باریک و گویای
و صفات خود را در امتیاج آن بزرگوار و باریک و گویای
و صفات خود را در امتیاج آن بزرگوار و باریک و گویای

[illegible]

که در احوال او ظاهر شود و اما انواع که در تحت غضب است و از دست
اول بیا و آن انحصار نفس است در وقت تشبعا از احکاب قبیح
بجبت احتراز از استحقاق بدست و در حدیث نبویست علیه فضل الصلوات
و المکمل التیجات ایضا و خیر گفته دوم رفیق و آن انقیاد نفس است اموی
که حادث شود و از طریق تبرع سوم حسن بهی و آن کمال نیست
بشکمال چهارم مسامت و آن محاملت است در وقت تصادم اما
مختلفه و تراکم اموی متع قدیم و عت است و آن سکون است
در وقت حرکت شوت ششم صبر و آن مقاومت نفس است با جهول
مزا و لذات قبیحه از و صد و نیا بقال الله تعالی و اما من خاف
مقام ربیه و منی النفس عن الموی فان النجته بی الما و علی بعضی صبر
قسم کرده اند یکی صبر از مطلوب دوم صبر بر مکرده و قسم ثانی تسلق
بقوت غضبی وارد و علیه صبر بر یور و عاقد نبوت و قواست چنانچه

و این صبر را در دو قسم تقسیم کرده اند یکی صبر بر مکرده و دیگری صبر از مطلوب
صبر بر مکرده آنست که در وقت بروز مکرده و عاقد نبوت و قواست چنانچه
صبر از مطلوب آنست که در وقت بروز مطلوب و عاقد نبوت و قواست چنانچه

و این صبر را در دو قسم تقسیم کرده اند یکی صبر بر مکرده و دیگری صبر از مطلوب
صبر بر مکرده آنست که در وقت بروز مکرده و عاقد نبوت و قواست چنانچه
صبر از مطلوب آنست که در وقت بروز مطلوب و عاقد نبوت و قواست چنانچه

حضرت غوث غوث کلمه تنم کازم اخلاق و مادی طریق توفیق
و وفای راضی علیه و سلم میفرماید فاضل کما صبر و الو کما
من الرسل یعنی در تحمل مشاق و ثبوت بر مکاره موافقت با دیگران
مقربان بارگاه کبریا و مویدان بخلعت صطفی و اجتناب اندیشه ذات
کریمه ساز و از احادیث مشهور است الصبر مفتاح الفرج و در حدیث
و دیگر است انصر مع الصبر و در صحیفه صغری که حکمای عجم در بیان
و معابد آفریننده بودند مکتوب بوده که همچنانکه این طبع عاشق متفانت
ظفر طوعا طالب صبر است بمقام قناعت و آن استخفاف نفس است
بما کل و مشارب و ملائیس غیبه و اکتفا بقدر ضرورت از جهت استقامت
آن نه از جهت حرص جمع مال که آن تقصیر است شرعا و عقلا مذموم بخلاف
اول که مال محمدت موسوست چنانچه در کلام صادق مصدق و اوست
التقاعه کنز لا یفتی به شتم و قار و آن طبع است ان نفس است و

کلامیکه انفاطش کم در مطالابو
سبب باشد و غنیه افاضت
کم که کمال از انوار

انفاذ و رعایت خطایب و غیره

دروس و محاضرات حضرت مولانا محمد رفیع

منہجہٴ اسلامیہ

آن کے لئے دعا کرتا ہوں کہ وہ اپنے

[illegible][illegible][illegible]

درستی بجا آوردن صدق و راستی
 در حق گفتن حقایق و در باطن
 که بر سر واقع است و در ظاهر
 مستحق پذیرش است و در باطن
 باید پذیرش و باطن را باطن
 از حق و باطن را باطن

سوم و چهارم شفقت پنجم صلوات ششم کافات هفتم
 حسن شرکت هشتم حسن قضای نهم نود و دهم تسلیم یازدهم توکل
 و دوازدهم عبادت اما صداقت عبارتست از دوستی صادق و
 علامت صدق محبت آنکه احکام تنبیهی در آنچه شرعاً عقلاً
 رفع توان کرد دفع نمایند و رابطه اتحاد مستحکم دارند بر وجهی که هر چه
 بر خود پسندند بر صدیق پسندند و هر چه در حق خود خواهند حق او
 خواهند و حضرت رسالت پناه علیه جلال صلوات الله اشرات
 باین معنی فرموده حدیث قال صلی الله علیه وسلم لا یؤمن من احدکم حسی
 یحب لایحبه ما یحب لنفسه اما الفت است که آرامی بجا نهد و عقائد
 ایشان در معاد نیست یکدیگر متالفاً و متفق شود و اما وفا است که از
 طریق مواسات بجا و زجارتند از بعضی تفسیرش با بجا و مواسات
 و قضای حقوق نمود و اما شفقت تأثیر و نفعا است از ناملایمی که

در حق گفتن حقایق و در باطن
 که بر سر واقع است و در ظاهر
 مستحق پذیرش است و در باطن
 باید پذیرش و باطن را باطن
 از حق و باطن را باطن

در حق گفتن حقایق و در باطن
 که بر سر واقع است و در ظاهر
 مستحق پذیرش است و در باطن
 باید پذیرش و باطن را باطن
 از حق و باطن را باطن

در حق گفتن حقایق و در باطن
 که بر سر واقع است و در ظاهر
 مستحق پذیرش است و در باطن
 باید پذیرش و باطن را باطن
 از حق و باطن را باطن

بیشتر که از خانم خطیران
آقای

...

100

...

عزیز دوست

6-11-1964

از استادان محترم

تاریخ

١٠٠

20

۲۰۰۰

10

مجلس

پست از برای کرمند کمالی

و بشرط محافظت بر قانون عدالت و اما حسن قضا نیست که حقوق
مردم بگزارد و خود را از منیت و دزدیت دور دارد و اما تود و طلب دوستی
اکفا و افاضت بطیب کلام و انعام و اگر ام و دیگر اسباب که موجب
جلب محبت تواند شد و اما تسلیم نیست که با احکام الهی و نوا میسر می
و اوضاع نبوی و نظائر آن از رسوم ائمه شریعت و مشایخ طریقت
رضا و بدو محسن قبول تلقی نماید و اگر چه موافق طبع او نباشد و حضرت
رب را باب و کتاب اعجاز انتساب تسلیم را با بلغ و جوی از کینه
موقوف علیه ایمان داشته گما قال تعالی فلا وربک لا یؤمنون
حتى یحکموک فیما شجعت بینهم ثم لا یحبذوا فی نفسهم حسرتا
قفیت و یسئلوا تسلیماً و اما توکل نیست که در اموری که حواله آن مقدّر
و کفایت بشری نباشد و اندیشه را در آن مجال تصرف صورت نهند
زیاده نقصان تعمیس و تاخیر طلبه و تکلیف نعيم الوکیل که خیالات فضول را بگریزند

[illegible]

لا صبح الا لک

64

[illegible]

و ارسطاطلیس گفته که سبب اختلاف اشکال افراد ایشان با آنکه در
دیگر افراد حیوانات اختلاف باین مرتبه نیست نیست که در افراد انسان
پواسطه تفنن^{چیز} و ادراکات کیفیات مختلفه نفسانی که تابع مزاج تواند
بودست و برتری نفسانی مقتضی^{است} بهیئت خاصهست چه هیئت روحان
از هیئت غضبان و هیئت محزون از هیئت مسرور ممتاز است
افراد دیگر حیوانات که در ایشان زیاد و انفس^{چیز} و ادراک چیزی نیست
پس اختلاف کیفیات نیز بسیار نباشد و اشکال ایشان متقارب^{است}
تصور دلی این مباحث به تضای مقدمه که تمهید یافت مسامحات
باشد از جمله آنکه ذکا و سرعت فهم و نظائر آن و عیب از انواع مندرج
در تحت جنس حکمت عدد کرده اند حال آنکه آنها اسباب حکمت اند^{نه}
عانی^{از چند مسامحات} نفسیه و اخلاقیه یا ترکیبی از عقلی و حکمتی را تفسیر کنند بلکه که قوت
نظری آنان تکمیل شود و انفعالت احوال موجودات توان مذکور

۱. حضرت علیؓ
 ۲. حضرت ابراہیمؓ
 ۳. حضرت اسماعیلؓ
 ۴. حضرت یوسفؓ
 ۵. حضرت موسیٰؓ
 ۶. حضرت ہارونؓ
 ۷. حضرت داؤدؓ
 ۸. حضرت سلیمانؓ
 ۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۱۰. حضرت یحییٰؓ
 ۱۱. حضرت یونسؓ
 ۱۲. حضرت زکریاؓ
 ۱۳. حضرت یحییٰؓ
 ۱۴. حضرت عیسیٰؓ
 ۱۵. حضرت یحییٰؓ
 ۱۶. حضرت یونسؓ
 ۱۷. حضرت زکریاؓ
 ۱۸. حضرت یحییٰؓ
 ۱۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۲۰. حضرت یحییٰؓ
 ۲۱. حضرت یونسؓ
 ۲۲. حضرت زکریاؓ
 ۲۳. حضرت یحییٰؓ
 ۲۴. حضرت عیسیٰؓ
 ۲۵. حضرت یحییٰؓ
 ۲۶. حضرت یونسؓ
 ۲۷. حضرت زکریاؓ
 ۲۸. حضرت یحییٰؓ
 ۲۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۳۰. حضرت یحییٰؓ
 ۳۱. حضرت یونسؓ
 ۳۲. حضرت زکریاؓ
 ۳۳. حضرت یحییٰؓ
 ۳۴. حضرت عیسیٰؓ
 ۳۵. حضرت یحییٰؓ
 ۳۶. حضرت یونسؓ
 ۳۷. حضرت زکریاؓ
 ۳۸. حضرت یحییٰؓ
 ۳۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۴۰. حضرت یحییٰؓ
 ۴۱. حضرت یونسؓ
 ۴۲. حضرت زکریاؓ
 ۴۳. حضرت یحییٰؓ
 ۴۴. حضرت عیسیٰؓ
 ۴۵. حضرت یحییٰؓ
 ۴۶. حضرت یونسؓ
 ۴۷. حضرت زکریاؓ
 ۴۸. حضرت یحییٰؓ
 ۴۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۵۰. حضرت یحییٰؓ
 ۵۱. حضرت یونسؓ
 ۵۲. حضرت زکریاؓ
 ۵۳. حضرت یحییٰؓ
 ۵۴. حضرت عیسیٰؓ
 ۵۵. حضرت یحییٰؓ
 ۵۶. حضرت یونسؓ
 ۵۷. حضرت زکریاؓ
 ۵۸. حضرت یحییٰؓ
 ۵۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۶۰. حضرت یحییٰؓ
 ۶۱. حضرت یونسؓ
 ۶۲. حضرت زکریاؓ
 ۶۳. حضرت یحییٰؓ
 ۶۴. حضرت عیسیٰؓ
 ۶۵. حضرت یحییٰؓ
 ۶۶. حضرت یونسؓ
 ۶۷. حضرت زکریاؓ
 ۶۸. حضرت یحییٰؓ
 ۶۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۷۰. حضرت یحییٰؓ
 ۷۱. حضرت یونسؓ
 ۷۲. حضرت زکریاؓ
 ۷۳. حضرت یحییٰؓ
 ۷۴. حضرت عیسیٰؓ
 ۷۵. حضرت یحییٰؓ
 ۷۶. حضرت یونسؓ
 ۷۷. حضرت زکریاؓ
 ۷۸. حضرت یحییٰؓ
 ۷۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۸۰. حضرت یحییٰؓ
 ۸۱. حضرت یونسؓ
 ۸۲. حضرت زکریاؓ
 ۸۳. حضرت یحییٰؓ
 ۸۴. حضرت عیسیٰؓ
 ۸۵. حضرت یحییٰؓ
 ۸۶. حضرت یونسؓ
 ۸۷. حضرت زکریاؓ
 ۸۸. حضرت یحییٰؓ
 ۸۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۹۰. حضرت یحییٰؓ
 ۹۱. حضرت یونسؓ
 ۹۲. حضرت زکریاؓ
 ۹۳. حضرت یحییٰؓ
 ۹۴. حضرت عیسیٰؓ
 ۹۵. حضرت یحییٰؓ
 ۹۶. حضرت یونسؓ
 ۹۷. حضرت زکریاؓ
 ۹۸. حضرت یحییٰؓ
 ۹۹. حضرت عیسیٰؓ
 ۱۰۰. حضرت یحییٰؓ

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

سهم قصد اجتناب از اصاب این ملکه فاضله نباشد بر قیاس آنچه
در دیگر ملکات مبین گشت و اما افعال شجاع چون شیر غریزه اگر چه
شبیست به شجاعت آرزو جوید ^{بیان کرده} مباحث آنست یکی آنکه ایشان غلبه و
تفوق خود و ثوق دارند و با طبع مشتاق غلبه اند پس اقدام ایشان
بر آن طبیعت غلبه و تقدیر است به طبیعت شجاعت و دیگر آنکه مثل ایشان
غالباً در مقاومت مثل مبارزی قوی تمام سلاست که با ضعیفی عاجز
محاربت نماید و مثل این در اخل افعال شجاع نیست و دیگر آنکه آنچه ملوک
فضیلت است که آن مخلصان تمام قوی مطیع و نقاد او شوند در ایشان
مفقودست و شجاع بحقیقت کسی باشد که افعال شجاعت بمقتضا
حاکم از حد و حد و غرض اصلی او نفس فضیلت باشد و هر آنکه
خیزد و از رشک با قمر بیخ زیاده از حد را باشد از انصرام حیات و قتل
جسمیل نزد او از حیات مذموم اولی چنانچه گفته اند ان الله لا یغیث

[illegible]

خدا ذات او ۱۲
ای آدم ۱۳
به قیامت ۱۴
گشته در دنیا ۱۵
نیم دنیا ۱۶
پس از این ۱۷
پس از این ۱۸
پس از این ۱۹
پس از این ۲۰

گرم شد و حرکت با صاحب خود فرموده ایها الناس انکم ان لم تقموا
تقوموا اولادکم فی نفس این ابی طالب بیده آلف ضربه تسبیح علی
آل اس که چون من میبایست علی انفرایش میفرماید که ای آدمیان تسبیح
خصالت صورت شماست از قد و غفلت تنبیه شود و ذکر نماید که اگر
شما گشته نشوید البته از ضربت ملک الموت جان نخواهید بر پس جنگ
چرا میسرید و ننگ جان از چه رو بخورد و امید یارید جان خدا کی که روح
پس از طالع و برید باریت اوست که هر از ضربت شیر بر سر خوردن آسانتر
از مردن بر فراش است چه مردن بطریق مردان باز جان سپردن
بشیوه زنان است که سرخی خون گلگون به چهره عاشقان است بدیت
چون شهید عشق در دنیا عقبی سرخ است ای خوش آن ساعت که ما گشته زیر میدان
و او و پیش قدمی است شمع جان و یار است از جمله آنچه سرورده
ان الله یحب الشجاعة لانه علی قریب حیه و عقر و بر کس

۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

بیت خودی ۱۲
دست مبارک ۱۳
بیت خودی ۱۴
بیت خودی ۱۵
بیت خودی ۱۶
بیت خودی ۱۷
بیت خودی ۱۸
بیت خودی ۱۹
بیت خودی ۲۰
بیت خودی ۲۱
بیت خودی ۲۲
بیت خودی ۲۳
بیت خودی ۲۴
بیت خودی ۲۵
بیت خودی ۲۶
بیت خودی ۲۷
بیت خودی ۲۸
بیت خودی ۲۹
بیت خودی ۳۰
بیت خودی ۳۱
بیت خودی ۳۲
بیت خودی ۳۳
بیت خودی ۳۴
بیت خودی ۳۵
بیت خودی ۳۶
بیت خودی ۳۷
بیت خودی ۳۸
بیت خودی ۳۹
بیت خودی ۴۰
بیت خودی ۴۱
بیت خودی ۴۲
بیت خودی ۴۳
بیت خودی ۴۴
بیت خودی ۴۵
بیت خودی ۴۶
بیت خودی ۴۷
بیت خودی ۴۸
بیت خودی ۴۹
بیت خودی ۵۰
بیت خودی ۵۱
بیت خودی ۵۲
بیت خودی ۵۳
بیت خودی ۵۴
بیت خودی ۵۵
بیت خودی ۵۶
بیت خودی ۵۷
بیت خودی ۵۸
بیت خودی ۵۹
بیت خودی ۶۰
بیت خودی ۶۱
بیت خودی ۶۲
بیت خودی ۶۳
بیت خودی ۶۴
بیت خودی ۶۵
بیت خودی ۶۶
بیت خودی ۶۷
بیت خودی ۶۸
بیت خودی ۶۹
بیت خودی ۷۰
بیت خودی ۷۱
بیت خودی ۷۲
بیت خودی ۷۳
بیت خودی ۷۴
بیت خودی ۷۵
بیت خودی ۷۶
بیت خودی ۷۷
بیت خودی ۷۸
بیت خودی ۷۹
بیت خودی ۸۰
بیت خودی ۸۱
بیت خودی ۸۲
بیت خودی ۸۳
بیت خودی ۸۴
بیت خودی ۸۵
بیت خودی ۸۶
بیت خودی ۸۷
بیت خودی ۸۸
بیت خودی ۸۹
بیت خودی ۹۰
بیت خودی ۹۱
بیت خودی ۹۲
بیت خودی ۹۳
بیت خودی ۹۴
بیت خودی ۹۵
بیت خودی ۹۶
بیت خودی ۹۷
بیت خودی ۹۸
بیت خودی ۹۹
بیت خودی ۱۰۰

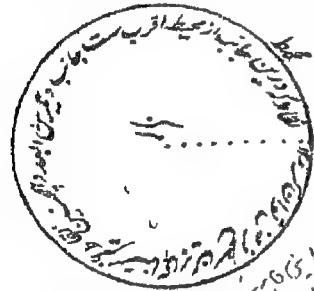
نیم

کرامین جلب متعلق نباشند صادر شود یا از جهت ریا و محبت یا از آن جهت
 که بدان وسیله جلب قلوب عوام کنند به سبب آن و یا در جاه مال ساز
 و عادل تحقیق کسی باشد که تعدیل قوت های خود کرده باشد چه صد
 جمیع افعال از حکم عقل بر هیچ محبت ال باشد چنانچه میسر یک
 از قوی زیادت از آن قسط که عقل از برای ایشان تعیین کرده است
 بر هر یک تغلب نکنند و بعد از آن در معامله با بنی نوع همین نسبت را
 کند و طاعت و عموماً اوقات مقصود بر آن قسط عمل باشد و در
 دیگر مقصود او نبود و اگر به محبت این قوی میسر شود نفس ایستنی نفس
 که مقتضای تادب کلی باشد حاصل شد باشد تا جمیع آثار افعال
 بحلیه عقل متعلق و از محبت خست لال متعلق باشد و دیگر فضائل
 مثل این محبت باری که تا تفرقه میان زینت این و موهبه تمام عیا
 معلوم شود و عجایب مذکور و شعر بساطت عدالت است که از انجمن

در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد

ملحق پنجم باید دانست که بلندی هر یکی از فضائل زوایا است که
 عندا است و چون اجناس فضائل چهار است چنانکه گذشت اجناس
 زوایل نیز و برای هر یک عددی تواند بود اول جمل برای حکمت
 دوم جمل برای شجاعت سوم شرف برای محنت چهارم جمل برای
 عدالت و آنچه بحسب نظم دقیق ظاهر شود است که هر فضیلتی را
 که چون از آن حد تجاوز نماید خواه با فراط و خواه بکسر و ذیلت گراید
 پس فضائل بمنزله اوساط اند و زوایل بمنزله اطراف مانند مرکز و دور که مرکز
 متعین است با آنکه بعد نقاط محیط است و دیگر نقاط غیر متناهی از جواب
 هر یک از طرفی محیط نزدیکترند پس برین برای هر فضیلتی زوایل
 غیر متناهی باشد و همچنین استقامت در شکل و طریق فضیلت شایسته
 بر خط مستقیم باشد و انحراف بجانبداری و ذیلت چون انحراف از آن خط
 که اقصی خطوط واصله بین نقطتین خط مستقیم است و میان دو نقطه خط مستقیم

در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد



در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد

در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد
 در صورتی که این خط از مرکز باشد



۹۰
 ۱۷۶۷
 ۱۷۶۸

این کتاب در سال ۱۷۶۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۷۶۸
 در ماه ۱۷۶۸
 در سال ۱۷۶۸

این کتاب در سال ۱۷۶۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۷۶۸
 در ماه ۱۷۶۸
 در سال ۱۷۶۸

و اعمال و حلال باشد و جسم شمال اطراف که زوایا و کس که امر
 برین صراط مستقیم ثابت قدم بوده از سبیل منجاعت احوال تجاوز ننمایند
 و در خیرت بران صراط مستقیم تواند گذشت و بهشت باقی که موطن پاک است
 تواند رسید و هر که درین نشأ ازین صراط مستقیم انحراف جوید در خیرت
 بران صراط تواند گذشت و در دوزخ که جای عاصیانست ماند و آفتش
 منقولست که هر ملکه که انسان کسب میکند سبب و ثلث ملکی باشد
 که بعد از قطع بعلق مصاحب ملازم او باشد آن خیر و خیر و آن شر و شر
 پس باید که انسان احتیاط نماید تا چه مصاحب برای خود بپسندد
 و بدان که و خطا به دینی اطلاق میکنند یکی وسط حقیقه که نسبت بطریق
 علی السواء باشد مانند چار که وسطست میان روش و روش و این همچو معتدل
 حقیقتست که اطباء دلائل نفی آن اقامت میکنند و دیگر وسط است
 بمنزله اعتدالات نوعی و شخصی که اطباء اثبات میکنند و وسطی که درین علم

این کتاب در سال ۱۷۶۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۷۶۸
 در ماه ۱۷۶۸
 در سال ۱۷۶۸

این کتاب در سال ۱۷۶۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۷۶۸
 در ماه ۱۷۶۸
 در سال ۱۷۶۸

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و چون ازین درجه ارتفاع فیهست باعتبار انسانی رتبه جمیع آثار مبدع طبع
یعنی احوال کلیات و توابع آن شود و هر چه در مرتبه افراد انسانی حاصل
حقیق اوق باشد کمالات او بیشتر تا مرتبه نبوت رسیده و باز در مرتبه ان
ایشان مراتب متفاوت باشد تا مرتبه ختم سید که مظهر کل کمالات است و
غایه الغایات و کس بر او عبادت آن وقت رتبه و در علم موسیقی متد شده
کنیج نسبت شریفتر نسبت مساوات نیست و هر نسبتی که جوی از
وجود انحلال رتبه نسبت مساوات نشود از حد ملایمت خارج باشد
و در حیطه منافذ داخل تصدیق شده چون اطراف کلام بنی تمام
منج شده ایمانی تفصیل بعضی ازین معانی سخن می نماید باین بیان که
لائق این مجال باشد آنکه نعمه و آن صفت است که از انکشی باشد هر گاه
که بر جسدی معین از حیات و فعل مکرر شود و از ان شیرینی که خفایت
تالیف باشد حاصل نشود و صنعت موسیقی او را از نظری نباشد

و چون ازین درجه ارتفاع فیهست باعتبار انسانی رتبه جمیع آثار مبدع طبع
یعنی احوال کلیات و توابع آن شود و هر چه در مرتبه افراد انسانی حاصل
حقیق اوق باشد کمالات او بیشتر تا مرتبه نبوت رسیده و باز در مرتبه ان
ایشان مراتب متفاوت باشد تا مرتبه ختم سید که مظهر کل کمالات است و
غایه الغایات و کس بر او عبادت آن وقت رتبه و در علم موسیقی متد شده
کنیج نسبت شریفتر نسبت مساوات نیست و هر نسبتی که جوی از
وجود انحلال رتبه نسبت مساوات نشود از حد ملایمت خارج باشد
و در حیطه منافذ داخل تصدیق شده چون اطراف کلام بنی تمام
منج شده ایمانی تفصیل بعضی ازین معانی سخن می نماید باین بیان که
لائق این مجال باشد آنکه نعمه و آن صفت است که از انکشی باشد هر گاه
که بر جسدی معین از حیات و فعل مکرر شود و از ان شیرینی که خفایت
تالیف باشد حاصل نشود و صنعت موسیقی او را از نظری نباشد

و چون ازین درجه ارتفاع فیهست باعتبار انسانی رتبه جمیع آثار مبدع طبع
یعنی احوال کلیات و توابع آن شود و هر چه در مرتبه افراد انسانی حاصل
حقیق اوق باشد کمالات او بیشتر تا مرتبه نبوت رسیده و باز در مرتبه ان
ایشان مراتب متفاوت باشد تا مرتبه ختم سید که مظهر کل کمالات است و
غایه الغایات و کس بر او عبادت آن وقت رتبه و در علم موسیقی متد شده
کنیج نسبت شریفتر نسبت مساوات نیست و هر نسبتی که جوی از
وجود انحلال رتبه نسبت مساوات نشود از حد ملایمت خارج باشد
و در حیطه منافذ داخل تصدیق شده چون اطراف کلام بنی تمام
منج شده ایمانی تفصیل بعضی ازین معانی سخن می نماید باین بیان که
لائق این مجال باشد آنکه نعمه و آن صفت است که از انکشی باشد هر گاه
که بر جسدی معین از حیات و فعل مکرر شود و از ان شیرینی که خفایت
تالیف باشد حاصل نشود و صنعت موسیقی او را از نظری نباشد

تتمه حاشیه صفحه ۹۸ چهارم ضعف پنجم ضعف و جزو ششم ضعف و جزو هفتم اشال ششم اشال
جزو نهم اشال و جزو دهم اشال و جزو دوازدهم اشال و جزو یازدهم اشال و جزو بیستم اشال و جزو سی و دوم اشال
نسبت مثل خوانده چنان سه و سه مثلاً و اگر اعظم باشد از منسوب الیه اضعف و اگر یکسان باشد مساوی و اگر کوچکتر
از دو باشد نسبت ضعف خوانده چنان سه و سه مثلاً و اگر بیشتر از دو باشد یکدیگر را بعد از آنکه یکی چهارم
یا ششم مرتبه باشد از دو مرتبه و علی هذا القیاس عدد کن یا نه پس اگر بعد از زوج الزوج عدد کن اضعاف خوانده چنان
سه و دو و مثلاً و اگر از اشال چون سه مثلاً و اگر اعظم عدد عظم باشد تقسیم کنند البتة جزئی یا جزو را بقسمه
خوانده از دو و بهتر تقدیر خارج بقسمه اگر یکی باشد یا افزونی یک جزو مثل و جزو گویند چنان سه و چهار که مثل شش
و یکی با افزونی بیشتر از یک جزو باشد مثل و جزو خوانده چنان سه و پنج که مثل شش است و اگر خارج بقسمه دو باشد با افزونی
یک جزو ضعف و جزو گویند چنان سه و هفت که ضعف شش است و یا دو با افزونی بیشتر از یک جزو ضعف و جزو خوانده
مثل شش است که ضعف شش است و اگر بعد از زوج الزوج باشد از افزونی یک جزو اضعاف و جزو گویند چنان سه و چهار
که اضعاف شش است یا بعد از زوج الزوج با افزونی بیشتر از یک جزو باشد اضعاف و جزو خوانده چنان سه و چهار که
اضعاف شش است و اگر خارج بقسمه یک باشد و دو عدد زوج زوج یک عدد دی و دیگر با افزونی یک جزو اشال و جزو
خوانده چنان سه و دو که اشال شش است و یا عدد دی و دیگر با افزونی بیشتر از یک جزو اشال و جزو گویند چنان سه و دو
اشال شش است و اگر بعد از زوج زوج باشد از افزونی یک جزو اضعاف و جزو خوانده چنان سه و دو که اضعاف شش است
اول احدا باشد بقدر اول نسبت این قیاس ثقل نیست معنی حدت ثقل نموده چنان و نموده مختلف بعدت ثقل با صفت
و بنده بعد گویند پس اگر نسبت میان بر دو نموده که نفس گرد و صفت ثقل و شود و بعد بلایم افتد و اگر از افزونی یک جزو
سه است و از او که نسبت می کرد و مقادیر متباینه می باشد پس ابعاد و ابعاد بر نسبت عددی اشراف باشد از ابعاد و
نسبت بندی که اشراف بر ابعاد نفس است و مقادیر نسبت عددی نسبت ضعف است که در اعداد اشراف و بیشتر
پس اشراف ابعاد بعدی بود که اشراف طرفین اضعاف احدا باشد که آنرا بعد از ابعاد و اشراف اشراف است
در اشراف الحان هر یکی از طرفین او را بجای می گیرند یعنی نصف بجای ضعف و ضعف بجای نصف و او را حلا ابعاد
برین خاصیت مخصوص است و بعد از آن در شرف مثل و جزو که از انواع او بر تریب طبیعی بسیار است و او را آن اشال و نصف پس
مثل شش مثل ربع و شش و علی هذا القیاس مساوی ابعاد شریف بشا است این ابعاد که در اعداد باشد و اضعاف متعارف است
که در نسب و دوازدهم که نسبت مثل اگر چه با این نیست اما بعد از اختلاف طرفین در حدت و تفاوت شرط است پس

و بعد از آنکه یکی چهارم یا ششم مرتبه باشد از دو مرتبه و علی هذا القیاس عدد کن یا نه پس اگر بعد از زوج الزوج عدد کن اضعاف خوانده چنان سه و دو و مثلاً و اگر از اشال چون سه مثلاً و اگر اعظم عدد عظم باشد تقسیم کنند البتة جزئی یا جزو را بقسمه خوانده از دو و بهتر تقدیر خارج بقسمه اگر یکی باشد یا افزونی یک جزو مثل و جزو گویند چنان سه و چهار که مثل شش و یکی با افزونی بیشتر از یک جزو باشد مثل و جزو خوانده چنان سه و پنج که مثل شش است و اگر خارج بقسمه دو باشد با افزونی یک جزو ضعف و جزو گویند چنان سه و هفت که ضعف شش است و یا دو با افزونی بیشتر از یک جزو ضعف و جزو خوانده مثل شش است که ضعف شش است و اگر بعد از زوج الزوج باشد از افزونی یک جزو اضعاف و جزو گویند چنان سه و چهار که اضعاف شش است یا بعد از زوج الزوج با افزونی بیشتر از یک جزو باشد اضعاف و جزو خوانده چنان سه و چهار که اضعاف شش است و اگر خارج بقسمه یک باشد و دو عدد زوج زوج یک عدد دی و دیگر با افزونی یک جزو اشال و جزو خوانده چنان سه و دو که اشال شش است و یا عدد دی و دیگر با افزونی بیشتر از یک جزو اشال و جزو گویند چنان سه و دو اشال شش است و اگر بعد از زوج زوج باشد از افزونی یک جزو اضعاف و جزو خوانده چنان سه و دو که اضعاف شش است اول احدا باشد بقدر اول نسبت این قیاس ثقل نیست معنی حدت ثقل نموده چنان و نموده مختلف بعدت ثقل با صفت و بنده بعد گویند پس اگر نسبت میان بر دو نموده که نفس گرد و صفت ثقل و شود و بعد بلایم افتد و اگر از افزونی یک جزو سه است و از او که نسبت می کرد و مقادیر متباینه می باشد پس ابعاد و ابعاد بر نسبت عددی اشراف باشد از ابعاد و نسبت بندی که اشراف بر ابعاد نفس است و مقادیر نسبت عددی نسبت ضعف است که در اعداد اشراف و بیشتر پس اشراف ابعاد بعدی بود که اشراف طرفین اضعاف احدا باشد که آنرا بعد از ابعاد و اشراف اشراف است در اشراف الحان هر یکی از طرفین او را بجای می گیرند یعنی نصف بجای ضعف و ضعف بجای نصف و او را حلا ابعاد برین خاصیت مخصوص است و بعد از آن در شرف مثل و جزو که از انواع او بر تریب طبیعی بسیار است و او را آن اشال و نصف پس مثل شش مثل ربع و شش و علی هذا القیاس مساوی ابعاد شریف بشا است این ابعاد که در اعداد باشد و اضعاف متعارف است که در نسب و دوازدهم که نسبت مثل اگر چه با این نیست اما بعد از اختلاف طرفین در حدت و تفاوت شرط است پس

و بعد از آنکه یکی چهارم یا ششم مرتبه باشد از دو مرتبه و علی هذا القیاس عدد کن یا نه پس اگر بعد از زوج الزوج عدد کن اضعاف خوانده چنان سه و دو و مثلاً و اگر از اشال چون سه مثلاً و اگر اعظم عدد عظم باشد تقسیم کنند البتة جزئی یا جزو را بقسمه خوانده از دو و بهتر تقدیر خارج بقسمه اگر یکی باشد یا افزونی یک جزو مثل و جزو گویند چنان سه و چهار که مثل شش و یکی با افزونی بیشتر از یک جزو باشد مثل و جزو خوانده چنان سه و پنج که مثل شش است و اگر خارج بقسمه دو باشد با افزونی یک جزو ضعف و جزو گویند چنان سه و هفت که ضعف شش است و یا دو با افزونی بیشتر از یک جزو ضعف و جزو خوانده مثل شش است که ضعف شش است و اگر بعد از زوج الزوج باشد از افزونی یک جزو اضعاف و جزو گویند چنان سه و چهار که اضعاف شش است یا بعد از زوج الزوج با افزونی بیشتر از یک جزو باشد اضعاف و جزو خوانده چنان سه و چهار که اضعاف شش است و اگر خارج بقسمه یک باشد و دو عدد زوج زوج یک عدد دی و دیگر با افزونی یک جزو اشال و جزو خوانده چنان سه و دو که اشال شش است و یا عدد دی و دیگر با افزونی بیشتر از یک جزو اشال و جزو گویند چنان سه و دو اشال شش است و اگر بعد از زوج زوج باشد از افزونی یک جزو اضعاف و جزو خوانده چنان سه و دو که اضعاف شش است اول احدا باشد بقدر اول نسبت این قیاس ثقل نیست معنی حدت ثقل نموده چنان و نموده مختلف بعدت ثقل با صفت و بنده بعد گویند پس اگر نسبت میان بر دو نموده که نفس گرد و صفت ثقل و شود و بعد بلایم افتد و اگر از افزونی یک جزو سه است و از او که نسبت می کرد و مقادیر متباینه می باشد پس ابعاد و ابعاد بر نسبت عددی اشراف باشد از ابعاد و نسبت بندی که اشراف بر ابعاد نفس است و مقادیر نسبت عددی نسبت ضعف است که در اعداد اشراف و بیشتر پس اشراف ابعاد بعدی بود که اشراف طرفین اضعاف احدا باشد که آنرا بعد از ابعاد و اشراف اشراف است در اشراف الحان هر یکی از طرفین او را بجای می گیرند یعنی نصف بجای ضعف و ضعف بجای نصف و او را حلا ابعاد برین خاصیت مخصوص است و بعد از آن در شرف مثل و جزو که از انواع او بر تریب طبیعی بسیار است و او را آن اشال و نصف پس مثل شش مثل ربع و شش و علی هذا القیاس مساوی ابعاد شریف بشا است این ابعاد که در اعداد باشد و اضعاف متعارف است که در نسب و دوازدهم که نسبت مثل اگر چه با این نیست اما بعد از اختلاف طرفین در حدت و تفاوت شرط است پس

تفاوت نه مجزوی باشد که بالقوه عدد زائد بود و راجع نشود یک
از نسب ملائمه آن بران مجزوه که بعد از این شروع خواهد شد البته
متناوب باشد مثل دو نم که یکی زیاد و دیگری باشد چهار سیم مثلاً
یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سیم است نه هفت که اقل است تبخیف یازده میشود نه چهار سیم که
قدر تفاوت است و اگر اقل معنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قدر تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از بعدی الكل
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر اینها تفاوت مجزویت که
بالقوه عدد زائد است اگر آن جسم و نصف و مادون او بعد و می
بچون نصف و ثلث از ابعاد وسطی گویند آن منحصر است و همین دو
چه اگر تفاوت ربع و خمس باشد جزو تفاوت عد نصف کند و اگر
به سیم و خمس باشد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت نه مجزوی باشد که بالقوه عدد زائد بود و راجع نشود یک
از نسب ملائمه آن بران مجزوه که بعد از این شروع خواهد شد البته
متناوب باشد مثل دو نم که یکی زیاد و دیگری باشد چهار سیم مثلاً
یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سیم است نه هفت که اقل است تبخیف یازده میشود نه چهار سیم که
قدر تفاوت است و اگر اقل معنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قدر تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از بعدی الكل
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر اینها تفاوت مجزویت که
بالقوه عدد زائد است اگر آن جسم و نصف و مادون او بعد و می
بچون نصف و ثلث از ابعاد وسطی گویند آن منحصر است و همین دو
چه اگر تفاوت ربع و خمس باشد جزو تفاوت عد نصف کند و اگر
به سیم و خمس باشد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت نه مجزوی باشد که بالقوه عدد زائد بود و راجع نشود یک
از نسب ملائمه آن بران مجزوه که بعد از این شروع خواهد شد البته
متناوب باشد مثل دو نم که یکی زیاد و دیگری باشد چهار سیم مثلاً
یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سیم است نه هفت که اقل است تبخیف یازده میشود نه چهار سیم که
قدر تفاوت است و اگر اقل معنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قدر تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از بعدی الكل
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر اینها تفاوت مجزویت که
بالقوه عدد زائد است اگر آن جسم و نصف و مادون او بعد و می
بچون نصف و ثلث از ابعاد وسطی گویند آن منحصر است و همین دو
چه اگر تفاوت ربع و خمس باشد جزو تفاوت عد نصف کند و اگر
به سیم و خمس باشد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

1.2

۱۰
اسی نامیہ سب سے پہلے
نورنگہ کی رخصتی کی خبر
پڑا تو ان تصور بنائے ہوئے
اسی پر خند

10

1

مجلس

✓

100

مفتی محمد رفیع

حیدرآباد

نستخلص

پس مطمح نظر این فن نشود و از اینجا معلوم شد که نسبت که نه بر مبنای اصوات
نسب حلقی انسانیت معتبر نیست و نهایت نسب اصوات حلقی بحسب
استقرار و ابتعاد کبار است که یکی ضعیف ضعیف دیگری باشد چون
یک و چهار و دو و صغارا آنکه زائد باشد بحسب یکی از سی و شش جزو یعنی
باشد و دیگری و مافوق این مراتب معتبر نیست و اما بیان کیفیت شروع
بآنکه نسبت ضعیفی که آنرا نسبت مثلی گویند اصل و شرف نسبت است و
از خایت شرف و قرب و بوحدت آنکه احد طرفی او قائم مقام آن
دیگر میشود و راجحی که همچنان ملائمت باقیست یعنی اگر نفعه ضعیف باشد
و دیگر نصف و بجای نصف ضعف بکار و از عکس شده است نظام
انقسام نیابد و رابطه استیام اخرام نپذیرد مثلاً نفعه که هشت باشد
چون ضعیف نفعه است که چهار باشد اگر بجای چهار شرف نهند و با
که سه باشد تالیف دهند نه شرف و سه بعدی ملائم حادث شود

نسبت هندی است پس بطریق استخراج هر قدر اول نسبت بندی است که مغربین اگر معلوم اند خبر گیرند و هر که مجهول است حاصل شود و

۱۰۸

نسبت

نسبت هندی است پس بطریق استخراج هر قدر اول نسبت بندی است که مغربین اگر معلوم اند خبر گیرند و هر که مجهول است حاصل شود و

نسبت هندی نسبت تالیفی نسبت عددی سابقا مذکور شد نسبت
نسبتی است که نسبت اول به دوم همچون نسبت دوم به ثانی باشد
و این نسبت متصله خوانند یا همچون نسبت ثالثی به رابعی باشد این را
نسبت منفصله خوانند نسبت تالیفی است که نسبت قد تفاوت
میان اوسط و غیره تفاوت میان اوسط و کبر همچون نسبت
هفت با کبر باشد چنانکه گذشت و طریق استخراج هر دو کتب اربعه
مذکور است و در علم هند سه سبب برین مشهور و سی قانون معلوم و احکام حکمت
مستفاد بر احکام نسبت است و آنچه از فیثاغورس منقول است که اصول
از اصوات افلاک است بناط نمود و گفته که هیچ نغمه خوش آید
از آوازه افلاک نیست اگر بعضی افلاک حکما این سخن را بظاهر خود حمل کنند
و گفته اند که سبب آواز غصه در موج بود سبب قرع یا قطع غیغ نیست
ممکن است که بطریق مرزا شارتی باشد نسبت شریفه که میان کات

نسبت هندی است پس بطریق استخراج هر قدر اول نسبت بندی است که مغربین اگر معلوم اند خبر گیرند و هر که مجهول است حاصل شود و

نسبت هندی است پس بطریق استخراج هر قدر اول نسبت بندی است که مغربین اگر معلوم اند خبر گیرند و هر که مجهول است حاصل شود و

مطلوبه معلوم تقسیم کند و اوسط معلوم را که در طرفین باشد ضرب نماید حاصل
طرف آخر معلوم پس برین تقدیر مضروب او طین را بر طرف معلوم تقسیم کنند تا طرف معلوم حاصل
گردد و طرفی خارج از وسط تا یقین نیست که تفاضل طرفین را که معلومند و اعظم ضرب کنند حاصل را بر طرفین
قسمت نمایند تا خارج قسمت را از طرف اعظم بیند از حد باقی و وسط باشد چنانچه دوازده و اوسط است را طرفین
وضع کنیم چنانکه هر دو اوسط تا یقین میان ایشان حاصل نمایند تفاضل را که هشت است در هشت ضرب کردیم و حاصل را
یعنی یکصد و شصت بر مجموع طرفین که سی و دو است قسمت نمودیم خارج قسمت که پنج است از هشت اوسط معلوم
که باقی ماند و وسط تا یقین است چه نسبت تفاضل میان او و مضرب که هشت است با تفاضل میان او و طین که پنج است
نسبت دوازده و اوسط باشد که آن نسبت سه است و اخرج خارج در میان برانی از وجه و نسبت
و بماند که سادان اعنی نسبت عدد و نسبت هندی نسبت تا یقین گذشت و وجه چهارم آنکه نسبت تفاضل طرفین
با تفاضل طرفین بر چه نسبت اعظم با مضرب یعنی چنانچه اعظم را مضرب زدیم همان نسبت زیاد میان
و مضرب و اوسط باشد بر تفاضل میان او و اوسط و طین چون این تناسب بر عکس نسبت تا یقین است این را نسبت
گویند مانند پنج و شش چه تفاضل اصفهین و است و تفاضل طرفین یکی نسبت میان ایشان نسبت
شش و سه یعنی نسبت ضعف طریق اخراج اوسط و برین نسبت ماضی طریق است که در نسبت تا یقین گذشت
شد و فرق همین قدر که اجماع تفاضل طرفین معلومین را در اصفه ضرب کنند و آنجا و اعظم که امر پس مثال
مضرب و اوسط از دو است که طرفین اند و اوسط هفده باشد چه نسبت تفاضل میان او و مضرب که پنج است با تفاضل میان
او و طین که سه است بر چه نسبت طرف اعظم است با مضرب یعنی نسبت شش و سه و وجه چهارم آنکه نسبت تفاضل
اصفهین با تفاضل طرفین بر چه نسبت اوسط با مضرب بود مانند دو و چهار چنانچه تفاضل طرفین که دو است نسبت
که تفاضل طرفین باشد مانند نسبت چهار و دو و اعنی نسبت ضعف بود و از خواص این قسم است که مضرب اعظم
و اوسط ضعف مضرب و اصفه و این غایت نیست بلکه مخصوص است بدان اوسط ضعف اصفه بود چه
ششم آنکه نسبت تفاضل اصفهین با تفاضل طرفین بر چه نسبت اعظم با اوسط بود چون یک و چهار و شش چه
تفاضل طرفین سه است و تفاضل طرفین بر چه نسبت اینها مثل نسبت شش و چهار است یعنی نسبت شش و نصف و
از خواص این نسبت آنکه اگر نسبت مثل و جز بود و اوسط البته هفده باشد و اگر مضربش بر او افزاید بسبب

تقسیم معلوم تقسیم کند و اوسط معلوم را که در طرفین باشد ضرب نماید حاصل
طرف آخر معلوم پس برین تقدیر مضروب او طین را بر طرف معلوم تقسیم کنند تا طرف معلوم حاصل
گردد و طرفی خارج از وسط تا یقین نیست که تفاضل طرفین را که معلومند و اعظم ضرب کنند حاصل را بر طرفین
قسمت نمایند تا خارج قسمت را از طرف اعظم بیند از حد باقی و وسط باشد چنانچه دوازده و اوسط است را طرفین
وضع کنیم چنانکه هر دو اوسط تا یقین میان ایشان حاصل نمایند تفاضل را که هشت است در هشت ضرب کردیم و حاصل را
یعنی یکصد و شصت بر مجموع طرفین که سی و دو است قسمت نمودیم خارج قسمت که پنج است از هشت اوسط معلوم
که باقی ماند و وسط تا یقین است چه نسبت تفاضل میان او و مضرب که هشت است با تفاضل میان او و طین که پنج است
نسبت دوازده و اوسط باشد که آن نسبت سه است و اخرج خارج در میان برانی از وجه و نسبت
و بماند که سادان اعنی نسبت عدد و نسبت هندی نسبت تا یقین گذشت و وجه چهارم آنکه نسبت تفاضل طرفین
با تفاضل طرفین بر چه نسبت اعظم با مضرب یعنی چنانچه اعظم را مضرب زدیم همان نسبت زیاد میان
و مضرب و اوسط باشد بر تفاضل میان او و اوسط و طین چون این تناسب بر عکس نسبت تا یقین است این را نسبت
گویند مانند پنج و شش چه تفاضل اصفهین و است و تفاضل طرفین یکی نسبت میان ایشان نسبت
شش و سه یعنی نسبت ضعف طریق اخراج اوسط و برین نسبت ماضی طریق است که در نسبت تا یقین گذشت
شد و فرق همین قدر که اجماع تفاضل طرفین معلومین را در اصفه ضرب کنند و آنجا و اعظم که امر پس مثال
مضرب و اوسط از دو است که طرفین اند و اوسط هفده باشد چه نسبت تفاضل میان او و مضرب که پنج است با تفاضل میان
او و طین که سه است بر چه نسبت طرف اعظم است با مضرب یعنی نسبت شش و سه و وجه چهارم آنکه نسبت تفاضل
اصفهین با تفاضل طرفین بر چه نسبت اوسط با مضرب بود مانند دو و چهار چنانچه تفاضل طرفین که دو است نسبت
که تفاضل طرفین باشد مانند نسبت چهار و دو و اعنی نسبت ضعف بود و از خواص این قسم است که مضرب اعظم
و اوسط ضعف مضرب و اصفه و این غایت نیست بلکه مخصوص است بدان اوسط ضعف اصفه بود چه
ششم آنکه نسبت تفاضل اصفهین با تفاضل طرفین بر چه نسبت اعظم با اوسط بود چون یک و چهار و شش چه
تفاضل طرفین سه است و تفاضل طرفین بر چه نسبت اینها مثل نسبت شش و چهار است یعنی نسبت شش و نصف و
از خواص این نسبت آنکه اگر نسبت مثل و جز بود و اوسط البته هفده باشد و اگر مضربش بر او افزاید بسبب

اولی که باقی ماند و وسط تا یقین است چه نسبت تفاضل میان او و مضرب که هشت است با تفاضل میان او و طین که پنج است
نسبت دوازده و اوسط باشد که آن نسبت سه است و اخرج خارج در میان برانی از وجه و نسبت
و بماند که سادان اعنی نسبت عدد و نسبت هندی نسبت تا یقین گذشت و وجه چهارم آنکه نسبت تفاضل طرفین
با تفاضل طرفین بر چه نسبت اعظم با مضرب یعنی چنانچه اعظم را مضرب زدیم همان نسبت زیاد میان
و مضرب و اوسط باشد بر تفاضل میان او و اوسط و طین چون این تناسب بر عکس نسبت تا یقین است این را نسبت
گویند مانند پنج و شش چه تفاضل اصفهین و است و تفاضل طرفین یکی نسبت میان ایشان نسبت
شش و سه یعنی نسبت ضعف طریق اخراج اوسط و برین نسبت ماضی طریق است که در نسبت تا یقین گذشت
شد و فرق همین قدر که اجماع تفاضل طرفین معلومین را در اصفه ضرب کنند و آنجا و اعظم که امر پس مثال
مضرب و اوسط از دو است که طرفین اند و اوسط هفده باشد چه نسبت تفاضل میان او و مضرب که پنج است با تفاضل میان
او و طین که سه است بر چه نسبت طرف اعظم است با مضرب یعنی نسبت شش و سه و وجه چهارم آنکه نسبت تفاضل
اصفهین با تفاضل طرفین بر چه نسبت اوسط با مضرب بود مانند دو و چهار چنانچه تفاضل طرفین که دو است نسبت
که تفاضل طرفین باشد مانند نسبت چهار و دو و اعنی نسبت ضعف بود و از خواص این قسم است که مضرب اعظم
و اوسط ضعف مضرب و اصفه و این غایت نیست بلکه مخصوص است بدان اوسط ضعف اصفه بود چه
ششم آنکه نسبت تفاضل اصفهین با تفاضل طرفین بر چه نسبت اعظم با اوسط بود چون یک و چهار و شش چه
تفاضل طرفین سه است و تفاضل طرفین بر چه نسبت اینها مثل نسبت شش و چهار است یعنی نسبت شش و نصف و
از خواص این نسبت آنکه اگر نسبت مثل و جز بود و اوسط البته هفده باشد و اگر مضربش بر او افزاید بسبب

۱۱۱
باید در حسن بیان و زیاده از حد
در بیان و زیاده از حد

است که در کلام و بیانی
است که در کلام و بیانی

بیت از جوی و بیابان
بیت از جوی و بیابان

در بیان و زیاده از حد
در بیان و زیاده از حد

و اگر در کلام واقع شود فصاحت بلاغت اگر در مضامین شود حسن اگر در ملایمت
نفسانی ظاهر گردد و عبارات نفیس در هر موطن عاشق و طالب آن معنی است
بهر صورت که باشد و هر لباس که بر آید شهر
و المصنوع فی و خبر المملک مواقع
و من حیث توأم هر لباس شین
از مطلق و می مباحث سابقه معلوم شد که مدار عدالت بر حفظ مناسبت
همه راجع با وحدت و پس چون اعتبار عدالت در امور یک ملک نظام معاش
نمایند سخنان از اعتبار ظاهر شود چه امور مذکور نوعی است یکی آنچه تعلق به قسمت
اموال و کرامات از دو قسم آنچه تعلق به معاملات معا و قسمت دوم آنچه تعلق
بنا و بیات و سیاست از دو تناسل بر هر سه صورت بکار دارند اما در قسم اول
چون نسبت این شخص باین مال یا باین کرامت یا نزد نسبت است که در مرتبه
مشکل تبادله و دیگر امتی یا مالی که مثل آن کرامت یا آن مال یا پیش پس این کرامت
چهارم

و اگر در کلام واقع شود فصاحت بلاغت اگر در مضامین شود حسن اگر در ملایمت
نفسانی ظاهر گردد و عبارات نفیس در هر موطن عاشق و طالب آن معنی است
بهر صورت که باشد و هر لباس که بر آید شهر
و المصنوع فی و خبر المملک مواقع
و من حیث توأم هر لباس شین
از مطلق و می مباحث سابقه معلوم شد که مدار عدالت بر حفظ مناسبت
همه راجع با وحدت و پس چون اعتبار عدالت در امور یک ملک نظام معاش
نمایند سخنان از اعتبار ظاهر شود چه امور مذکور نوعی است یکی آنچه تعلق به قسمت
اموال و کرامات از دو قسم آنچه تعلق به معاملات معا و قسمت دوم آنچه تعلق
بنا و بیات و سیاست از دو تناسل بر هر سه صورت بکار دارند اما در قسم اول
چون نسبت این شخص باین مال یا باین کرامت یا نزد نسبت است که در مرتبه
مشکل تبادله و دیگر امتی یا مالی که مثل آن کرامت یا آن مال یا پیش پس این کرامت
چهارم

باید در حسن بیان و زیاده از حد
در بیان و زیاده از حد

در بیان و زیاده از حد
در بیان و زیاده از حد

انصاف و عدل درین که عبادت نفس است مجبوریت ثانی تر جمیع دانشمندان را که در جنت هم آتی اند نیست و حجابات و اوضاع انواع پروردگار سرور محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 علمان عالم پادشاهان گوناگون
 اینها همه از حق تعالی است
 از او مدد بگیرید
 بپایان
 ۱۲۲

و درین مهین طریق مسلک دار و خلیفه خدا می تعالی باشد چنانکه گفته اند که چون
 تمام مصباح انام قدوس اقتدا چنین بزرگوار می باشد زمانه نورانی بود
 میامین روزگار بایون انارش برکت و حرث و نسل پیدا شود و چنانچه ^{بسیار است}
 که در خزانه کسری کیسه یافتند و در آن انهای گنیم بود و بجایت بزرگ یک
 قریب بیک و نه خرم و بران کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاهان را
 عدالت بر کمال بوده برکت دین مرتبه بود و آن دین زمان واضح ^{است}
 ازین افسانه و غایت حضرت خاقانی صاحب مانی و اندک آن انواع
 همیشه رفاهیت بگانه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ملک که ان
 و تبر و ظالمان پایال مساک شده بود و می آبادانی خاومیت
 یارب پنا و خلق جهانش تو کرد
 اندر پنا خویش را این پنا دار
 ختم و اقسام عدالت ارسطاطالین تقسیم آن بر سه نموده
 اینچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت تعالی باشد که جوش

[illegible]

انست کہ شب بیداری در سر سوزن
منی که از یاد تو بماند

ایک طرف سے

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

زان نويس

[illegible]

سیدان

١٠٠

کتابخانه

...

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

تفضل احتیاط است و عدالت تا از وقوع نقصان ایمن باشد و احتیاط در
توسط هر سه ملکات بر یک منوال نیست چه رعایت احتیاط در سخا که وسط
میان اسراف و بخل میل بطرف زیادت تواند بود و عفت که وسط
میان شرف و خجندیست پس نقصان تفضل متحقق نمیشود و لا بعد از رعایت
عدالت با آنکه اولاً ایمان بحد استحقاق نمود باشد بعد از آن جهت احتیاط
و استغفار زیادتی بآن ضم کرد باشد و اگر همه مال بغیر مصرف استحقاق ضرر
کن متفضل نباشد بلکه بشود بود پس تفضل عدالتی باشد ایمن از خست لال
و تفضل عادلی باشد محتاط و عدالت شرف او از آن جهت باشد
که مبالغه و احتیاط و عدالت است از جهت که خارج است از آن نیست چنانچه
قوم گفته اند و همانا فضل صاحب بصیرت را بعد از ذکر آنچه معنی تو مستطیر
در اینجا گفته شد جوابی طبعی است از این ظاهر شود باید نهست که تفضل گاهی
احتیاط و عده است که موجب نقصان حق خود باشد چه اگر حکم میان دو کس

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶
 ۱۶۴۷
 ۱۶۴۸
 ۱۶۴۹
 ۱۶۵۰
 ۱۶۵۱
 ۱۶۵۲
 ۱۶۵۳
 ۱۶۵۴

[illegible]

17.

۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵

چون^{۱۱} ^{چشم عطر} تیرا وقوع و اوقات مری نه لذت بلکه لذت اصل
صحت است که از لوازم اقتصاد است پس معلوم شد که داعی اضرائی از فضل
هم لذت است و صحت و در طلب آن هر دو مفتقر و لذت و صحت و در
سلیمان بن داود علی بنیستنا علیهما الصلوٰۃ و السلام مسطور است که فرمود
طلب یادت در دنیا کنس که در خانه خواه صاحب خانه که هماندار است و خواه
مهمان یک شکم پر میشنند و خود پس خواه آنکس که زیادت دارد و خواه آن که
بقدر حاجت دارد و در ارتفاع بان یکسانند و صاحب یادت طلب تعب
و مشقت زیاده آور ایچ خصوصیت نیست الا آنکه گوید این از این نیست
و اگر کسی بقدر کفاف نباشد از مقدار حاجت تجاوز جزا ندارد و اگر کسی
و نه احتراز کند باید که هیچ وجه هیچ قوت غضب و شهوت نکند بلکه محرک
مطلقا ماکول بطبیعت دارد و چون جمعی که تذکر لذتی که در وقت مزاج
شعونی یا اجرامی غضبی بایشان رسید باشد شعونی مثل آن وضع کتساب

[illegible]

و لکن **ع** ای دانی که
پیش ازین دوران ماضی نبوده
یا برای حفظی که در این زمان
ان ای که کنند اشتغالشان
بمعن لذت افزاین پیدا شود وقت
بهری و فضا نیست این سبب
بسیار آن بود و در بعضی مطالب
محقق کنند این را

حضرت مولانا صاحب
 مولانا صاحب
 مولانا صاحب
 مولانا صاحب
 مولانا صاحب
 مولانا صاحب

۱۲۱ ای دندار ارجان
 ۱۲۲ آرد آنگیزد سکه استو قن
 ۱۲۳ بار غلامه اسوسه سکه
 ۱۲۴ که حرکت در اکتان
 ۱۲۵ فاعلش با گذشت
 ۱۲۶ با حال طبیعت اسوسه
 ۱۲۷ اسوسه سکه
 ۱۲۸ فاعلش با گذشت
 ۱۲۹ فاعلش با گذشت
 ۱۳۰ فاعلش با گذشت

کنند که بعد از انبعاث شهوت غضب شود این حالت شبیه بحال کسی باشد
 که سببه اینجی کند بعد از آن تدبیر خلاص یافتن از مشغول شود و معلوم
 که هیچ عاقل پیش این اقدام ننماید و چون طبیعت باز گذارد تا در وقت خود
 تسبیح نماید پس میزان عقل بنحید آن مقدار که حد اعتدال باشد اعمال نماید و از
 افراط و تفریط بجنسب باشد مودعی بفضیلت عفت شجاعت شود و باید که
 اعمال نظر اقوال و افعال و حرکات و سکناات مقدم دارند تا بحسب عادت
 چیزی که مخالف ارادت عقلی باشد از وصا نشود اگر احوال عادت گیرد
 و عقلی مخالف عزم از ظهور آید عقوبتی که موجب انزجار تواند بود و التزام نماید
 آنکه اگر بطعمومی که مصلحت عقل در احوال آن باشد مهارت نماید مجازات او
 با قناع از طعام و التزام صیام و توبیخ و ایلام بر وجه مصلحت و طبق رویه کار آورد
 و اگر غضب بهیچل از وقوع شود بغرضی که موجب استهانت او شود و تهمید
 قوی مالی یا بدنی که بر توفیق باشد تدبیر و نماید و توبیخ حکما آورد و باید سقا

۱۳۱ ای دندار ارجان
 ۱۳۲ آرد آنگیزد سکه استو قن
 ۱۳۳ بار غلامه اسوسه سکه
 ۱۳۴ که حرکت در اکتان
 ۱۳۵ فاعلش با گذشت
 ۱۳۶ با حال طبیعت اسوسه
 ۱۳۷ اسوسه سکه
 ۱۳۸ فاعلش با گذشت
 ۱۳۹ فاعلش با گذشت
 ۱۴۰ فاعلش با گذشت

۱۴۱ ای دندار ارجان
 ۱۴۲ آرد آنگیزد سکه استو قن
 ۱۴۳ بار غلامه اسوسه سکه
 ۱۴۴ که حرکت در اکتان
 ۱۴۵ فاعلش با گذشت
 ۱۴۶ با حال طبیعت اسوسه
 ۱۴۷ اسوسه سکه
 ۱۴۸ فاعلش با گذشت
 ۱۴۹ فاعلش با گذشت
 ۱۵۰ فاعلش با گذشت

یا نیز یادی برسد اعتدال باشد یا نقصان پس امراض هر قوتی از سه وجه تواند بود
 افراط و تفريط و در ارت کفایت اما افراط در قوت تیز یا در شق نظریه باشد
 یا در شق عملی اول همچو تجا و زار حد نظریه و مبالغه در تفریق و مناقشه و توفیق
 بی جایگاه بنا بر شبهه و ایهیه که بعرف محصلان که لذت یقین بخشید
 از ایه تفریق خوانست و بدان واسطه از ادراک مطالب یقینیه باز باشد
 و ثانی اگر در امور جزوی باشد از اگر پرمی خوانند و اگر در امور کلی باشد
 و ثانی و اما تفريط در قوت نظریه محمود و بلاوت و در عملی بلاهت و باطل
 قصور نظریه را واجب در عملیات و عملیات و اما در ارت قوت چون شوق
 بعالمی که شکر کمال حقیقه نباشد چون علم جدل و خلاف و منفسطه یاده
 از آنچه بدو تحصیل یقین تواند شد پرمی که گمانت والی شعبه کاری که
 غرض اطلاع بر حقائق آن باشد اما افراط در قوت دفع چون شدت غیظ
 و کثرت انتقام و شتمان یا در غیض یادت از حد اعتدال و اما تفريط در

تفريط در نظریه باطل است و در عملی بلاهت است و در ارت قوت چون شوق
 غیض شدت غیظ و در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد
 و تفريط در عملی اول همچو تجا و زار حد نظریه و مبالغه در تفریق و مناقشه و توفیق
 بی جایگاه بنا بر شبهه و ایهیه که بعرف محصلان که لذت یقین بخشید
 از ایه تفریق خوانست و بدان واسطه از ادراک مطالب یقینیه باز باشد
 و ثانی اگر در امور جزوی باشد از اگر پرمی خوانند و اگر در امور کلی باشد
 و ثانی و اما تفريط در قوت نظریه محمود و بلاوت و در عملی بلاهت و باطل
 قصور نظریه را واجب در عملیات و عملیات و اما در ارت قوت چون شوق
 بعالمی که شکر کمال حقیقه نباشد چون علم جدل و خلاف و منفسطه یاده
 از آنچه بدو تحصیل یقین تواند شد پرمی که گمانت والی شعبه کاری که
 غرض اطلاع بر حقائق آن باشد اما افراط در قوت دفع چون شدت غیظ
 و کثرت انتقام و شتمان یا در غیض یادت از حد اعتدال و اما تفريط در

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

در ارت قوت تیز یا در شق نظریه باشد

بر آن کنند اما امراض قوت نیز اگر چه بسیارست مخوف آن نوع است که حیرت
جمل بسیط سوم جمل مرکب نوع اول از قبیل افراط باشد دوم از قبیل نظر
سوم از قبیل رذالت کیفیت اما علاج حیرت آنکه چون آن تعارض اول
خضر و موطالب خفیه چنانچه نفس از جسم بطرفی عاجز آید پس بد که اولاً آنرا
قضیه یهیه نفس کند که اجتماع تعضنان استغای ایشان محالست تا جلال
که در هر سله البته در نفس امری از طرف حق خواب بود و دیگر بطلان بعد از آن
مناسبه آن مظلوم باشد و در قوانین منطقی عرفیه و در احتیاطات منبع نگاه دارد
حق باطل متمیز گردد و بر خط و خیزم کند اما علاج جمل بسیط آنست
بی آنکه اعتقاد کند که شایع است و اندر مؤمنیت یکدسته طاعت است اگر اندر
اعتقاد علم شایع و در کتب با تعالم محال باشد لیکن بنمایانند مذمومت
بل شریعت حقان و در عقایدش آنکه جمل انسان در کمال است و از تعالی
از فضیلت آن پرشادان علم نیت است و از شایع است که باینجه

در حق که ضد است در وجه روشن بیشتر باشد و اما نیم و آن تکلیف کسی است
 بتحمل ظلم بوجه انتقام قبیح آن از ظلم و انظلام فهم میشود و قتل باید که انتقام
 اقدام نماید تا یقین معلوم نکند که مومی بفسر می گزیند شود این بعد از اعمال
 عکس و رویت حصول ملکه حکم تواند بود بلکه مطلقا عکس کردن او نیست که بسبب آن
 دشمن هست که در وجهت مجتهد عار موسوم شود و اهل غیرت غفوه و ایشا
 بعد از قدرت انتقام بر خود واجب اند چنانکه گفت اندر رحم الاعمال
 آشفته من جفوة الاجبار و اما منافست مناقشت طلب نفس متعفن خطری است
 که سلاطین اهل کنت از آن احتراز نیست چه با اوساط الناس چه بر شاه
 که جوهری نفس خسران را باشد از آن این باشد چه معلوم است که تصالح
 فلک و ابل تقالیب اطوار اقدار صانع مختار مقتضی تغییر احوال و تبدل استقامت
 و خیاط روزگار جامع کون کبات ابرشته که کوکب هم دوز و گاه بقرا
 فساد بدو باقی نماند و دستا و قضا هر کی که از عاقبت غصا صبار و باز

در حق که ضد است در وجه روشن بیشتر باشد و اما نیم و آن تکلیف کسی است
 بتحمل ظلم بوجه انتقام قبیح آن از ظلم و انظلام فهم میشود و قتل باید که انتقام
 اقدام نماید تا یقین معلوم نکند که مومی بفسر می گزیند شود این بعد از اعمال
 عکس و رویت حصول ملکه حکم تواند بود بلکه مطلقا عکس کردن او نیست که بسبب آن
 دشمن هست که در وجهت مجتهد عار موسوم شود و اهل غیرت غفوه و ایشا
 بعد از قدرت انتقام بر خود واجب اند چنانکه گفت اندر رحم الاعمال
 آشفته من جفوة الاجبار و اما منافست مناقشت طلب نفس متعفن خطری است
 که سلاطین اهل کنت از آن احتراز نیست چه با اوساط الناس چه بر شاه
 که جوهری نفس خسران را باشد از آن این باشد چه معلوم است که تصالح
 فلک و ابل تقالیب اطوار اقدار صانع مختار مقتضی تغییر احوال و تبدل استقامت
 و خیاط روزگار جامع کون کبات ابرشته که کوکب هم دوز و گاه بقرا
 فساد بدو باقی نماند و دستا و قضا هر کی که از عاقبت غصا صبار و باز

در حق که ضد است در وجه روشن بیشتر باشد و اما نیم و آن تکلیف کسی است
 بتحمل ظلم بوجه انتقام قبیح آن از ظلم و انظلام فهم میشود و قتل باید که انتقام
 اقدام نماید تا یقین معلوم نکند که مومی بفسر می گزیند شود این بعد از اعمال
 عکس و رویت حصول ملکه حکم تواند بود بلکه مطلقا عکس کردن او نیست که بسبب آن
 دشمن هست که در وجهت مجتهد عار موسوم شود و اهل غیرت غفوه و ایشا
 بعد از قدرت انتقام بر خود واجب اند چنانکه گفت اندر رحم الاعمال
 آشفته من جفوة الاجبار و اما منافست مناقشت طلب نفس متعفن خطری است
 که سلاطین اهل کنت از آن احتراز نیست چه با اوساط الناس چه بر شاه
 که جوهری نفس خسران را باشد از آن این باشد چه معلوم است که تصالح
 فلک و ابل تقالیب اطوار اقدار صانع مختار مقتضی تغییر احوال و تبدل استقامت
 و خیاط روزگار جامع کون کبات ابرشته که کوکب هم دوز و گاه بقرا
 فساد بدو باقی نماند و دستا و قضا هر کی که از عاقبت غصا صبار و باز

در حق که ضد است در وجه روشن بیشتر باشد و اما نیم و آن تکلیف کسی است
 بتحمل ظلم بوجه انتقام قبیح آن از ظلم و انظلام فهم میشود و قتل باید که انتقام
 اقدام نماید تا یقین معلوم نکند که مومی بفسر می گزیند شود این بعد از اعمال
 عکس و رویت حصول ملکه حکم تواند بود بلکه مطلقا عکس کردن او نیست که بسبب آن
 دشمن هست که در وجهت مجتهد عار موسوم شود و اهل غیرت غفوه و ایشا
 بعد از قدرت انتقام بر خود واجب اند چنانکه گفت اندر رحم الاعمال
 آشفته من جفوة الاجبار و اما منافست مناقشت طلب نفس متعفن خطری است
 که سلاطین اهل کنت از آن احتراز نیست چه با اوساط الناس چه بر شاه
 که جوهری نفس خسران را باشد از آن این باشد چه معلوم است که تصالح
 فلک و ابل تقالیب اطوار اقدار صانع مختار مقتضی تغییر احوال و تبدل استقامت
 و خیاط روزگار جامع کون کبات ابرشته که کوکب هم دوز و گاه بقرا
 فساد بدو باقی نماند و دستا و قضا هر کی که از عاقبت غصا صبار و باز

۱۹۳
 حضرت خدای تعالیٰ
 طریقت خدایان را در هر کجای
 راسخان بیدار نمودند و در هر کجای
 خدایان را در هر کجای
 نیاید ۱۹۳
 شمس ۱۹۳
 تاجیکیان ۱۹۳
 آن عزیزانی را که در هر کجای
 از این بستی که در هر کجای
 در هر کجای
 در هر کجای

و ماون فلک ساویده از آن ماده ترکیبی گیر اندوزد سینه اش را آتشی قد خلعت
من قبل و کن سجده است سینه اش را بیدار و چون پاوشا بفت خیزی از انفسار
که گنجینه سینه اخرازه محبت آن ساخته مبتلا گرد و سهره و زانار فرع و جرع ظا
شود و المی که بر تاب از لذت جلد آن بیشتر باشد و رایا بد چنانچه حکایت کرده
که قبه از بلور که بصف صفا می جوید و روی منظر موصوف معصوم بود و
حاذق خوش طراست و استدارت آن قانع صنعت عایت کرده و دند زرد پاوشا
تخف آرد و چون نظر اشعاع آن امل نمود قانع محسن آن خاطر او را در بود
و در نظر اوالش نیرین ثانی قمرین آمد بفرمود که حسن از این خاصه ضبط نماید هر وقت
بشاهد آن نثر جوید چنان مقتضای مصرعه و آشی نعیم لایکدره الذنیر
حوادث روزگار و نواب ادوار بر قاعده مستمره از اعرضه تلف ساخت پاوشا
از آن معنی عظیم متغیر و متاثر شد چنانچه از تدبیر امور مملکت و نظر در مصالح عیت
معاشرت و ماول صحبت باز ماند و از غایت کسوف تلهف می فوات آن بایان

[illegible]

آنست کلام در سیب غضب و علاجش و هر که بحلیه اعتدال تعالی باشد علاج غضب
بر آسان نماید چنانچه در است و خروج از صراط مستقیم عدالت که هیچ و محمود
و آنکه جماعتی توهم کنند که شد غضب از فراط و جلیت باشد بگمان باطل از شجاعت
و نه خیال فاسد است چنانچه سبب توهم شود چون فساد احوال نفس
و حریم واقارب و عبید خدم و خیل و شتم نزد عقل متعین باشد که خدا تعالی
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که شجاعتی در میان آنست که در حال غضب
نفس خود باشد چون از بعضی غزوات بازگشت فرمود رَجَعْنَا مِنَ الْعِبَادِ
الْأَضْعَفِ إِلَى الْعِمَادِ ^{الْأَكْبَرِ} یعنی بازگشتیم از غزای کوچیک بغزای بزرگ گفتند که
غزای بزرگ که است فرمود جهاد با نفس خود که آغذهای خود و کفایت
الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ ^{وَأَعْيُنِكَ} و اگر با فراط غضب دارت کیفیت نیز منضم شود و بخیر و احسان
تشبه نمود به بهائم و جهادات چون ظروف و آلات استعدیه هر طریقه پیشگی و
بضر بهائم قتل امثال کبوتر و گربه تشفی جوید اگر قطاعلم ملائم طبع او نیاید تعضیل

نیست بلکه
بیخ نام
و غیره و در بیان اینست بسیار
مرا و در اندر یادگار هم شستند و فی الواقع
سواران و اسبان و این جماعت که در
خار و بعضی متعین و بیرون است اندر بیان
مطلق استین جا و در و در تها که در
بختی و این نوع کاران و در
از این جهت که از غضب و بغض و کینه و در
از حضرت ابی ابراهیم علیه السلام در این باب
خود است و در کلمات و در فضل العبادت
و در حضرت و می نمود که در لفظ حضرت
تا به خدا انسان نماید و حضرت و در غضب و در
و در غضب و در و در غضب و در غضب و در
و می غضب و در یک که در نقل را
جایست و در حضرت علیه السلام
و می غضب و در یک که در نقل را
و می غضب و در یک که در نقل را

مستحقان و مستحقین
مستحقان و مستحقین
مستحقان و مستحقین
مستحقان و مستحقین
مستحقان و مستحقین

در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت حرکت
در وقت سکون
در وقت غلبه
در وقت ضعف
در وقت اشتیاق
در وقت کراهت
در وقت میل
در وقت تنفر

علاج بدلی و آن سکون نیست از حرکت با تمام در وقتیکه حرکت اولی باشد
 و آن ضد غضب است چه آن فرط است و بخیر است هرگز نه اعراض و لایزال مین
 باشد مثل بویان نفس و عیش و طمع فاسد دم و حقوق او و وقت نبات کما
 و کسل و حجب احت که نشأ حرمان از همه سعادات باشد بگویند جمله اخلیه برو و
 بفصاح نفس و استماع و استماع استماع و قد و تنگ و دشمن از آنچه عار
 شنا آن ظاهر باشد و تعطیل مبادت علاج این ضحی جان را از مرض بر دفع
 و آن بنیة نفس بر شاعت این حال تواند بود و تحریک غضب به بیات کت
 چون غضب از او انسانی مکرورست چون قص باشد تحریک متواتر چون آتش
 از سنگ برزند و بی لاف و فریاد که در دنیا بخاصیت کسب که از عوا
 این باشد ملائمت تعرض کسانیکه در شتم و استخفاف او مبالغه کنند نافع
 و این ساقی زیر کت است آنچه منقولست منسوب نوح را که والی ممالک خراسان بود
 و جع مفاسد می نمود که علم طبای آن زمان بان عوارض علاج آن گشت

در وقت غلبه
در وقت ضعف
در وقت اشتیاق
در وقت کراهت
در وقت میل
در وقت تنفر
در وقت غلبه
در وقت ضعف
در وقت اشتیاق
در وقت کراهت
در وقت میل
در وقت تنفر
در وقت غلبه
در وقت ضعف
در وقت اشتیاق
در وقت کراهت
در وقت میل
در وقت تنفر

در وقت غلبه
در وقت ضعف
در وقت اشتیاق
در وقت کراهت
در وقت میل
در وقت تنفر
در وقت غلبه
در وقت ضعف
در وقت اشتیاق
در وقت کراهت
در وقت میل
در وقت تنفر

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطراز الأئمة الكرام
أزواج الوصي والكواكب

۵۴

مجلس

مجلس شورای اسلامی

یا از المی که پندار که نفس مع تست یا نقصانی که در آن تصور کرده یا از احوال یا
موت و آن را شخص باشد چون عقاب و نشاء و خوک یا با اولاد و خلفات او
یا از حیرت دین امور عدم جز نم آن و اکثر این امور چون نظر عقل و دیده و دو
اندیشه بنحید و نشاء خوف تواند بود و اما اول بنابر آنکه اتمهید معلوم که حقیقت
نقطاع علامه نیست باین ترک استعمال آلات فی و اما ثانی چون الم جسمانی
بوسطه حیات است حیات از پر تو تعلق نفس و موت موجب نقطاع این تعلق
پس سبب فی الم باشد چه آنچه مبداء احسان بغیر ملایم باشد منتفی گردد و اما ثانی
باید نیست که موت متمم آثار حقیقت انسانیت است چنانچه قادی حکما در
انسان گفت اندکی ناطق مانت پس موت تمامی باشد و هستم نقصان

از نقصان عقل باشد مصرعه

نشیونہ کہ ہر کہ میسر و تماشہ

و قال باید که از طوطی آید طبیعت بقضای عقل آید حیث عقل اجزا
جسمانی مریخ و اندو با آنچه کمال اوست مائل باشد و با خیمه است فراز رفتن

[illegible][illegible]

[illegible]

ابرام کہ دیا دین جان
 ادرن ناموس عالم
 ویا صطلان موزیان عالم
 ملکوت عالم عالم
 معبر! قریب
 باشد از آن غیثات
 لغات
 ابرام

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تبا به این انواع امراض این قوت است
 حکم کرده آن صرف تفت طلب یک شخص معین بحمت استیلائی شهوت^۱ علای
 آن صرف فکر است از انشغال بعلوم و صنایع^۲ و مناعات^۳ آنکه در آن
 بنزد یابی و فرط تمسک احتیاج باشد و تسکین شهوت به تفرغ و موافقه و استعمال
 منافعیات چنانچه در کتب طبی شروع گشته اشراق این سخن در عشق همیست
 که فضا آن افراط شهوت باشد فاما عشق نفسانی که مبداء آن تناسب و حاجت
 و جدا در ذائل نیست بلکه از فزون فضا است چه طبع لطیفه را با صوره فیه حکم^۴
 جنسیت صلت ختم است میلی عظیم تواند بود و در سیرت حد ایامی بستر این^۵
 رفت و آنچه مناسب خصوص این مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال فراخ شخص^۶ لطیف
 اشرف باشد میلان نفس او بصور حسنه و نعمات خیمه و شامل کریمه قوی تواند بود
 هر آینه چون بهال کمال هر دو یک^۷ و اسر بر میزند و وجه اعتدال هر دو یک منبج
 سیرت میشود و میل باتحاد که حقیقت محبت^۸ است بآنست ظاهر خواهد شد چون این نسبت^۹

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تبا به این انواع امراض این قوت است
 حکم کرده آن صرف تفت طلب یک شخص معین بحمت استیلائی شهوت علای
 آن صرف فکر است از انشغال بعلوم و صنایع و مناعات آنکه در آن
 بنزد یابی و فرط تمسک احتیاج باشد و تسکین شهوت به تفرغ و موافقه و استعمال
 منافعیات چنانچه در کتب طبی شروع گشته اشراق این سخن در عشق همیست
 که فضا آن افراط شهوت باشد فاما عشق نفسانی که مبداء آن تناسب و حاجت
 و جدا در ذائل نیست بلکه از فزون فضا است چه طبع لطیفه را با صوره فیه حکم
 جنسیت صلت ختم است میلی عظیم تواند بود و در سیرت حد ایامی بستر این
 رفت و آنچه مناسب خصوص این مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال فراخ شخص
 اشرف باشد میلان نفس او بصور حسنه و نعمات خیمه و شامل کریمه قوی تواند بود
 هر آینه چون بهال کمال هر دو یک و اسر بر میزند و وجه اعتدال هر دو یک منبج
 سیرت میشود و میل باتحاد که حقیقت محبت است بآنست ظاهر خواهد شد چون این نسبت

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تبا به این انواع امراض این قوت است
 حکم کرده آن صرف تفت طلب یک شخص معین بحمت استیلائی شهوت علای
 آن صرف فکر است از انشغال بعلوم و صنایع و مناعات آنکه در آن
 بنزد یابی و فرط تمسک احتیاج باشد و تسکین شهوت به تفرغ و موافقه و استعمال
 منافعیات چنانچه در کتب طبی شروع گشته اشراق این سخن در عشق همیست
 که فضا آن افراط شهوت باشد فاما عشق نفسانی که مبداء آن تناسب و حاجت
 و جدا در ذائل نیست بلکه از فزون فضا است چه طبع لطیفه را با صوره فیه حکم
 جنسیت صلت ختم است میلی عظیم تواند بود و در سیرت حد ایامی بستر این
 رفت و آنچه مناسب خصوص این مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال فراخ شخص
 اشرف باشد میلان نفس او بصور حسنه و نعمات خیمه و شامل کریمه قوی تواند بود
 هر آینه چون بهال کمال هر دو یک و اسر بر میزند و وجه اعتدال هر دو یک منبج
 سیرت میشود و میل باتحاد که حقیقت محبت است بآنست ظاهر خواهد شد چون این نسبت

14

۱۲۴
مجلس شورای ملی
روزنامه اطلاعات
شماره ۱۰۰۰

ظاهر و جاری همان پر توست که در خلافت
در دست ظاهر گشته و عینا صفت

شود و نماند و در حیوانات بصورت
مانی بصفت عشق روانی تجلی کرده و اگر
چنانچه در حیوانات اعلی که از پوست طایفها

زبان گفت چرخ توان گشت نیست ای قنادر

بابی الوجوه دسوی مرتبہ ابن
ثبات نمود اندوین کچھ تفرد میان
شوی دوعی طبیعت نیست چہ

وچالاکان طریقہ کے راعشوں باہر
یہ از رعناہ جسمانی و لذائذ شہوانی توانند

تفتیش موت ارادہ
تفہیم غوث مرگ
کلام الموعوظین
بنکرین

وہ ان کے ساتھ رہا

نکات و
میراثات
ی که بعد از هر کس

نباتات مہدیہ
خود سر کلمہ انس
شمار گزیرا

نفس قدحی واد

ما شیا را آنجا
بقدری که در صورت
آن است که در قوام

چهار و بیست و نه
مجموعه

...

سید محمد حسن

لے ورت ایما
دورت میل اراد

طبعی برآمدہ و
نامیہ
فی سرسبز و
وید اعتقاد

میں ازخشم عشق

دست مجتبیٰ فی الا
کما بر حکما سیران عشق
سی شطرت و سر کمر

موسناکی اور چاند

1

کینڈیڈی

برجیا
جلو
لے

میل
شور
کس

ایمانی
بجای
و این
۲۷

فصل في بيان ما ينبغي من التواضع
والتواضع في الكلام

کتابخانه

(Faint handwritten notes or markings)

فصل فی بیان احوال و حال

نورانیہ کی تعلیم

بیت و فیضیت و کرامت
 بهر آن که خواهد که هر
 حسن و جود

کتابخانه عمومی

نہیں کہ جس کو خدا نے اپنے لیے چاہا ہے

کتابخانه
سازمان فرهنگ و اسناد
جمهوری اسلامی ایران

برای اطلاع از آخرین اخبار و مقالات

از کبریت احمر غریز زنده و اکثر مردم قبیله ی هوانی نفس سیرند و از رقیبه اطاعت طبعیت
بیرون نیامده نسق را عشق نامند و هوس را محبت نامند و با صفات طبیعی
کمال انسانی گشتند با قیوت شهوات عیبه ی بخت او گمان دارند و با هیبت

نزلوا من بادیه درو سلیمان کہ ہوا
 بنار ان سق عافیت اسلام تواند بود
 و اوسطہ سخت و آخرہ قتل
 محاکمتی فامہ لیسفیک مایحکو
 شاہبازی نتوان کرد بال کسے
 و عیش خایا فامحب او کہ عشا
 نصحتک علما بالمووی الذنی رأی
 و علامتی کہ بان نصر قہ میان عشق

نفسانی و همی توان کرد چنانچه امام شریعی بعضی تصانیف آورده است
که اگر شخصی از حسن آن نوع لذت یابد که از نظر بسبب خواب روانی نظائر آن
نشان بخورد و دوست نظر برین بقدری بر مباحث اگر لذتی دیگر که مبدی حرکت
تواند شد آن میل شوانی همی است نظر بر آن حرام و دیگر حکما گفته اند که در عشق
میل بکرات کلمات بیشتر باشد از میل باعضاء و سبب آن میل نفس بر جانیا

۱۵۵
 ۱- چو کبریا را در پیش
 ۲- چو کبریا را در پیش
 ۳- چو کبریا را در پیش
 ۴- چو کبریا را در پیش
 ۵- چو کبریا را در پیش
 ۶- چو کبریا را در پیش
 ۷- چو کبریا را در پیش
 ۸- چو کبریا را در پیش
 ۹- چو کبریا را در پیش
 ۱۰- چو کبریا را در پیش

بنی بر تو قیام کند
 تا دست گویند
 برای شمر دست اگر گفتی چون تو
 میان شش تلخ و شیرین را هیچ بکار
 نفوذ جان من نفوذ تو
 نفوذ این بود و شد از ما نیست
 و من هم ای از درم خطه ای
 آن سلا سلا نیست
 عیب نیست
 غالی است از عشق من خوشتر
 جان و دامن من نیست
 بدست خلاف کن بر این خاک روی
 زان تو بر روی که زمین
 دست تو بر زان است
 دست تو بر زان است

و آن حال را که
تلاش خستیدگی و کسالت
پیش از این درین روز
در چشمه دل و دهن
نخ می خواند خلقی
گرم بود و از آتش شوق
دل را انگشت بر آتش کرد
صبح شد
بر و نعلم انداز معانی ایشان در باطن

۲۴

معاونت

الحمد لله

مطابق مع

ملک

وہابیہ کی تفسیر

ایک مہینہ کا نام

21

نیز از این جهت که

في

19/10/2019

بیشتر از حیایات چون سخن در شوق اندازان نیست که به طراد داد او ای
توان او بدین مقدار اقتضا نموده باصل سخن رجوع افتاد اندکی لغضمه و استاده
و اما علاج آن آن المیت نفسانی که از نقد مجبوی فوت مبطونی حاصل شود و
آن صطیحت حصول شتیاات جسمانی و مستلزمات بی توقع بقای
دنوی و علاج آن آنست که ان که شخص عالم کون فسا قابل ثبات بقایستند
چنانچه در علاج خوف مرگ اشارتی بان رفت و آنچه ثابت باقی تواند بود و امور
سعادات نفسانیست که از حیطه زمان و محدوده مکان تصرف اند و بطریق
متعالیست چون یقین کامل بانمیچی حاصل شود طمع سود خیال محال را بخود
و دل را در اسباب دنوی که ظن اهل بل خیال طلبت نبند و بلکه به بحث کمال عقل
ملکات فاضله که باقیات صامحات سبب اتصال بجوار قدس خضر عالمند
مقصود از درواز منزل حص که محل اخزان ائمه الاثم است که به نفسیه تمام
مطرب بهجت حقی هر فرد نیست پیوند چنانچه مضمون کریمه الا ان اولی الامر

[illegible]

مودود خداوندی
 جبرستی غرض بردار
 دوازدهمین حکمت کبر
 بیادداشت کبر
 نفیست مریخی خوار
 کزاف العبدات حاکم
 عزت سب بزرگساز
 مودود

بیان ملکات کرکشت و در هر پنج
تکرار «حقایق اللغات
سعی زودن دست ملکات
سعی نفوذ کردن حق
سعی اراش» و ستاره
جستجو تر «سطح و حدیث آینه
و اصل هیچ آن به حسب نیاز است و از
خبر عثمانی نوشت یک

یہاں
تقریباً ۱۰۰۰
سے تقریباً ۲۰۰۰
تقریباً ۳۰۰۰
تقریباً ۴۰۰۰
تقریباً ۵۰۰۰
تقریباً ۶۰۰۰
تقریباً ۷۰۰۰
تقریباً ۸۰۰۰
تقریباً ۹۰۰۰
تقریباً ۱۰۰۰

اینکه در این ایام
روز جمعه از آنجا

سید محمد علی

هوئی جن کو باغی خانہ دار (دیندار)

در این خصوص از آقایان

نشدند و از این جهت

شاہان راہان ۱۳۰۱
نہایت ناز و علاء

دوشنبه ۱۳۰۱/۱۲/۱۳

مجلس شورای اسلامی

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

میرزا محمد علی

فمنع من بيعه بغير إذن

فرمان فرزند نون

از و اجابتش ز تهره الحیه و الدیالفتنه و غیره و علی موسس حکیم گفته در پیش
درویش باشد اگر چه همه جهان را بود و تنوع توانگر باشد و اگر چه او را
نباشد و آریات مسوخته قرآنست تو کان لایمن ادم و ادیان من الذی
و انفسه لا یستغنی الیهما کما و ما یملأ جوفه الا التراب من

پزیرمی نشود کاسه سر از موی
بر کاسه که سرنگون بود پذیرفت

و کند بی دلیل گفته بر آنکه حزن امری ضروری نیست بلکه حاصلست که اختیار
در آن مفضل تمام است آن آنست که هر مطلوبی که کسی غرض شود البته عاقلانه
باشند که از آن مطلوب محروم باشند و با وجود آن اضی و زحمان باشند و این
دلیلت آنکه حزن بر فقدان ضروری نیست هر مصیبتی که المایمی که کسی
البته بعد از رفتن او از حزن بفرج و بکمال تسکین متبدل شود و میل کسی قطع در
اسباب نبوی نماید چون کسیست که در ضیافتی حاضر شود و شامه ویران مجلس
بنوبت بر کس رسانند و هر یک لحظه از آنکه فاسخ آن متع گیرند چون خود

فروتن بنیاد نردون در سال دوازدهم شریف
برای پسر آدم و دیوانان از دوازدهم به نردون
کردی طوفان بر دوسم و پسران به نردون
مردگان
و داده بسبب آنکه در جلیات به نردون
کردم که این پسران به نردون

مجاہدین کس عیش و سرور
اخلاق
کے نامہ انجاست قلم کس عینک
کہ در مبع الاغراف آوردہ فی ثانی ان کات
عاشق زنی ز دل بند پر دو حالت طبعی ماہ
اور طبعی نباشد ۱۱
الحکمو

شورایسینا
مدیریت محمد عبدالغفور سیدالکریم

بسم الله الرحمن الرحيم

دوباره به این ترتیب که

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

سورہ یوسف
یوسفی

10

1

—



1990

9

1

31

10

10

طالع است و تمام آن کند و خواهد که از دست نبرد چون از روبرو گیرند و هر دو
بخود راه و هر چه تمام اسباب نیاید و افع الهی است که بتناوب و تداول بکری از
ملکات و عباد میسراند و هر وقت که ارادت بی علت متعلق شود و با سبب و

چنانچه شام افشای صبحی از من میبود
و لا بدیو مان تر و الو داریع
و ما المال والا یؤمن الا و فاع
و عاقل باید که در دینت شکی

و حزن تا سنج در آید و در برگی گفته اگر دنیا را همین عیب بیش نبودی
حایتیت با یتیمی که صاحب همت بران التفات نمودی از سقراط پند
که سبب فرط نشاط و قلت حزن تو چیست گفت آنکه من آن چیز نمی خورم که چو
از من فوت شود اندویش شوم اما علاج حسد و آن تزکیه ال نعمت
غیرست خواه که تمنا می حصول آن بخود کنی یا نه و یا تمنع منی اگر باعث این
حرص حصول آن نعمت باو باشد به مشارکت قوت شهوتی تواند بود و اگر با
بران مجرد وصول مکرر دینی محسوس باشد از زایل قوت غضب دینی محسوس

مثل
 ت که درین عهد از من
 احوال و صفت را بنظر
 احسان بدید و شنیدم که از من
 وقت داشت دفعه بفرست
 چنان در آن مفضل نام دارد

و فی^۱ مدار الوصف و نص قیام^۲ ایستاید و بنویسید هر یک را از آنچه در پیشتر است
بکمال لائق سرمد و انتظام ال^۳ امین شد و مراد از منزل و مقوام نه خایه است که از
بگل و شک و چه باشد بلکه مراد از این^۴ خصوصیت که میان شیخ و بزرگ و اولاد و اولاد
خادم و مخدوم و مستدر و اول واقع شود و آه در کتب و ب و شک سکون نمایند و خواه
و در گاه و خواه و در این جهت و منارات و علم تدبیر منزل معرفت طریق سیر ال^۵
این چنانکه باشد بهی که در تحلیل امین اند و چون احتیاج باین اجتماع عموم خلایق
است پس همه را تحصیل این علم باید نمود و اصل کلیه تدبیر منزل آنکه در نظر کنند
و احوال ارکان منزل هر یک را محمل خود ببلد و اگر در یکی خلل واقع شود و احوال^۶
و چنانکه باید قیام عضوئی از ابرامی مصلحت عضو شریف و عاجز بن حبس میراد
و بهر حال نیز اگر احسن غذای کن اشرف باید داشت اگر چه خصوصیت بزرگ
فرموده است که اشارتی بآن رفت حکما اشارتی تبیه اشرف انواع بنابر
که در این^۷ بنموده است از این جهت است که حکم باشد و وقت آن اتفاق

مجلس شورای اسلامی

سندھ

مجلس

۱۰۰

مجلس شورای اسلامی

100

2

۵۴ خزائن

تبریکات

مجلس شورای اسلامی

نائب شدہ

دیران

فصل فی بیان احوال و حال

الحمد لله رب العالمين

اسمیت

مجلس

۱۰۸

و اما در این باره که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع

برآمد و در هر چارچون سخنرانی و نزل و استراحت و آنچه متودی بندت باشد سوم وزارت
 چون کنایه می و باغی با تکیه از صناعات شرافیه و صناعات بعضی خرد و بی و مانده
 زراعت و بعضی غیر ضروری چون رگرمی نقاشی علی بجمه صناعات است و است
 شریف و حسین و متوسط شریف است که تعلق بقوت نفسانی بهشته باشد
 و این صناعات احراز باب مروت باشد و معظم آن نوعی است که تعلق بحج و عقل
 و در چو صنعت وزارت و م آنکه بادی و فنی تعلق از چو کتابت و بلاغت و محرم
 و طب استیفا و مساحت سوم آنکه تعلق بقوت و شجاعت از چو سوار و افسری و غیره
 و در اعدا و صناعات خبیسه هم نوعی است یکی آنکه منافعی مصلحت عامه مردم باشد
 چون احکام و محروم و قیادت و اینها صناعات استیفاست دوم آنکه منافعی فضیلت
 باشد چون سخنرانی و مقصد و مقصد و این صناعات سفیاست م آنکه
 خضر طبع باشد چو خج و باغی و کنایه اینها صناعات و ایگان اخلاقی است
 احکام طبع از عقل و اجبی است خنده خایه و عین و فنی است م آنکه است

و اما در این باره که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع

و اما در این باره که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع
 و بعضی از صنایع که در بعضی از صنایع

باید داد و آل چون تحت که بکمت انجام مهات و قضای مطالبین سلطانین
برند و اتفاق در جوهای و مشارب ملا بس این منزل و دم پیش لال ظلمت
از جهت حیانت مال و عرض و در نوع دل چار چیز وایت باید کرد و کی آنکه آنچه
بفرط غیبت طیب خاطر و با صلا بر آن و ظاهر در باطن متکلف باشد چه عا
سخت بود و که الله تعالی از خزانه کرم خود نعمتی یکی از بندگان ارزانی فرماید و او
که مختصری از آن در راه او صرف نماید و او آن را بطریق آن بید دیگر آنکه خالصا
صرف کند و صلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجابا آن نشود
سوم آنکه معظم آن روشن نهفته حال که در حق تعالی در این نشان میفرماید
اَجَابِلْ اَعْيَا مِنْ التَّعَفُّفِ چهارم آنکه ما تواند پنهان صدقه کند چه آتشا مظنه
و وضع منت است شاید که سبب آنکه ما خاطر متحق گردد و حدیث نبویست که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را بزمی نشاند و حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات است
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را بغیر نمود و حضرت سالت صلی الله علیه و آله

پنج خلعت اول ملازمت حضرت و لم لها کفایت سوّم و سهرام حبیب و شستن و
 بنظر احترام درویدن چهارم فرمان دادن از شوال احترام کردن پنج محاملت و عشرت
 کردن ترک عتاب حضرت سالت پنا و صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر کسی سجده
 مخلوق را بر روی من زبان را بسجده بران امریکه و هم حکما گفته اند زمان بنی سیدانه
 با و ان محبت و شفقت و کمینه کان قناعت خودست و بدستان و الفت و
 و زمان شهیدین چهاران و فرمان نایرون سطوت و دشمنان دشمنان
 و خدمت و بدوران طمع الی و بطریق خیانت چون کسی فی ثانیته قبله گردید
 علاج چون مفارقت نیست تا و ام که مؤمنی بفاسد نشود مثل ضیاع اطفال و غیر
 از فاسد اگر میسر نشود بغیر از ملاقات مولات کمال و غیر چار نباشد و بعد ازین همه
 بهترین تدبیرهاست که او را کسی یار و کمک نهد و او را فاسد تواند کرد و اختیار سفر و دور
 رفتن میدوراند سفر یا بدین شد که مفرج الکروب و فرجی که است فرماید و خبر ملائکه
 جانب او بیاید و حکما عی ب گفته اند این پنج طائفه را احترام باید کرد و جایگاه و آوازه

[illegible][illegible]

اینکه در این کتاب...
نویسنده...
تألیف...

و گفته اند حضرت زکریا علیه السلام که او از فرزندان ابراهیم بود و مادرش
شوهر پایشان مهری نمی داد و مادرش می گفت که پیشتر تمول باشد تا دل پسر من
و اما زنی که پیشتر شوهری گیرفته باشد به علم و بهتر ازین شوهر شده و بهر حال
این شوهر نکاحی نماید که گفته اند گفتار نیست که بجا و غفرت مستور باشد و هر دو هم شوهر
بدر فضیلت او اغنی قریبانی شوهر حضرت زکریا علیه السلام می باشد چنانکه در حدیث
بسیار مذکور است و در حدیث دیگر آمده که حضرت زکریا علیه السلام در خواب
چون کسی بسیارست و قائم تواند نمود ولی او را عزوبت باشد لمعه چهارم
در سیاست اولاد و اولاد که دایه لائق معتدل المرنج برای انحصار کنسید کنسیت
مراجمی نفسانی و دایه و زولو و ساریت کند چون شریعت حق و درست که تعیین اسم
در روز هفتم کردن و نیست سیاحت آن ید نمود و هانا حکمت اخیر آن باشد که بعد از
نامی لائق تعیین نمایند چه گر نامی ملائم تعیین کنسید عمر از آن که دوت باشد با و ازین
رعایت نام کردن از حقوق زن نیست و در چون جماع تمام شود و تا بهر وقت مشغول

اینکه در این کتاب...
نویسنده...
تألیف...
اینکه در این کتاب...
نویسنده...
تألیف...
اینکه در این کتاب...
نویسنده...
تألیف...

اینکه در این کتاب...
نویسنده...
تألیف...
اینکه در این کتاب...
نویسنده...
تألیف...

71

باوند هستند و از مفاخرت بر اقران به پدران و اسباب نبوی او را
 منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و کلی از گوسند خواه رست و خواه دروغ
 نمی کنند چه گویند از همه کس قبیح است بحسب شرع اگر چه راست
 باشد مکروه است مگر آنکه متضمن مصلحت دینی باشد و اگر مردان بگویند
 احتیاج باشد که دوکان را هیچ احتیاج نیست و بنجاموشی و قبیح
 بر جواب و در شن برگان مستمع بودن سخن نیکو عادت کند و نایل گردانند
 و بزرگ زادگان را احتیاج باین آداب بیشتر باشد و باید که حکم دنیا
 و عاقل باشد و بر ریاضت اخلاق واقف و بهارت ذیل و وقار نبوت
 و مروت مشهور و از خسلاق ملوک و آداب مجاشست موالفت با ایشان
 و محاورت با هر طائفه از طوائف مردم با خبر و باید که دیگر ایناسی حسن ملک
 بزرگ زادگان که با آداب کریمه نقلی باشند با او در تنب شنیدن و نول نشود و آداب
 از ایشان فرا گیرد و بوی مطهره مشایخ ایشان و تعلیم می بیسته کند و چون معتمد او را

[illegible][illegible]

و با گفت حجاب عفت و حیا و خصال که در زنان باین وقت تا غیب با نیا و خود را
 لایق آموخت و از خواندن نوشته تنگی منع باید کرد و چون بحد شوم برسد و درین مجلس
 با کفوی تعجیل باید نمود است طریق تربیت اولاد و چون در شناسی این مباحث و
 شرح بعضی آداب واقع شده انجا ضرورت آن آداب اگر مخصوص کون
 نیست و بیابان مذکور شد چه وثوق بر قابلیت ایشان بیشتر است آداب
 سخن گفتن باید که بسیار گوید چه بسیار گفتن شایسته خفت و مانع و عقول و
 موجب سقوط مهابت و قلت وقع باشد و عائشه صدیق رضی الله عنهما فرمود
 که حضرت مصطفی صلوات الله علیه و سلم که طوطی خوش سخن بجان ایشان طوطی
 بود علیه افضل الصلوات و اکمل التیجات سخن با بعدال فرمودی تبریه و درسی
 که تمام شدی کلماتی که بزبان جفاقت ترجان آن حضرت جاری نشد و
 ابوذر جهار گفت چون کسی را بینی که بی حاجت سخن بسیار بگوید بپوشد و آن را
 است و اما آنچه را که گفت در خاطر مقرر نگردد و تلفظ نیاورد و حرکتی که کند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام في القلعة الحصينة
التي لا يدخلها الا من يشاء الله

چون آداب هنر و صناعات با انواع مشقت و تعب جمع سبب نیزی نماید
 و برای او ذخیره میسازد و آنرا با و زانی میگرداند و بکلیاتش را و بر خود میباید و مادر و پدر
 و جو و شریک پدر است تا آنکه تحمل مشقت محل و مقامات خلل و ولادت و جوارح
 طلق کرده اول قوتی که سبب حیات فرزند شده خون آن است و بدنی مژ
 حفظ و میاست تربیت او نموده از فرط مشقت خود را فدای او نموده است
 که محبت الدین فرزند بر محبتی طبیعی است و ایشان را در عایت حقوق فرزندان
 احتیاج به تکلف نیست بخلاف محبت فرزندان ایشان را در شرائع امر و اولاد
 با حسان بر والدین بیشتر عکس است پس مقتضای احسان آن باشد که بر والدین
 رأی طاعت خالق و اندوختن آنچه در آیات اعجاز غایات و احادیث هدایت است
 بیو سطره از عقب آن مذکور شد چون استغفار حاجت الهی از آن متعالی است که
 مفسران کونی نیستی و مقابله نعمت نامی او با و امی شکری میکان فانی تو چند
 و نهایت اقدام مالکان دین را اعتراف بجز و قصور است بخلاف پدر و مادر

و چون آداب هنر و صناعات با انواع مشقت و تعب جمع سبب نیزی نماید
 و برای او ذخیره میسازد و آنرا با و زانی میگرداند و بکلیاتش را و بر خود میباید و مادر و پدر
 و جو و شریک پدر است تا آنکه تحمل مشقت محل و مقامات خلل و ولادت و جوارح
 طلق کرده اول قوتی که سبب حیات فرزند شده خون آن است و بدنی مژ
 حفظ و میاست تربیت او نموده از فرط مشقت خود را فدای او نموده است
 که محبت الدین فرزند بر محبتی طبیعی است و ایشان را در عایت حقوق فرزندان
 احتیاج به تکلف نیست بخلاف محبت فرزندان ایشان را در شرائع امر و اولاد
 با حسان بر والدین بیشتر عکس است پس مقتضای احسان آن باشد که بر والدین
 رأی طاعت خالق و اندوختن آنچه در آیات اعجاز غایات و احادیث هدایت است
 بیو سطره از عقب آن مذکور شد چون استغفار حاجت الهی از آن متعالی است که
 مفسران کونی نیستی و مقابله نعمت نامی او با و امی شکری میکان فانی تو چند
 و نهایت اقدام مالکان دین را اعتراف بجز و قصور است بخلاف پدر و مادر

چون آداب هنر و صناعات با انواع مشقت و تعب جمع سبب نیزی نماید
 و برای او ذخیره میسازد و آنرا با و زانی میگرداند و بکلیاتش را و بر خود میباید و مادر و پدر
 و جو و شریک پدر است تا آنکه تحمل مشقت محل و مقامات خلل و ولادت و جوارح
 طلق کرده اول قوتی که سبب حیات فرزند شده خون آن است و بدنی مژ
 حفظ و میاست تربیت او نموده از فرط مشقت خود را فدای او نموده است
 که محبت الدین فرزند بر محبتی طبیعی است و ایشان را در عایت حقوق فرزندان
 احتیاج به تکلف نیست بخلاف محبت فرزندان ایشان را در شرائع امر و اولاد
 با حسان بر والدین بیشتر عکس است پس مقتضای احسان آن باشد که بر والدین
 رأی طاعت خالق و اندوختن آنچه در آیات اعجاز غایات و احادیث هدایت است
 بیو سطره از عقب آن مذکور شد چون استغفار حاجت الهی از آن متعالی است که
 مفسران کونی نیستی و مقابله نعمت نامی او با و امی شکری میکان فانی تو چند
 و نهایت اقدام مالکان دین را اعتراف بجز و قصور است بخلاف پدر و مادر

سبب از این جهت است که در هر حرکت و ترویات متوالی هیچ صنعت و فضیلت
 اقدام نتواند نمود و با آنکه سبب سقوط و تار و مهابت شود انواع تعب و مشقت
 به شخص عائد گردد پس باید که ایشان اودائع الهی انسته شکر و جود ایشان آید
 و اندوایشان مسریقه رقی و مدارات مسلوک دارد و زیاده از حد اعتدال ایشان را
 کافر نماید و اوقات راحت برای ایشان تعیین کند چه سیرینه ایشان نسین
 ملال و کلال ضعف باشد و اوای طبیعت و جبلت مرکوز و ملاحظه باید کرد که
 در هر فطرت میان او و ایشان اشتراک است و شکر آنکه حق تعالی ایشان امانت
 داشته بجا باید آورد و اگر ایشان جو نباید کرد چنانچه حضرت متمم کارم خلایق
 علیه الصلوٰه و التحیته من الملک الخلاق فرموده ماکول و ملبوس ایشان را
 با خود برابر باید داشت چون کسی را برای خدمتی قبول کند باید که اولاً با معائن
 ملاحظه حال او بکند و اگر تجربه و دیبا میسر نشود فحش است یک است سماعت
 نماید و اصحاب صور مخالفه و خطیطات متفاوت را اختیار نکند چه غالب خلق تابع

و اینست که در هر حرکت و ترویات متوالی هیچ صنعت و فضیلت
 اقدام نتواند نمود و با آنکه سبب سقوط و تار و مهابت شود انواع تعب و مشقت
 به شخص عائد گردد پس باید که ایشان اودائع الهی انسته شکر و جود ایشان آید
 و اندوایشان مسریقه رقی و مدارات مسلوک دارد و زیاده از حد اعتدال ایشان را
 کافر نماید و اوقات راحت برای ایشان تعیین کند چه سیرینه ایشان نسین
 ملال و کلال ضعف باشد و اوای طبیعت و جبلت مرکوز و ملاحظه باید کرد که
 در هر فطرت میان او و ایشان اشتراک است و شکر آنکه حق تعالی ایشان امانت
 داشته بجا باید آورد و اگر ایشان جو نباید کرد چنانچه حضرت متمم کارم خلایق
 علیه الصلوٰه و التحیته من الملک الخلاق فرموده ماکول و ملبوس ایشان را
 با خود برابر باید داشت چون کسی را برای خدمتی قبول کند باید که اولاً با معائن
 ملاحظه حال او بکند و اگر تجربه و دیبا میسر نشود فحش است یک است سماعت
 نماید و اصحاب صور مخالفه و خطیطات متفاوت را اختیار نکند چه غالب خلق تابع

و اینست که در هر حرکت و ترویات متوالی هیچ صنعت و فضیلت
 اقدام نتواند نمود و با آنکه سبب سقوط و تار و مهابت شود انواع تعب و مشقت
 به شخص عائد گردد پس باید که ایشان اودائع الهی انسته شکر و جود ایشان آید
 و اندوایشان مسریقه رقی و مدارات مسلوک دارد و زیاده از حد اعتدال ایشان را
 کافر نماید و اوقات راحت برای ایشان تعیین کند چه سیرینه ایشان نسین
 ملال و کلال ضعف باشد و اوای طبیعت و جبلت مرکوز و ملاحظه باید کرد که
 در هر فطرت میان او و ایشان اشتراک است و شکر آنکه حق تعالی ایشان امانت
 داشته بجا باید آورد و اگر ایشان جو نباید کرد چنانچه حضرت متمم کارم خلایق
 علیه الصلوٰه و التحیته من الملک الخلاق فرموده ماکول و ملبوس ایشان را
 با خود برابر باید داشت چون کسی را برای خدمتی قبول کند باید که اولاً با معائن
 ملاحظه حال او بکند و اگر تجربه و دیبا میسر نشود فحش است یک است سماعت
 نماید و اصحاب صور مخالفه و خطیطات متفاوت را اختیار نکند چه غالب خلق تابع

الله زير که نهان بغير غایت سخن خلقت الانبیا و اولاک محمد و حم و سوره است و عظیم محمد و حم عا و عطا و اوجب لازم باشد ۱۲ مولود بنظر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

الابالغرض لیکن ایشان ہم معونۂ انسان گنند ہم بطریق مادی و غیر مادی
 آله و ہم بطریق خدمت بالذات بالعرض چه عناصر و چه ترکیبات ایشان
 و نباتات و حیوانات غذای او این عونۂ بالما و هست هر یک از عناصر
 آلت افعال طبیعی و ارادی می سازد و چون آب آتش و رطوبت غذا و تسخیر و تهرین
 و بدرقه غذا و مواد و غیره که سبب ترویج و حست خاک درخت مادی و غیر مادی
 مسکن و نظائر آن چنین در نباتات و حیوانات بعضی از غذا و بعضی را و
 می سازد و بعضی را استخدام نماید بلکه اجرام فلکی را استخدام میکند چه فصول که از
 اجرام سماوی حاصل میشود و حسب سیر صواب اسباب افعال خود چون افعالیات
 می سازد و چنانکه لولاک لما خلقت الافک بان شفا می نماید و تورات مکتوب است
 یا ابن آدم خلقتک لاجل ان تاعبد الله و خلقتک لاجل ان تاعبد الله و خلقتک لاجل ان تاعبد الله
 نماید بر سجده و ملاکه انسان را بر منکشف شود و حست و حست انسان
 و حیوانات ظاهر است و ملاکه نباتات بر وجه ساجدان حیوانات بر هیئت الکاف

[illegible][illegible]

[illegible]

و رعیت گفته شده و هر چند تربیت او زیاده کند این محبت زیاده شود و دیگر آنکه بگوید
 او پسند حاصل مطالب دارد و وجود او بعد از خود بقای ثانی میداند و این معنی اگرچه
 به تفصیل کثیر در از معلوم نیست اما شعوری اجالی بان از تشبیه به آنکه صفتی
 را از برای حجاب بیند و در حدوث محبت غیر آن این نوع از علم کافست و محبت
 فرزند پدر را محبت پدر را که سرست چه وجود او سبب وجود پدرست و تا خرازد
 بعد از مدتی برین حال اطلاع یابد مانند آنکه پدرانه بیند و مدتی با او متخلف نیاید
 حاصل نکند و این محبت در شریعت فرزندان را محبت والدین و رعایت ایشان
 و صیت بسیار فرموده من غیر لکس و اما محبت برادران از مرتبه محبت پدر فرزند
 کمتر باشد چه ایشان در مرتبه سبب وجود و شریکند و شرکت متفقین نوعی از نیاز
 تواند بود و بعضی حکما سوال کردند که برادر بهترست یا دوست در جواب گفت برادر
 گاهی بکار آید که دوست باشد و باید که محبت سلطان رعیت را محبت پدرانه باشد
 طریقه شفقت و مهربانی مسلوک نماید و رعیت باید که سلطان را اطاعت و انقیاد

و رعیت گفته شده و هر چند تربیت او زیاده کند این محبت زیاده شود و دیگر آنکه بگوید
 او پسند حاصل مطالب دارد و وجود او بعد از خود بقای ثانی میداند و این معنی اگرچه
 به تفصیل کثیر در از معلوم نیست اما شعوری اجالی بان از تشبیه به آنکه صفتی
 را از برای حجاب بیند و در حدوث محبت غیر آن این نوع از علم کافست و محبت
 فرزند پدر را محبت پدر را که سرست چه وجود او سبب وجود پدرست و تا خرازد
 بعد از مدتی برین حال اطلاع یابد مانند آنکه پدرانه بیند و مدتی با او متخلف نیاید
 حاصل نکند و این محبت در شریعت فرزندان را محبت والدین و رعایت ایشان
 و صیت بسیار فرموده من غیر لکس و اما محبت برادران از مرتبه محبت پدر فرزند
 کمتر باشد چه ایشان در مرتبه سبب وجود و شریکند و شرکت متفقین نوعی از نیاز
 تواند بود و بعضی حکما سوال کردند که برادر بهترست یا دوست در جواب گفت برادر
 گاهی بکار آید که دوست باشد و باید که محبت سلطان رعیت را محبت پدرانه باشد
 طریقه شفقت و مهربانی مسلوک نماید و رعیت باید که سلطان را اطاعت و انقیاد

و رعیت گفته شده و هر چند تربیت او زیاده کند این محبت زیاده شود و دیگر آنکه بگوید
 او پسند حاصل مطالب دارد و وجود او بعد از خود بقای ثانی میداند و این معنی اگرچه
 به تفصیل کثیر در از معلوم نیست اما شعوری اجالی بان از تشبیه به آنکه صفتی
 را از برای حجاب بیند و در حدوث محبت غیر آن این نوع از علم کافست و محبت
 فرزند پدر را محبت پدر را که سرست چه وجود او سبب وجود پدرست و تا خرازد
 بعد از مدتی برین حال اطلاع یابد مانند آنکه پدرانه بیند و مدتی با او متخلف نیاید
 حاصل نکند و این محبت در شریعت فرزندان را محبت والدین و رعایت ایشان
 و صیت بسیار فرموده من غیر لکس و اما محبت برادران از مرتبه محبت پدر فرزند
 کمتر باشد چه ایشان در مرتبه سبب وجود و شریکند و شرکت متفقین نوعی از نیاز
 تواند بود و بعضی حکما سوال کردند که برادر بهترست یا دوست در جواب گفت برادر
 گاهی بکار آید که دوست باشد و باید که محبت سلطان رعیت را محبت پدرانه باشد
 طریقه شفقت و مهربانی مسلوک نماید و رعیت باید که سلطان را اطاعت و انقیاد

حساست با سطا طایس گفته محبت مشوق زود ترفع گر بچونانکه ز مشقت
زود تبا شود پس باید که با خالق خلق طریق عدالت مسلک دارو با هر یک که
حق است حاصل کند و مقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب نسبت با
بطریق قربت و پیوستن این ایمه ملت با انبیاء و احکام و احسان تعظیم و است
سلاطین با جلال و مطاوعت با والدین با کرام خدمت با هر یک از احادنا
برق و مخالفت و محاکمات که محبت نعم نعم علیه ایشتر است ازین چه و بنده
و احسان کننده و بخواد و خواهند و ادب است دارند و محبت با تمامی ایشان
دارند و آفریننده چون از بهجت تنگناص حق خود سلامت و فرخنده خواهد
مال خود را دوست داشته باشد بخلاف محسن که محسن الیه را بی توقع
دوست دارد بلکه از آنجست که قابل از خیر است و محسن الیه را این نوع محبت
محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد و محسن را بالعرض و ایضا
محسن چه کسی در ایصال نفع به محسن الیه نمود پس شبیه کسی است که مالی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مستحقان از دست او است
 احسان او را قبول کنید
 فقر خدای خود را قبول کنید
 بیسبب خود را قبول کنید
 غنی خود را قبول کنید
 باسط غایت او را قبول کنید
 باطن او را قبول کنید
 مستحقان از دست او است
 احسان او را قبول کنید
 فقر خدای خود را قبول کنید
 بیسبب خود را قبول کنید
 غنی خود را قبول کنید
 باسط غایت او را قبول کنید
 باطن او را قبول کنید

و تعجب حاصل کرد و باشد هرگز آنرا دوست دارد و در حدیث آن حضرت است
 نماید بختلاف کسی که بی مشقتی مالی باورسد که قدر آن نداند و بپای آن حساب
 مرغی ندارد و لهذا ما در سنه زنده را دوست تر از پدر و در چه مقاسات هیچ و
 در تربیت او بیشتر نمود و هم ازین سیاق است آنکه شاعر شعر خود را دوست دارد
 و اعجاب او بان بیش از دیگران باشد و چون محسن الیه قابل است و او را
 در قبول نیست اما محال محبت او محسن او درین مرتبه نباشد پس باین مقدمه
 محبت محسن الیه را بیشتر از عکس باشد و بهترین انواع محبت است که
 نشأ آن محبت خیر و کمال حقیقه باشد که آن لذت عقلی است و متعلق
 بجوهر نفس نه به احوال و اینجاست که قواعد این محبت از جهت خلأ
 امین و محفوظ است و رعایت و تمیز را با ساحت آن را نیست بختلاف
 دیگر انواع محبت که بزرول سبب نائل شود چنانچه مضمون آیه الا خلا رینو
 بعضهم لبعض عدا الا المتقین مشعر بر آنست و این لذت حقیقتی و

و تعجب حاصل کرد و باشد هرگز آنرا دوست دارد و در حدیث آن حضرت است
 نماید بختلاف کسی که بی مشقتی مالی باورسد که قدر آن نداند و بپای آن حساب
 مرغی ندارد و لهذا ما در سنه زنده را دوست تر از پدر و در چه مقاسات هیچ و
 در تربیت او بیشتر نمود و هم ازین سیاق است آنکه شاعر شعر خود را دوست دارد
 و اعجاب او بان بیش از دیگران باشد و چون محسن الیه قابل است و او را
 در قبول نیست اما محال محبت او محسن او درین مرتبه نباشد پس باین مقدمه
 محبت محسن الیه را بیشتر از عکس باشد و بهترین انواع محبت است که
 نشأ آن محبت خیر و کمال حقیقه باشد که آن لذت عقلی است و متعلق
 بجوهر نفس نه به احوال و اینجاست که قواعد این محبت از جهت خلأ
 امین و محفوظ است و رعایت و تمیز را با ساحت آن را نیست بختلاف
 دیگر انواع محبت که بزرول سبب نائل شود چنانچه مضمون آیه الا خلا رینو
 بعضهم لبعض عدا الا المتقین مشعر بر آنست و این لذت حقیقتی و

و غیره
 و این است که کبریا درین علم و قدرت چنان
 توانی عزای و بزرگی که درین جنتی است
 و ازین هم است که درین علم و قدرت چنان
 توانی عزای و بزرگی که درین جنتی است

این کتاب شامل اخلاق
 فیاض است و در این کتاب
 مایه نشسته نفوس از رنج و غم
 که غافل از لذت و حلاوت
 ازین باب باور دارد که اگر در دنیا
 خود را کم آلوده کند و در دنیا
 بعضی مودات و تعلقات خود را کم کند

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

حاصل شود که از آفتاب ملکات فاضله فایز گردد و نفس و پرده از ویران او و عالم عقلی حجاب بین نفع شده و بهر وحدت حقیقی صرف و حق محض تعظیم	
و لذت سراسر می شود و بیت	آن یار که در پرده سپهر انجمن بود
از علم بصیرت آید و از گوش باغوش و این مرتبه بلند ترین مرتبه است و از رنجت حکما از رفوق مراتب سعادات انسانی اعتبار کرده اند چه امر است از آثار تو امی طبعی نفسانی غیر تعلقات جسمانی صافی نگردد و حال این کمال است و آساکه خود می داند که بعد از این است و حاصل است و بعد از این است	
و حاصل دوست طلب میکنی ز خو بگذر	که در میان تو و او بجز حاصل نیست
و دیگر گویند بعد از این است و حاصل از چه یافت	خود را گذار و شایسته بدست بدست
و از ساطع ایزد گفتم که چون خدا می آید کسی را دوست دارد و او را بداند چنانکه و دوستان تو را هر صاحب دوستان کنند و در اخلاق ماضی می آید که این لفظی است که در لغت اطلاق میکنند و این سخن ظاهر نیست چه نظر از آن در کتاب و سنت است	

بجای آن که در غفلت و غفلت
 در این کتاب

محمد باقر میرزا

[illegible][illegible]

مفهوم به است
فوقی از این
تفاوت در
حال بی تفاوتی
مستند که در
از نیست اما
این نشان
است که

و یک مرتبه تواند بود پس توافق و عقاید که بیان اشارت فیت برین وجه
صورت بند و که همه و امری محمل شریک باشند اگر چه در بعضی ابر تفای
آن اطلاق باشد بیا نش آنکه طبقه عالی که تبارید الهی مویذ اند و از الوات
تعلقات طبیعی مجرد و مبد ر حقیقه را بصفت جلال و سمات جمال باشند
کینیت صد و سلسله موجودات از مبد ر بر ترتیب واقع طایع باشند و
نفس را بروئی که مطابق نفس الامر باشد تصور نمایند و چون نفس را درین
حقیقه تعلقی بقوت چند هست که سبب آن را که صور معانی جسمانی میکنند
چون حس مشترک و وهم و خیال و آن قوی را بحسب اختلاف از جه بصفا که
در تب است و در هیچ وقت هیچیک از این قوی نه در جواب نه در سید
مطلوب مطابق نیست پس در آن حالت که نفس انسان بصورت حقانیت نقش
بر آینه و آینه آن قوی صورتی مثالی ملایم آن معانی شکل شود چه او اگر معانی
ساز جبری شوب صورتی و همی در شاه تعلقه بسیار است و نسبت

در این صورت
شده و مفهوم
نقشه و تکرار
محل برای
بنی و اوست
آتش را می
باز و قوت
یکند معانی
مستند است
حقیقه و آن
موجود است
اول از این
بسیار است
بکثر و شان
نظایر آن
فان از حقه
مگر بنده

[illegible]

باشد سوم مقدار آن و ایشان طائفه باشند که موازین و این است میان
اهل مدینه نگاه دارند تعیین مقادیر شایسته برای ایشان مگر آن باشد و حدیث
ایشان حساب و استیفا و بدهی و طلب و نجوم باشند و در میان ایشان
طائفه باشند که در راه از تعرض اعدا و تغلبان نگاه دارند و غلبه
طریق و کفایت ایشان مربوط و جماعت ایشان جماعت قریه
باشد پنجم باب الاموال و ایشان جماعتی باشند که ثیاب و اقماع و لباس
طوائف از ایشان منتظم شود خواه از جهات مساعدت و معانیت خواه
از وجه خراج و جماعت ایشان حرف مختلفه و کاسبی مختلفه و در حالت
نست که هر طائفه از این طوائف را بل هر شخص از طائفه در هر خود دارند
باید که یک کس اصناعات مختلفه مشغول نگردانند زیرا که موجب تحریف طبیعت
و هیچ کدام کمال معتدبه نیست ساینده چه کسب کمال هر صنعتی را وقتی و تو
لائق باید چون وقت و توجه بر موزع شود همه در مرتبه قصور و اندک چنانچه گفته

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فی ظلمة الشمس اثنینک من کل | این قسم را مثالی روشنتر از آفتاب
 عالما بولت صاحب مانی سلیمان مکانی است که اگر بایم کشف و تحقیق
 بیشتر بنظر آید تا شیرین بین و زکاء خجسته اما که صبح صادق یوم نبی السراطلا
 منظر موجود است فرموده اند چه باندک زانی ملک ملت را رونق و بهجت بپاشد
 افزوده طوائف انام کنیف امان از حوادث زمان آسوده گرگ و میش از کجا
 خورده شاهین و راج و یک ششیا ن جواب که باده تعالی آفتاب شد
 را که شمع احسان شرق و غرب عالم برانید و راج افعار روز افزون را و
 عین الکمال زوال و صمت بهبوط و بال مصون مامون و سیاست
 و از القلی خوانند و من اصحاب بن شهادت عباد الله و تحریب بلاد و اسباب
 و ایشا را دومی نباشد و باینکه تنی بیکت و زی و متصل بشتاوت است و اگر
 چراپد شاه ظالم چون نانی است نانی که برومی برت نمند هر چند اساس آن
 بتاب آفتاب عدالت الهی که اخته گردد و بنامندم شود و بزرگان خرد و آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

که بخردند و نیزه که از چشبه پیرونی گیرند گنج خسروی هموز توان کرد و از پای ملخی که اند
دست موری خفیه بایند سفره سلیمانی تزیینت توان نمود و باز عودی که مرشوش
بجوب از مال مظلومان بنیو است مانند آل آن جز ناله زار نباشند یا که شراب از
خون لچارگان کینند از خنده آن جز گریه غمی حاصل نیاید و از شاد
آن جز خمار و لام و استقام زاریه از در انداختن سیدی که بغارت برادر دروغ
توان ساخت اگر کند و لوحی که اجتماع جمیع تالیفات بر اینده شمس مستند شهریار
و امثال توان کرد و سپری که از مال یمین بی سامان با فواید شیر قضا نشود و جوی
که از وجه گدایان میان سازد و دفع تیغ بلا نگر و بلکه از سهام حواش و شادمانی
امان یافت که باطن پاک در ایشان صفائی دل پناه آید و در حصول نهایت صفا
و آرام بندگی راوست او که در وقت توجیه اسفار و افهام احوال و خود را به قدر
از خاطر میماند ربه ساکنان خاقانه جوست تاج سلطنت بر سر مودی قرار یافت که
را از خاطر بی سرایان تاج شمس طلبید تحت خلافت مستقر با توایم که

۱۲
مجلس شورای اسلامی
فصل اول در بیان احوال و حال
کلیه امور و احوالات
کلیه امور و احوالات
کلیه امور و احوالات
کلیه امور و احوالات
کلیه امور و احوالات
کلیه امور و احوالات

معالجات طبوی ازالت آن سعی میکردند بجاح مقرون نمیشد تا ویزی که تمام طها
جمع کرده بودند کتبه احضار کردند و این باب مطارحه میکردند یکی از مذخری خاص
در مدح چون حال مشابهه کرد و گفت یا امیر المؤمنین یا امیر غزوة من غنمات الملوك
ما من اطباء اگر گفت احتیاج علاج نیست که بعد ازین قدام بین امر نخواهم نمود چه
صبر بر مقامات شد و مدحیه بر مفتاح ابواب مطالبانیت و در حدیث است قرین
بیاوردن کج تنجیسم بسیار باطمع در آل مردم مضطر نشود ششم لشکریان منافق
نسب چه برآیند موجب خنداب خواطر و مهابت و وقار خواهد بود و این خصلت
نیست اما اولی است و بسیار لشکری متوسط آن چهار خصلت علویت را می جوید
و عزت حاصل توان کرد پس عمد و همین چهار باشد احمد به تعالی که حضرت پاد
دین پناه را جمیع این خصال حاصلت و ذات کریش نهایت معالج است طلال
و اصل و چون سبق تمیذ یافت که پادشاه طبیب عالمست و تلخیص از معرفت منصف است
و در کیفیت علاج آن گزیری نیست پس برآیند بر سلطان احبب باشد که مرض خلکت

[illegible]

مستحق العفو
و هو الذي كان
سنة استغفار
من عيوب

۲۷۶
 ۱. علم و فنون
 ۲. اقتصاد و معیشت
 ۳. فرهنگ و ادب
 ۴. سیاست و حکومت
 ۵. حقوق و عدالت
 ۶. تاریخ و جغرافیا
 ۷. فلسفه و منطق
 ۸. علوم و فنون
 ۹. هنر و صنایع
 ۱۰. ورزش و تفریح

برقانون عدل رود و هر یک از طبقات مردم او مرتبه خود دارد و ایشان را از طبقات
تعدی طلب نیست یا دینی منع نماید بر این مملکت با نظام باشد اگر برخلاف این باشد
هر طائفه را داعیه نفع خود آید یا ضرر دیگران بر خیزد و بواسطه فساد و
ابطال الفت انحلال این بر تخریب معلوم شد که هر وقتی ایمان اصحاب این مملکت بود
و سلوک سیرت است این نمودند و از دزدان بود و چون علم و عدالت میان ایشان
شده وی بزرگال نهاد چه بمقتضای مقدمات سابقه این مانت طریقه سلاطین باشند
پس چون پادشاه اتباع او در ظلم کوشند کسی را نیز داعیه ظلم که در حضرت کنون
بحرکت آید و میل بغلبه کند و چنانچه تقریر است وحدت عالم جمیع مکر و پیوسته
سودی بفساد مزاج عالم شود و لهذا گفته اند که المملکت تبعی مع لک غیر و لا تبعی مع
الظلم حکما گفته اند دولت را بدو چیز نگاه توان داشت یکی تباکات استقامت میان افغان
و دیگر بنا رعیت و اخلاص میان دشمنان چه کسی که دشمنان بهر گیر مشغول باشند
ایشان را فراغت قصد دیگری نباشد از خجسته چون اسکندر مملکت را غلبه و استقامت

[illegible]

۵۸
جیمه خاوری دولت ای
سبب بلا داشت در
از ناعت و انقضا
کون مافات ایسکه
بروایان از دست
است

بر طبقات دیگر حاکم گردانده گفت اندک هرگاه که ارباب علم و کمال باشند
پادشاه سرد و باشند نشانه ترقی دولت و تزیینت اوست و باشد حکایت کرد
که حسن بویه که در عهد خویش والی مملکت می بود و بخت نکند بطما ایسا لطیف
خود ممتاز توبی بغرامی روم رفت و در مبادی قال غلبه اشک اسلام شد
و بر کف استیلا می تمام میسند بعد از آن غیبر ایل روم و یافت از طرف
الشکر جمع کرده روی به لشکر عراق نهادند و ایشان اندام یافتند و غنی انبیه
بتلاشد ملک روم شد و هر از آن روز و خود اندام یافتند و غنی انبیه
از ایل می بود چون معلوم کرد که او از می است گفت اگر ترا پیغامی در هر مباد
خود برسانی گفت می خدمت کنم گفت حسن بویه ای که که قبیله منقصین قصه آدم
عراق را خراب سازد ما چون نرسیدت و احوال تو منقص نمودم معلوم شد که قبا
دولت تو هنوز متوجه اوج کماست و ترقی در اوج اقبال چنانست که انقباض
دولت می منقص و ایل منقبض انوار و انتقال نمند و میان حضرت علم

غفلت خاکی بگریز اولاد و بر جوی کسب
 میرزا یزدان «عجائب» سیل و استیلاست یافت
 ششون لشکر ما مسدود کرد و بر سر راه
 زبانه ای را بر سر جبهه زد و بر سر
 لشکر را زخم کرد و بر سر اسلام غالب آمد
 قیصر از آنکه بر سر سرایان و بر سر
 اسلامیان در میان بجای آن حال و
 بر گشتند ای مشرق نشینند و با یک
 جمع کرد و مقابل شد و بر سر
 اسرار فتح یغنی بمید و بر سر
 بستن و بر سر قسطنطنیه اول
 و سکون تا از فتح حامی اول و سکون
 و بر سر حامی تا اول و سکون آفاق و
 گشودن و از دست و پنهانی و بر سر
 بهشت و بر سر

مستطابانی که در مسکو
مکرمون داشتند و محتضانی بودند
نیم شهر است که آن را ملک
اوم است از این باب
و نامش بران غایت
یعنی از آن شود و اینجا
مستطابانی که در مسکو
مکرمون داشتند و محتضانی بودند
نیم شهر است که آن را ملک
اوم است از این باب
و نامش بران غایت
یعنی از آن شود و اینجا

و مضامط الله اولی و این طبق جمعی که امید اصلاح ایشان باشد تا ویت باشد
 باینکه جمعی که امید اصلاح ایشان نباشد اگر شر ایشان غیر شامل باشد پاد
 بمقتضای اسی صحیح با ایشان ارات فراید و اگر شر ایشان عمومی شود
 ازاله شر ایشان شرعا و عقلا واجب باشد بطریق که است و اولی بود طریق دفع
 شرکی حبس است آن منع از محالطت با اهل مدینه است دوم قید آن منع از
 منفعت سوم نفی آن منع است از دخول در مدین اگر باین امور منع نشود
 را و جوار قتل و خلافت و اطراف احوال ایشان آنکه بقطع عضو کسی که الت شر باشد
 مثل دست پا و زبان یا ابطال حسی از هر یک آنکه نمایند و حق آنکه درین
 شریعت حقه باید نمود و حقه و شرعی از قطع قتل و محل خود اقدام باید نمود
 از زیاده بر آن محرز باید بود چه فرموده من یعد حد و الله فقد ظلم نفسه و بر قتل
 مشغوف نباید بود اگر کسی شرعا مستحق باشد جسم بر او نباید کرد و چنانچه
 و لا ماخذ کم بها افترقی دین الله چنانکه طیب اسی سلامت باقی اعضا قطع

و این است که اگر شر ایشان عمومی شود
 ازاله شر ایشان شرعا و عقلا واجب باشد
 بطریق که است و اولی بود طریق دفع
 شرکی حبس است آن منع از محالطت با اهل مدینه
 است دوم قید آن منع از منفعت سوم نفی آن
 منع است از دخول در مدین اگر باین امور منع
 نشود را و جوار قتل و خلافت و اطراف احوال
 ایشان آنکه بقطع عضو کسی که الت شر باشد
 مثل دست پا و زبان یا ابطال حسی از هر یک
 آنکه نمایند و حق آنکه درین شریعت حقه
 باید نمود و حقه و شرعی از قطع قتل و محل
 خود اقدام باید نمود از زیاده بر آن محرز
 باید بود چه فرموده من یعد حد و الله فقد
 ظلم نفسه و بر قتل مشغوف نباید بود اگر
 کسی شرعا مستحق باشد جسم بر او نباید
 کرد و چنانچه و لا ماخذ کم بها افترقی دین
 الله چنانکه طیب اسی سلامت باقی اعضا قطع

و این است که اگر شر ایشان عمومی شود
 ازاله شر ایشان شرعا و عقلا واجب باشد
 بطریق که است و اولی بود طریق دفع
 شرکی حبس است آن منع از محالطت با اهل مدینه
 است دوم قید آن منع از منفعت سوم نفی آن
 منع است از دخول در مدین اگر باین امور منع
 نشود را و جوار قتل و خلافت و اطراف احوال
 ایشان آنکه بقطع عضو کسی که الت شر باشد
 مثل دست پا و زبان یا ابطال حسی از هر یک
 آنکه نمایند و حق آنکه درین شریعت حقه
 باید نمود و حقه و شرعی از قطع قتل و محل
 خود اقدام باید نمود از زیاده بر آن محرز
 باید بود چه فرموده من یعد حد و الله فقد
 ظلم نفسه و بر قتل مشغوف نباید بود اگر
 کسی شرعا مستحق باشد جسم بر او نباید
 کرد و چنانچه و لا ماخذ کم بها افترقی دین
 الله چنانکه طیب اسی سلامت باقی اعضا قطع

لایحه پیشنهادی
مجلس شورای ملی
در باب اصلاح
قانون مجازات
و تعزیرات
مجلس شورای ملی
در باب اصلاح
قانون مجازات
و تعزیرات

در این تشریحی تواند بود و چون مخصوص شخص احد است از بجزیرات نمیکند چون
قدت پس بهر یک از ذوات طلبه بعنوان شخص باشد و بعضی که در آن حال است
و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظر و رای سلطان اند و تا آنچه محاسب
صاحب اول و اصلاح داند اعمال فرماید و ایرجاست که اگر مقتول را وراثت
نباشد و وراثت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط به بیت سلطان
اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت و قسط گردد
که سلطان بنفس خود توقف احوال رعایا نماید هر یک را بحق خود از ازار
و کرامات فائز گرداند و تحقیق بمنصی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
راه سلطان باشد و اگر همه وقت میسر نشود و وزیری معین ارباب حوائج را که برود
تا بی واسطه عرض حوائج و رفع سوائع حضرت سلطان نمایند و لو که عجم را قوی
معین بوده که طاعت آنست و او را راه عام بوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و آله و سلم فرموده که هر کس که اسد قحط و ولایت امری از راه مسلمانان یا بقتل و غیره

در این تشریحی تواند بود و چون مخصوص شخص احد است از بجزیرات نمیکند چون
قدت پس بهر یک از ذوات طلبه بعنوان شخص باشد و بعضی که در آن حال است
و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظر و رای سلطان اند و تا آنچه محاسب
صاحب اول و اصلاح داند اعمال فرماید و ایرجاست که اگر مقتول را وراثت
نباشد و وراثت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط به بیت سلطان
اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت و قسط گردد
که سلطان بنفس خود توقف احوال رعایا نماید هر یک را بحق خود از ازار
و کرامات فائز گرداند و تحقیق بمنصی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
راه سلطان باشد و اگر همه وقت میسر نشود و وزیری معین ارباب حوائج را که برود
تا بی واسطه عرض حوائج و رفع سوائع حضرت سلطان نمایند و لو که عجم را قوی
معین بوده که طاعت آنست و او را راه عام بوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و آله و سلم فرموده که هر کس که اسد قحط و ولایت امری از راه مسلمانان یا بقتل و غیره

در این تشریحی تواند بود و چون مخصوص شخص احد است از بجزیرات نمیکند چون
قدت پس بهر یک از ذوات طلبه بعنوان شخص باشد و بعضی که در آن حال است
و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظر و رای سلطان اند و تا آنچه محاسب
صاحب اول و اصلاح داند اعمال فرماید و ایرجاست که اگر مقتول را وراثت
نباشد و وراثت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط به بیت سلطان
اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت و قسط گردد
که سلطان بنفس خود توقف احوال رعایا نماید هر یک را بحق خود از ازار
و کرامات فائز گرداند و تحقیق بمنصی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
راه سلطان باشد و اگر همه وقت میسر نشود و وزیری معین ارباب حوائج را که برود
تا بی واسطه عرض حوائج و رفع سوائع حضرت سلطان نمایند و لو که عجم را قوی
معین بوده که طاعت آنست و او را راه عام بوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و آله و سلم فرموده که هر کس که اسد قحط و ولایت امری از راه مسلمانان یا بقتل و غیره

۲۸۶
 در محبت بر وی ارباب حاجات و مظلومان بنده و حق تعالی در وقت حاجت نصرت
 در محبت بر وی ارباب حاجات و مظلومان بنده و حق تعالی در وقت حاجت نصرت
 بن الخطاب رضی الله عنه چه کسی را تفویض لایقی فرمودی او را وصیت
 کردی که اگر ارباب حاجات محجوب نشود و در بر و ارباب ایشان بنده و حضرت امیر
 علیه فصل صلوات الله علیه عافو و الله من ولی من امر امتی شیئا و رفیع
 کافزق به و من ولی من امر امتی شیئا فاشق علیهم فاشق علیه و در آثار ائمه
 که فرعون با آن طغیان و کفران در حمایت و وصالت نیکو بود ولی آنکه سلسله
 بود و ارباب حاجت ابا اسانی وصول با و مقصود دیگر آنکه علیه جود و در محبت
 و طوائف انام را از موائد انعام عام احتیاط نمایند و مبالغه او در کرم بمرتبه بود
 روایت کرده اند که زنی از بنی اسرائیل را وضع حمل شده و اغذیه که مناسب حال
 باشد در مطبخ معذب بود چون از محضی خبر یافت آتش تهرش اشتعال پذیرفت
 و طبعیان را در تنویر غضب عرضه ناره هلاک ساخت و بعد از آن تضرع کرد

[illegible]

و نظم امور بها و کنی پس باید که عریض را با التزام قوانین عدالت و کتاب
فضیلت تکلیف فرماید چه همچنانکه قوام بدن طبیعت است و قوام طبیعت بنفس
و قوام نفس بعقل قوام مدینه بملک است و قوام ملک بسیاست و قوام سیاست
بحکمت که عین شریعت است و اما موجد و مبرهنه شریعت باشد انتظام حاصل
تواند بود چون ازان منج قویم انحراف یا بدعت و فتن ملک بر و افراط
گوید *أَحْضِطِ النَّاسَ حَقَّكَ* یعنی شریعت را نگاه دار تا شریعت ترا
نگاه دارد و چون از قیام جمیع عدالت فارغ شود و عیان همت را بجانب
و حسان منعطف سازد چه هیچ خصلت اشرف از فضل و احسان نیست چنانچه
بفصیل مبین شده و در احسان نیز رعایت مقادیر استحقاق باید نمود و باید که
احسان قرین هیبت و جلال باشد چه با سقوط هیبت احسان بسبب بیاض
زیر و ستان و از دیار طمع ایشان گردد و اگر مثل حراج تمام ممالک یک
لس و هند را ضعیف نشود و اسطاطالیس اسکندر را پوت کرد که باید که مظلومان

کدامی خستلاق
میوه او راست نیستی «
نگار و او بنیادی زیات
دوسر از ابدی علیین
حق سبحان و تعالی هسته شایع
نوازیست بکار چو یازده و پوسه
در دگر که مکنای نیست
ایش را باغ و درخت نیست
سرت و باغ

منه عجبی را که اینها را در این زمانه
می بینم که در این زمانه
از این زمانه که در این زمانه
از این زمانه که در این زمانه

شادان و آرمیده و آید و پیشان
گشای کون و کاشان و
مستور از آن آبرو
شهر و جا و غیب و آبرو
بزرگ شهنشاهت
عزت زین
شادان و آرمیده و آید و پیشان
گشای کون و کاشان و
مستور از آن آبرو
شهر و جا و غیب و آبرو
بزرگ شهنشاهت
عزت زین

از تو هست بسیار باشد تا عرض حاجت تو اندر و اشکریان و مجتبران از تو است
بسیار باشد تا بظلم و جور اقدام نکنند و حضرت سید المرسلین علیه الصلوٰه و السلام
بحکم آنکه منظر انوار تجلیات جلالی و جمالی و محبتی اما عظمت الهی و نهایت
بود و مهابت در مرتبه شست که ابوسفیان در وقتی که هنوز مسلمان نشده بود
معا به نزد آنحضرت آمد چون باگوشه گفت اشد که من ملوک را اقبال
بسیار دیده ام و از هیچ کدام این عجب و هیبت در دل خود نیافتم و لطف و
درجه که روزی بی پیش آنحضرت آمد میخواست که عرض حاجتی نماید و بانا
شعه انوار قدس که از وزن نفس مقدس حضرت مصطفی بر او یو اینیه منظر
منعکس شده بود و هشتی هر چه تا سرداران زن ظاهر شد حضرت چون بر منحنی
اطلاع یافت فرمود ترس که من پسرنی از عربم که قدید بخور و قصد آن حضرت
تسکین عجب و مهابت از دل آن زن تو و عرض حاجت تو اندر و تکبر بکبر
و تواضع بکینان وزیر دستان از اخلاق کرامت از وظائف ملوک آنکه

تعالی بیخیزد و اراده
کرمه شعله ایست
نورین بر صورت بدین
و بکون شین خازن خلافت
چو کمر در اول بکون
ازینش و بعد در شش
نقشه تخیلی بوی که
توید من شست بدین
آنکه من شک کردی که در آن وقت
صحت بیان کردی بخود و پادشاه
گشت که از در ملک تار شند و
خاک شد با نعمت و حال نام آید
باز از خجسته حکما و عده اندر
نامی اخیر آدمی از دیرین نیست
نقش بیان گفت و این در میان
دشمنیت اگر سلب نیست
نظن بپای چشم سلطان آن
لا کند و از آن اهل حق
چون غنی باشد و شاد و
سبب حال شود و شاد
و عجب شاد گردد و این
صاحب الغفران است
اسرار

و عظمت صاحب قدرانی باین فرو شکویشتمیه آید تعالی این دوزخ فلک شد
و منتهی سیه معدلت و رفت را که بمن الظار عنایت فیض انوار محبت
ایشان مین زمان روشن و بیط جهان گش گشته در اوج قبال و من
جدا از این مال و موی زوال مصون دارا و دوزخ سعادت و جود و دوزخ
چون سلسله زنجیری با اول متصل مقرون و منتهی و کما یقال و العارفین هم و
لمن خیرهم در آداب خدمت و رسوم مقربان سلاطین و ارباب دولت
طریق عامه مردم و معاشرت با سلاطین و حکام آنکه بدل با ایشان محبت
ورزند و بران شاد و مدحت گویند و ابرکان بر طریق طاعت و خدمت
و در مثال او امر و نواهی چون خلاف امر الهی نباشد بقدرت
نمایند و حقوق ایشان از اجتناب و غیره و روح و خداداد نمایند و ارباب
تقاضای بخاطر دارند و در عظیم تجلیل ایشان نظام و ارباب جامع قیمت
ایمال نمایند و در وقت ضرورت باین مال فدای ایشان کنند چه در

10

100

طابق

10



ایم‌ای‌جی‌ای

1940

10

10

High

23

[illegible]

فصل در بیان احوال و حال
و در بیان احوال و حال

دنیا و اہل و ولد بوجہ عالی ایشان مرہو است و کسانیکہ وعدہ و خدا می ایشان
 باشند باید کہ بخود بریزداتی و میت تجاسر نمایند چہ صحبت سلاطین یا بدخول
 و آتش و مخالفت بشیر تشبیہ کردہ اند و الحق رعایت آداب ملائمت سلاطین
 کاری صعب است و ہر کس را کنت اریاض آن نیست بعضی شایع طریقت
 گفتہ اند کہ کسی کہ خدمت سلاطین نکرده باشد تعلیق نوزیدہ از وسوگ طریقت
 نیاید چہ مقتضای السُّلطانِ طُلُّ العایات و اہل مجلس خاصہ و ہر کس
 نفس و رعایت رسوم طریقت گرد و بہ کہ و حضرت ایشان مجال تقریب باید
 باید کہ بجاری کہ با ہنوز دست نشینول باشد و ہنوز دل در دیکہ یا داخل است
 و التزام ملائمت بر جہی کند کہ ہر وقت کہ اورا طلبند حاضر باشد و اہل حضور
 کہ موی بسامت مست محرز باشد ہر چہ از ایشان صادر شود از اہل و سہل
 مع گویندہ بزرگ بلفاق چہ ہر چہ نفع یا بد باشد از جنی میل خواہد بود
 استبظا آن جہ نماید و از از و استحسان کند و اگر کسی اقر بہ نصیحت ایشان باشد

[illegible]

۲۴

۱. **توسعه بازار** : افزایش دامنه جغرافیایی یا گستره خدمات. **۲. تنوع بخشی** : ارائه خدمات جدید به مشتریان موجود. **۳. توسعه عمق** : ارائه خدمات مشابه با کیفیت بالاتر. **۴. توسعه عمق و تنوع** : ارائه خدمات جدید با کیفیت بالاتر. **۵. توسعه عمق و تنوع و گستره** : ارائه خدمات جدید با کیفیت بالاتر و گستره جغرافیایی وسیعتر.

وہاں مناسبت منشا محبت است و کتاب آن از حیطہ مقدرت خارج پس
خود را بدین سبب منقص ناید ساخت نیز شاید کہ اور اسو اتق حقوق باشند و گری
بران اطلاع نباشد و مناقشت با او سبب انحراف خاطر اوستا شود بلکہ باید کہ
مطلقاً از رغبت خود خالی شود و ارادت خود را تابع ارادہ پادشاوارہمچنانکہ
سابق بان ایما فی وقت تادوکس یکی نمیشوند رابطہ صوت تا کہ نمیکرد و چون
یکی از خطہ و بگذرد میانہ ایشان مخالفت بل مغایرت مرتفع شود و میارزد
تمام امور ایشان منظم گردد و **ششم** در فضیلت صداقت و وظیف
معاشرت با اصدقا چون سبق تمییز یافت کہ انسان در بلوغ کمال محتاج
باستمداد از دیگر بنی نوع است قواعد استمداد بنی علامۃ الفت محبت شیعہ گردد
پس ہر چند شخص را دوستان بیشتر باشند وصول کمال اورا سہل تواند بود
و چون مرتبہ صداقت اعلیٰ مراتب محبت است این رابطہ صداقت انتظام تکمال
بیشتر باشد و صدیق حقیقی بعد دبسیا تواند بود چو نفاس ابر را ہر آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱. در قیام
 ۲. در قیام
 ۳. در قیام
 ۴. در قیام
 ۵. در قیام
 ۶. در قیام
 ۷. در قیام
 ۸. در قیام
 ۹. در قیام
 ۱۰. در قیام

عزت لازمست اگر مردم طالب لذات حیوانی و مشتهیات نفسانی اند و
 بایشان بعثت در ضرورت باید نمود و حکما این طائفه را به تشبیه توابل کرده اند که
 در اطعمه بعثت در حاجت بکار باید و شست و قنط و کثرت آن هر دو موجب فساد و شود
 و از اسطاطالیه گفت که مردم بدوست و برهه حال محتاجند و حال فانیست
 استند از حضور ایشان و نیست از دور حال شدت جنت ادا و دعا و توفیق
 احتیاج از اسطاطالیه که بی نیازترین مردم تواند بود و به تحقیق نسبت بل
 فقر و مساو که این امر چنانچه در میان این طایفه فقر و مساو نیست بل حسن
 و ثروت آفته از این طایفه اگر چه در دنیا و آخرت با یکدیگر باشد و انفاذ به قصد آ
 مردم حیات و بهر حال که بخواهی او متعین و اگر گمان بر روی این خصلت است
 که انانی خطاست بهر چه صدق صادق که در حیا اعتبار تمام عیار از نو افکار
 عالم است و در وقت قیامت مصیبتی بهر چه می بیند اگر نوز و کان بلکه دنیا
 را فیما نافع نیاید و بیای و دوشی که در می مساعدت نماید و وصول به شرف

این دیوگار را برای اتمام این مقاصد
اختصاص یافته است و باقیات این مقاصد
در محل اول از زمین الحسی
به لایق و برابری که گفته شد
مغنی و حرم بنی زینب
واحدت فیضه و کمال
نغمه گران حداد
چشمش اللغات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
مناجاة لكل شيء
والمناجاة هي الدعاء
والدعاء هو التضرع
والتضرع هو الاستغاثة
والاستغاثة هي التماس
المساعدة من الله تعالى
والمساعدة هي الإعانة
والإعانة هي التأييد
والتأييد هو التأييد
والتأييد هو التأييد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
مناجاة لكل شيء
والمناجاة هي الدعاء
والدعاء هو التضرع
والتضرع هو الاستغاثة
والاستغاثة هي التماس
المساعدة من الله تعالى
والمساعدة هي الإعانة
والإعانة هي التأييد
والتأييد هو التأييد
والتأييد هو التأييد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
مناجاة لكل شيء
والمناجاة هي الدعاء
والدعاء هو التضرع
والتضرع هو الاستغاثة
والاستغاثة هي التماس
المساعدة من الله تعالى
والمساعدة هي الإعانة
والإعانة هي التأييد
والتأييد هو التأييد
والتأييد هو التأييد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
مناجاة لكل شيء
والمناجاة هي الدعاء
والدعاء هو التضرع
والتضرع هو الاستغاثة
والاستغاثة هي التماس
المساعدة من الله تعالى
والمساعدة هي الإعانة
والإعانة هي التأييد
والتأييد هو التأييد
والتأييد هو التأييد

[illegible]

قبول نیت و در احوال نسبت با او تتم گردند باید که بر عادات و شرم هر صنفی از ایشان
مطلع شود تا آنرا بمقابل دفع کند از آنچه موجب طلق و مضطراب ایشان بود و هم
باشد و وقت خود استعمال نماید اطالون گفته بهترین طریق در دفع عادی و عیاست
که خود در فضائل که میان ایشان مشترک باشد بر ایشان جمع گرداند چه بآنکه خود در چه
رسیده یا تعرض عادی از خود دفع نموده ایشان را با دلال تسفل فرسود و تلفظ به
و غیرین و لغت نصیبت شیمه زنان ناقصانست از عادات ارباب عقل و کیم است
چرا بآنکه خود تکلیف اخلاق سفاهت شده با و لان هیچ مضرتی بنحصر رسد ایشان را
تعرض خود باعث شده باشد و حکایت کرده اند که شخصی پیش ابو مسلم مروزی
نزدی ما و در مساعی نصر سار که از قبل مروانیان الی خراسان بوده عرض نمود ابو مسلم
خوش نیامد از اجزای طبعی خود گفت اگر بخت عرض است بخون ایشان آلوده هم
ما و دان که بزبان تعرض عرض ایشان نایم چه عرض و چون و شرم را آفریند که
از این نباشد شامت نکند بان اظهار فرم نماید چه تحقیقت چنان است که شربت

[illegible][illegible]

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه

استاد این کتاب را در کتابخانه
مجلس شورای ملی
در تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۱۵
ثبت شده است
کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۱۵

سنتی است که از پیش از نبی صلی الله علیه و آله و سلم
و به قصد برت طلب و محض خیر باشد تا بر به عید خلافت الهی رسد
والله الموفق للکمال و بید و تحقیق المطالب و الال

مغرب در معنی لواحق

حکیم محقق و فیلسوف مدتی نصیر الملة و الدین محمد الطوسی که اکثر این لواحق
از پرتو اشراق انوار فواید است ختم کتاب خلاق مصری ابوصایا اظلال
نموده که شاگرد و ارسطاطالیس بنان فرموده الحق عموم نفع این لطائف کلم
در غایت حکم بر وجهیست که سر و که از ابعاد سواد شریاض او اوراق
رقم زند بلکه با قلام فهم بر الواح ارجاع ثبت کنند چون از میان قطرات
و لطائف حسن اتفاقات که آنهم از اثر دولت حضرت سلطانی سلیمان مکان
تواند بود و درین فرصت نسخه لایسرا که ارسطاطالیس بحمت میکند و القدر
که شاگرد او بود و آن نسخه نمود و نظر قاصد سیده و مشتعل بر بی نوحا جمعند بود

درست است که در کتاب
در کتابخانه مجلس شورای ملی
در تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۱۵
ثبت شده است
کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۱۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۱۵
ثبت شده است
کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۱۵

[illegible]

حیرت در امور بخاطر راه میابد از جمله درین صورت وظلمات مضائق بنی توبه
خاطر مشرق حکیم روشن متعذرست بهر وجه که میسر شد سعی بظلم اسباب
ملاقات فرمایند از ساطعین در جوابی نوشت که بهمان امری که بزرگوار
نبیل را معلوم باشد که خلعت از خدمت بنا بر چه غمت بچوبت است بلکه
بنا بر پیری ضعیف بنیه فتور قویست و چون صاحبست نیستین ساله
دستوری بیان کنم که در جزئیات بان جمیع کنی بآن از صحبت من مستغنی
اما امری عجبم ففضلا سی ایشان آنکه اگر توانی که ایشان ابله کنی تغییر
ایشان نمیتوان کرد بر آینه شبیه ایشان پیدا شود پس حد کن ایشان را
با حسن بند خو و سازشی تا هم غلص شوند و از بهرندگان تطبیع تر باشند
بعد از آن میگویی پادشاهان چهار صنف اند یکی آنکه با خود عیت بهر خشی باشد
دوم آنکه با خود خشی باشد با عیت لایم سوا آنکه با عیت خشی باشد با خود لایم چهارم
با خود عیت بهر لایم باشد و آن اتفاق محمود است و هم در چهارم

[illegible]

کتابخانه آستان سلطانی
اعضا: جبار حسن کیسی
بعید کا شوق عالم عشق
کتابخانه خدیوہ خانم
روز و دوستان کا گروہ
پیشانی بہت رب
ادیان حسن انجمن
بفاق

نقض عهد بفساد انجامیده چنانچه کسی که از تو فوت شود و سفت بنامی که شصت
صبیان ناقص است اهل ملک خود را یکسب فنون علوم امر کن کسی که
و علم فانی شده نهزید عنایت تربیت مخصوص اگر که این خصلت به دست
محبت تو در لها شود موجب و نق ملک بقای کر جمیل پادشاهی نمایان
بمیاسن چنین و خصلت و وام دهشت چه ایشان علایا اجمیل علوم
مینفرودند بر تبه که دختران خانه پدران و هنر و اداب نو این جمله
اصول طب و نجوم میدهند از دست کسی که معتمد تو باشد چنانچه
و از محافظت خود غافل مباش آن قصه را و اموش مکن که پادشاه
تحف از برای تو فرستاد و از جمله آن کنیز کی بود که او را از طفولیت بر سر پر
مطلبیت او قریب با فاعی شده بود و غرض ایشان از آن قصد تو بود و آنحال
بفرست در یافتن و ترا بنیده کرد و می اسکند بر یک دلیل حکم مکن چون لامل
شوندیل بطرف اقوی کن ای اسکندر عدل صنعتی از صفات الهی است

نقض عهد بفساد انجامیده چنانچه کسی که از تو فوت شود و سفت بنامی که شصت
صبیان ناقص است اهل ملک خود را یکسب فنون علوم امر کن کسی که
و علم فانی شده نهزید عنایت تربیت مخصوص اگر که این خصلت به دست
محبت تو در لها شود موجب و نق ملک بقای کر جمیل پادشاهی نمایان
بمیاسن چنین و خصلت و وام دهشت چه ایشان علایا اجمیل علوم
مینفرودند بر تبه که دختران خانه پدران و هنر و اداب نو این جمله
اصول طب و نجوم میدهند از دست کسی که معتمد تو باشد چنانچه
و از محافظت خود غافل مباش آن قصه را و اموش مکن که پادشاه
تحف از برای تو فرستاد و از جمله آن کنیز کی بود که او را از طفولیت بر سر پر
مطلبیت او قریب با فاعی شده بود و غرض ایشان از آن قصد تو بود و آنحال
بفرست در یافتن و ترا بنیده کرد و می اسکند بر یک دلیل حکم مکن چون لامل
شوندیل بطرف اقوی کن ای اسکندر عدل صنعتی از صفات الهی است

نقض عهد بفساد انجامیده چنانچه کسی که از تو فوت شود و سفت بنامی که شصت
صبیان ناقص است اهل ملک خود را یکسب فنون علوم امر کن کسی که
و علم فانی شده نهزید عنایت تربیت مخصوص اگر که این خصلت به دست
محبت تو در لها شود موجب و نق ملک بقای کر جمیل پادشاهی نمایان
بمیاسن چنین و خصلت و وام دهشت چه ایشان علایا اجمیل علوم
مینفرودند بر تبه که دختران خانه پدران و هنر و اداب نو این جمله
اصول طب و نجوم میدهند از دست کسی که معتمد تو باشد چنانچه
و از محافظت خود غافل مباش آن قصه را و اموش مکن که پادشاه
تحف از برای تو فرستاد و از جمله آن کنیز کی بود که او را از طفولیت بر سر پر
مطلبیت او قریب با فاعی شده بود و غرض ایشان از آن قصد تو بود و آنحال
بفرست در یافتن و ترا بنیده کرد و می اسکند بر یک دلیل حکم مکن چون لامل
شوندیل بطرف اقوی کن ای اسکندر عدل صنعتی از صفات الهی است

۲۰۳
 ۱. در این کتاب
 ۲. در این کتاب
 ۳. در این کتاب
 ۴. در این کتاب
 ۵. در این کتاب
 ۶. در این کتاب
 ۷. در این کتاب
 ۸. در این کتاب
 ۹. در این کتاب
 ۱۰. در این کتاب

راقم این شش براءت شعار و بیستم این عقد نفاست آثار فقیر جانی محمد
 بن اسعد و زانی میامین دولت خاقانی و مادر تربیت سلطانی خود آورده و در
 استفاضه شوارق لمعات انوار خاطر حکمانی نادر و انوار الایدی الایضار آورده
 لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق که سالکان مسالک استمال بنامی
 آن شمع هدایت پر تو از ظلمات نقائص طبیعت راه بنوینا لهدی قدس بر تو
 توان بر او فیض خاطر خورشید ثرایشان اقتباس نمود و در وقت که غزل
 غزالیه بخوابه بیتی بود معنی سلطان آفایم چهارم فلک در کاشی مشطبتی
 برسم قشلاق نخل و در و دو عالم ان تو ای نسیم از آن صدف و داخل طبیعت
 عزل نمو و ابر چون دیده اعدای دولت خاقانی اشک ناریدن گرفت بلکه
 چون گفت دریا نوال سلطان فیض انعام بهر یار و قطار رسانید گویی را
 هر زکره و خراپه خزان جمع آورده بود و در دستم سلطان ریخت اکنون لای قضا
 مظارطیبتی بنام می نهید عساکر منصوره را از در اصل خیریه عثمانی بهر یار

[illegible]

در میان سلطان و سلطان
 و کسب و زور و سلطان
 سلطان با فتح و سلطان
 بی شک و ارباب غایتی
 فتح اول کسب و زور و سلطان
 شکران بی شک و ارباب غایتی
 فتح و سلطان و سلطان

از فیض اسطرافت سلطان سمرات امارانی بحوی باز آمد و چو در لهای ممکنان
 که از دهمای سدر ابل طغیان تو تو گر بسته بودیم معدلت آنحضرت شگفتین
 گرفت از نظار و اشکال این سیاق تواند بود که بعد از آنکه سلسال نیت از
 اثر بروت حوادث منجمد شده و گلین طبیعت بسبب هموم و غم خویشید مقتضای
 فائض الی امار رحمة الله کیف یحی الارض بعد موتها چمن فکرت از عصار
 فطنت نور این جهان از کم گون منتق شده با آنکه ظلمات که درت علایق
 از کار آفاق و آن فرو گرفته نور این قان از غیاست خفا منطلق گشت
 و بر آن توان این ای روشن امشرق خاطر سر بر زد که بچا که مطلع
 با نوله آفتاب بر ایون حضرت صاحب مانی و لمعات اوصاف میمون سلطان
 سلیمان مکانی مشرشد مغرب این نیز از پر تو نام سعادت و فرجام ایشا
 سفینه گردد و تمهید آنکه مشرق مغرب عالم از انوار سلطنت ایشان شرفست
 مطلع مغرب این ساله نیز بمیامن آفتاب نبابت اقتساب ایشان مین کرد

تمام فیض سلطان و سلطان
 و کسب و زور و سلطان
 سلطان با فتح و سلطان
 بی شک و ارباب غایتی
 فتح اول کسب و زور و سلطان
 شکران بی شک و ارباب غایتی
 فتح و سلطان و سلطان
 تمام فیض سلطان و سلطان
 و کسب و زور و سلطان
 سلطان با فتح و سلطان
 بی شک و ارباب غایتی
 فتح اول کسب و زور و سلطان
 شکران بی شک و ارباب غایتی
 فتح و سلطان و سلطان

تمام فیض سلطان و سلطان
 و کسب و زور و سلطان
 سلطان با فتح و سلطان
 بی شک و ارباب غایتی
 فتح اول کسب و زور و سلطان
 شکران بی شک و ارباب غایتی
 فتح و سلطان و سلطان

FFM

۱۰۰

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

نائب رئیس هیئت مدیره

سید

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

کتابخانه

نویسنده: دکتر محمد علی...

اعنی نیرین فلک جهان دای و سعیدین سپهر کامکاری که یکی خورشید از
بتیغ شمع کرد و در مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته و یکی ماه صفت بفرغ
نصف ظلمت ظلم و عدوان از ملک سلیمان محو کرده اگر دو ملک افلاک از
پرتویست خورشید با غزاله در کنار چاهی گرفته و ثواب شیر یک تن جمع
شده و نین توان یک استرا میداده عرصه خاک از اثر عدالت این و پاد
گیتی پناه از طبیعت اعدا و مطلقا مخالفت گشت گرگ میش را شبانی کرده و آب
چیز را دیده نمانی نموده و ایام رفت ایشان گریبان ریده بر سر مشعل
و بخون آغشته غیر اشقی بچراغ نتوان طلبید و چشم روشن سلطنت اندک
روشنی دیده ایام از دیدار ایشانست و دوستی و رمنده خلافت اندک که قوت
از زور بازی اقدار ایشان بر که سر از طوق عبودیت این خلیفه خدای عز و جل
بیس از طوق عصمت در گردن و دید آنکه پایی از جاده اطاعت ایشان نهان
پایی بند شقاوت ابدی گردید که با چون گاهی نصب برض برک کاهی می

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

فصل در بیان احوال و حال
و در بیان احوال و حال

۱- چنانچه در کتاب مذکور در این باب آمده است که هر کس که در این باب
 ۲- در این باب مذکور است که هر کس که در این باب
 ۳- در این باب مذکور است که هر کس که در این باب
 ۴- در این باب مذکور است که هر کس که در این باب
 ۵- در این باب مذکور است که هر کس که در این باب
 ۶- در این باب مذکور است که هر کس که در این باب
 ۷- در این باب مذکور است که هر کس که در این باب
 ۸- در این باب مذکور است که هر کس که در این باب
 ۹- در این باب مذکور است که هر کس که در این باب
 ۱۰- در این باب مذکور است که هر کس که در این باب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

خاتمه الطب مع نتیجہ طب مع لبند و فکر آسمان نزد جامع کمال و فضل

نامحضور جناب مولوی محمد عبد الغفور سلمہ اللہ (شکوہ)

ایست نفوس بنی آدم نمایدش خداوند است که نفوس طالع را بطور مقرر

و در سبحان ازل لوح مخلوق را بخلاق الله و در کنار جهان و در جمیع اشیاء و ارباب

و سعادت مند می راورس که مال خندیب بلبان بلبان را و دیگر است

رواج نیز و بیان ساینده الیه سلسله است که نسبت به تقویت اخلاق

از کتاب سلوک و جلال است و از آنکه تعالی خلق را بخوبی میسر کند از عیب و غلطی و کمال

ملكوته الذي ياتيه تعالى اليه وانما هذا الكتاب باب الامام علي بن ابي طالب عليه السلام

ریاست نزدیک و دور مخفی دستور مباد که ستم خلاوت بخش دانند نامیست عذر

فإنما هي من جنسها، وإن كانت في غير جنسها، فإنها لا تكون إلا من جنسها.

بیت که از انبیا است در آنجا که عمارت از نور و در از نور است

بیش از این مرصع و غنای قصه بختیاری را مطلع اشعار اولی است

1

[illegible][illegible]

٤٢٧

[illegible]

پنجمان بی نور و بهادار تحریف و تفسیر بی رونق و تضییاع اند فتنی محض است
 موعود را بسکه نشون نصیحت و تشبیه کتاب سطور و آیت ال گرفته بود و بنحویست که
 چندین محنت و مشقت جناب خود متاع و لذت شود و اندایت جمیع را با
 عبد الغفور را که خدمت جناب مغفور را با ابطا و امتیاز است و در این نور قدس
 برانی تکمیل بقیه شخصی ماور فرمودند و بهر چند عذر با بیان کردیم گویند با اعتقاد
 نگهشوند اگر چه این بجد روان ناکرده لیاقت همچو ماورند و مگر بکمال الهی میفرمودند
 هست با بتعالی مرعایین بر گماشت با استعانت روح پر فتوح جناب خود و تحریر
 خامه برداشت و بقون غایت حضرت فصالح الایزال با این ساعات
 فراغت دست بهم داد و بجهاد است که با هر روز از این انوار تکمیلش افتاد و انجاء
 انوار جمالین منجمه انبیا از خیر ملک گوهر با خطاط جوابه بکار مصابیح نور
 فتنی کمالی پر شاد که در ای حسن خط ناخن فکر پیرایه عقدده با بنو عالم را کرده کشا
 مست در ماستطیع و الا این عاقل معانی را از در جمال نظر و توفیق و توفیق
 سر ای

[illegible]

کبریا
 دوازدهمین
 جمیع
 پروردگار
 با اسم
 کبریا
 کبریا

و باز نقش اول ثانوی شصت و پنج فضا منبج فواصل و اقص فنون عقلی
علوم نقلی حقیقت آگاه و مولو محیی عید الله که نسبت کمالش با من میسر است
فرق بین آسانست یافتن تعیین اثنی که اگر سهوی خطائی از خاصه این میرا
مکشید باشد با صلاح این باب که آن سبب محسن و تقوی بصحت متبدل گردد

۱۰ این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران ثبت شده است شماره ثبت ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ تاریخ ثبت ۱۳۰۰/۰۰/۰۰	قطعه تاریخ	این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران ثبت شده است شماره ثبت ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ تاریخ ثبت ۱۳۰۰/۰۰/۰۰
---	------------	---

<p> این طبع کشت و نری با بنفرو د آب چشمه آج آب بین بیرون سنگ </p>	<p> این طبع کشت و نری با بنفرو د آب چشمه آج آب بین بیرون سنگ </p>
--	--

	تمام شد	
--	---------	--

قطعی طرح از طعم نازیه ان شمیال منشی فدا علی خاص به

طبع انشاق حسالی گردید	گشت مشهور بحمله افاق
عیش تاریخ زروسی اجلال	گفت مطبوع کتاب اخلاق

کوهنوردی
 در صورت ملاطفت افسر
 بوند استخوان از نور
 اوسمان تصدیق شد
 یعنی صفائی کار را
 معقول نتواند
 غلط و در نیمه
 چون صفی باشد
 لازم و از هر
 فصل در اوسمان
 یعنی در صفائی
 غیر شوند
 وقت و احوال
 تا به اوسمان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

۳۳۳
 در شب و روزی بی حساب
 در این قصه و موعظه اول که
 نوشته آن از استاد
 به خطی عالی و شایسته
 مستطیع و منیر
 در کتابخانه ای از شهر
 بعضی موقوفه ای و بعضی
 به خطی کاتب

منشیہ قلم اسرار

طاهر نظر البشیر بنگی پرواگی آموز مع بسط خط الابيض کشیده بر بر اثر شفا
 ثاقب تراشیده کاغذ فی زرد و طر فی سفید چسبانده و حفه ماه و خورشید
 لوحی دور و از سیم و طلا ای کامل عیار بجا و تحریر و خبر و تصحیح میا کار سنگ
 آینه شکل چون منطقیان قضیه حمیه عکس مستوی کرده باشد
 صنعت و قلوب مستوی بیان آورده تا بدین این آتش جهان تاب بر قالب
 بمالای نخل اوی امن کلیم خرد را سر یاید بعضا و از خشیدن این کلمه اورد
 بر یک سنگ طور چشم مور را سر میانی مینا قول و وجود ارب و ادب
 از عرق لیمو و بوی صفرا خیز یا ض از نیم اسفنج آب لولو کاغذ افسر و بعضی
 و اجلی ابرق براق بارق خرمن زجاج شفاف سنگ افکن پیش از
 بخت رواق بر جبهه اعراسه تراشی سینه تراش و منقش فصل الماس و
 الماس بکار پیش تبه ایوان حکمت از صنایع صفر کتابت و اوقاف و
 حکیه خاتون فطرت از احجار جلا پروا و طبع مائیه الاحجار مرتفع حرف نورانی

[illegible]

از ان سر لاج بر کرده بمالمت سپاسم بر کرد و کاشانه افروزم صاعقه بر تان مبرو لیس استغفار
استاد و غفور جناب لوی محمد عبد الغفور انظم علی مدارج تحقیق و جهده و غفور و ابرین
تکمیل به تحقیق مثنی بل بعد تحاشی علایمان تجش کیمانت که اطراف معانی بر منضمه
قیاس با نقاش الفاظ بر قرطاس سترزم دیدند خط بر خاک کشیده حرف برین
راگزیدند که مجلس خطاطان پائین نشین آمد و مگر رخ توجیه کار فرما چون حرف
پایان سطر کر سیش بالا تر نهاد و دو دیر چراغی که از ان سواد علم روشن کرده باؤ
مداد نسی که در سواد خط روشنائی آورد و مگر کتب افتاد قطع لضمین

صد اع کر دیکھو بل از پامی زیست خویش
تحسین کنند و انجیل از پامی زیست خویش

از حار و خط پای کاغذی چو نقش است
طاوس نقش و نگاری که هست خلق

فَلْيَسِّرْ لِي سُبُلَ الْفَضْلِ كَرَّمَ شَيْبَتَا بَاقٍ وَبَدَّ الدُّجَى بِرَدِّ دَسْتِ سُهَيْلٍ
 اَتَمَّ بَقِيَّةَ الْاَخْلَاقِ لَوَاحِجِ الْاَشْرَاقِ اَعْوَانِ كَمَالِ اَشْرَقِي كَيْشَفِ
 اَطَارِ سَكَمِ وَاشْرَقِ كَمَالِ اَرْبَعِي سَيَطِفِ اَبْصَارِ سَكَمِ

[illegible][illegible]

وله قطعه یخ بصرع بی کم بیش و من نام اخلاق جلالی و طبع با لطف شعری

آن نشی میشل که منش نشی ان فیت نایش بود نگاه که پناه و شش و سبز و لطف و کرم و شان و جاست رکت از نیم ابر کرم او ب سنگ از بسکه و فایشن بموا عید سرست یار ب چه قدر لو لوش آموده بخت چون باد شمالی شده خلقش از رواج از امج گرانی نیالاست بلندش عکس از پس صدر پرده گرفت آینه پامال نخواه چو کس را ز ترشم والا نظر می کنز نگه شرف و بانی چون عام شد اصبت او کسب مال	در عالم ارواح و اجسام مثالی بست سه صد و شش و صد آیتوالی دو نور که گشته ز جبینش مثالی بس در و نافع چو نباتات جبالی در شرطیه عهد مقدم شده تالی کز دست و زبان و قلم افشاند لالی او گشته بزمین طرف قطب شمالی این گنبد گردان شده فاونوس خالی حال دل مردم بدل او شده حالی آهسته نهد پا بر صورت قالی در یافته بامیت بر سافل و عالی در قالب طبع آمده حنلاق جلالی
---	---

موجد پی تاریخ بعد حسن با گفت

اخلاق جلالی شده با طبع جمالی

منقول از...

۸۳

عکس از دست و لطف شاعر

نیش از سه عاشق با و کبر

بایان چو کلاه و شمشیر

بایان چو کلاه و شمشیر

عکس از دست و لطف شاعر

نیش از سه عاشق با و کبر

بایان چو کلاه و شمشیر

بایان چو کلاه و شمشیر

عکس از دست و لطف شاعر

ای همنان که کرب با بی الف کبر الهم عنی یا معین میفرم کنش مرئی شوق خلق و...

فهرست مضامین اخلاق حسنی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۴	لمعة ششم در بیان شرف عدالت -	۳	دعای دولت حضرت خاقانی صاحب نامی
۹۸	تبصره -		حمد الله تعالی طلال خلافت و رافقه علی العالمین -
۱۱۱	تبصره تیسیم هذه المعة -	۱۱	تمهید ب تالیف و ذکر القاب بایون بادشاهزاده
۱۱۵	حکایت -		اسلام فهد الله ملکه وسطاته -
۱۲۲	لمعة هفتم در اقسام عدالت -	۱۹	مطلع
۱۲۸	لمعة هشتم در ترتیب کتاب فضائل -	۲۵	تنویر -
۱۳۳	لمعة نهم در حفظ صحت نفس -	۳۱	تبصره -
۱۴۴	لمعة دهم در معالجات امراض نفسانی -	۳۶	اکشف غطا -
۱۴۸	علاج حیرت -	۴۰	لامع اول در تزیین فلاق و در دود لمعة است
۱۵۱	علاج جبل بسیط -	۴۴	لمعة اول در حصه یکایم اخلاق -
۱۶۸	علاج جبل مرکب -	۵۰	لمعة دوم -
۱۶۹	علاج بد دلی -	۵۹	لمعة سوم -
۱۷۰	علاج خوف -	۶۶	تنویر -
۱۷۸	علاج افراط شهوت -	۷۷	معة چهارم
۱۸۶	علاج خزن -	۸۰	لمعة پنجم -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۲۸	لمعه اول در احتیاج انسان بتمدن -	۱۸۹	علمای حسد -
۲۳۸	لمعه دوم در فضیلت محبت -	۱۹۱	لامع دوم در تدبیر منزل و در وی ششش لمعه است
۲۶۰	لمعه سوم در اقسام مدینه -	۲۰۰	لمعه اول در سبب احتیاج بمنزل -
۲۶۸	لمعه چهارم در سیاست ملک و آداب ملوک -	۱۹۴	لمعه دوم در سیاست اقوات و اموال -
۲۹۹	لمعه پنجم در آداب خدمت -	۲۰۰	لمعه سوم در سیاست اهل -
۳۰۶	لمعه ششم در فضیلت صداقت -	۲۰۶	لمعه چهارم در سیاست اولاد -
۳۱۳	لمعه هفتم در آداب معاشرت -	۲۱۴	آداب سخن گفتن
۳۲۱	مغرب در بعضی لواحق -	۲۱۶	آداب حرکت و سکون -
۳۲۲	سمت اولی در وصایای اخلاطون -	۲۱۸	آداب طعام خوردن -
۳۲۵	سمت دوم در وصایای در نظامطالین -	۲۲۰	لمعه پنجم در رعایت حقوق پدران و مادران -
۳۳۸	خاتمه الطبع -	۲۲۳	لمعه ششم در سیاست خدم -
۳۴۲	خاتمه الکتابت	۲۲۸	لامع دوم در تدبیر مدین رسوم بادشاهی در وقت بخت

خاتمه الطبع

بفضلہ تعالیٰ باریازہم نسخہ اخلاق جلالی بمبادی دسمبر ۱۳۹۴ مطابق جمادی الاول ۱۳۹۵ در تمام کتب
در مطبع مشی نول کشور طبع پوشیدہ مقبول نالہم گردید



<p>تصنیف ماہر فن مولوی مفتی غلام سرور صاحب لاہوری محزن الجواہر - از ملاطوری اخلاق میں - گلشن سروری - اردو نظم ہے تہذیب و اخلاق میں تصنیف غلام سرور لاہوری - گلہ ستم ادب - اخلاق و تہذیب و تدبیر معاش کا بیان یہ اردو میں ہے -</p>	<p>تصنیف ماہر فن مولوی مفتی غلام سرور صاحب لاہوری محزن الجواہر - از ملاطوری اخلاق میں - گلشن سروری - اردو نظم ہے تہذیب و اخلاق میں تصنیف غلام سرور لاہوری - گلہ ستم ادب - اخلاق و تہذیب و تدبیر معاش کا بیان یہ اردو میں ہے -</p>
<p>تقانات حریری - فن ادب میں مع ترجمہ عمرہ چھاپی گئی - شرح حماسہ - قصائد حماسہ جو علم ادب میں ادسکی شرح کمال عمدگی سے مولوی فیض الحسن صاحب مدرس نے فرمائی ہے تصنیف مصنفہ طبع ہوئی -</p>	<p>تقانات حریری - فن ادب میں مع ترجمہ عمرہ چھاپی گئی - شرح حماسہ - قصائد حماسہ جو علم ادب میں ادسکی شرح کمال عمدگی سے مولوی فیض الحسن صاحب مدرس نے فرمائی ہے تصنیف مصنفہ طبع ہوئی -</p>
<p>کتب علم و تعلیم و تہذیب مطالب الرشیدی - مصنفہ حضرت شاہ تراب در طریقہ سجادات باطنیہ - مصباح الہدایت - ترجمہ فارسی عوارف مشہور کتاب ہے - مصباح التہذیب - کتاب تہذیب و اخلاق آموزی کی متعلین کے لکھنا از بس مصنفہ تصنیف شیخ کمال الدین صاحب - رسالہ ہدایت المؤمنین - الی سلسلہ اعتبار مطالب رشیدی - مصنفہ شاہ تراب علی درقوت در موزات فقر - چند نامہ - مصنفہ حضرت فرید الدین عطار نقوی کیمیای سعادت - از امام محمد غزالی - گلشن اسرار - تصنیف مولوی الزر علی صاحب در نقیوت - مکتوبات امام ربانی - ہر سہ جلدیت نامہ کتاب</p>	<p>کتب علم و تعلیم و تہذیب گلستان حضرت سعدی شیرازی بخشے نافر ایضاً متوسط قلم - ایضاً چوب قلم کاغذ سفید ولایتی - ایضاً پر قلم و واضح و خوش خط مع فرنگی ٹولنگ مشہور گلستان تہذیب منقول بخشی مولوی ہادی علی صاحب مرحوم یادگار ہیں - گلستان ترجمہ تہذیب لفظ بلفظ ہوا ہے اردو - شرح گلستان - مصنفہ مولوی محمد اکرام ملتانی ریاض رضوان - شرح گلستان از مولوی ریاض علی مرحوم - خیابان شرح گلستان از سراج الدین علی خان - گلستان حکیم - قاضی بجا اب گلستان شیخ سعدی قابل دید ہے - بہارستان جامی - بجا اب گلستان سعدی اسرار الاولیا - از حضرت شیخ فرید الدین گنج شمس</p>

آئینہ جلاسی باطن اہل حق ہے ازار شادوات حضرت
مجدد الف ثانی بہت خوبی کے ساتھ ایک کلیات
سکا تب جمع ہو کر طبع ہوا ہے طالبین خواہش ملی
سے خرید فرماتے ہیں۔

بوستان عالی قلم - مانند او وسط قطعه ایق و این کار

بوستان جان قلم - مانند اوسط قطعه لایق دیدن
بوستان دوم صرعه خوش خط تصنیف شیخ
بوستان تان به ترجمه بهرجه نامی هم وزن بوستان سعدی
شیرین شیراز و حقایق الهیه ترجمه اسطیع کاتب
مطبوعه مطبع کانبور

بوستان سے مشہور ہے۔ مشہور اور آبشار ہے۔ یہاں پر ایک آبشار ہے۔
 شہنوی شاہ شریف۔ اس کا دورہ علی قلی شاہ نے کیا تھا۔
 مشہور ہے۔

مثنوی مثنوی - مولوی روم چایسیر و ششش
مشهور با کاف و قاف بهر -

شرح ثنوی بحر العلوم - جدید طبع اربعینف
حضرت مولانا عبدالحق بحر العلوم مرحوم یشت
خانہ المصنف -

لطائف مثنوی - شرح مثنوی مولوی روم -
کاشفات و شری - شرح مثنوی مولوی روم -
مولوی محمد رضا -

مجموعہ رشتہ نوازیات یہ کلیات حضرت فرید الدین عطار سے اس کے شامل دس رسالے ہیں۔

شهری بسطیل
مجلس العشاق
نیر و شمشاد
مطبوع سابق

مجلس السراي
القدس الشريف

نظم اللالی - خج تیر - دانی فصاحتین -
شعوی بزم وصال - وفا بین عشق شاعر
ابن زبان ہے -

شہنوی حضرت شیخ باول رحمہ اللہ
سیدنا سیدنا سیدنا سیدنا سیدنا سیدنا
سیدنا سیدنا سیدنا سیدنا سیدنا سیدنا

تحفة محمدي سوانح نواب اميرالدين عزت علي
بحر الحقیقت - مع خطایات تشبیہ

انوار العارفین مصنف مولوی محمد حسین صاحب
مرید حضرت سیدانت علی حسینی شتی صابری

مجموعہ رسائل - یعنی روز المعارفین وغیرہ۔
آئینہ ہدایت - ترجمہ کیسے سعادت

